امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

وَيَضَعُ عَنْهُم إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ

فلسفهٔ مبانی

اصول نظام ولایت ۲

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی
(گروه تحقیقات مبنائی)

«فهرست»

«بخش اول تقوم»

عنوان صفحه

فصل اول: توصیف تقوم ۳

۱ ـ توصیف سلبی تقوم ۳

۲ ـ توصیف اثباتی تقوم بر مبنای ولایت ۴

۲/۱ ـ طرح سه احتمال پیرامون تقوم بر مبنای ولایت ۴

۲/۱/۱ ـ احتمال اول: تقوم دو فاعل در تعیین کیفیت (بستر فاعلیت) ۴

۲/۱/۲ ـ احتمال دوم: تقوم دو فاعل در ایجاد کیفیت (بستر فاعلیت) ۵

۲/۱/۳ ـ احتمال سوم: تقوم دو فاعل در توسعهٔ نفس فاعلیت ۵

۲/۲ ـ بررسی احتمال اول و دوم در تقوم ۶

۲/۳ ـ بررسی احتمال سوم در تقوم ۶

فصل دوم: تقوم فاعلیتها (مافوق و مادون) ۱۰

۱ ـ بیان سه احتمال در نحوه تقوم فاعلها با هم ۱۰

۲ ـ عدم تأثیر تمرّد مادون در سیر ملکوتی مافوق ۱۲

۳ ـ تقوم فاعلیتهای تصرفی ۱۳

عـــنوان صـــــفحه

«بخش دوم زمـان و مـکان»

▣ فصل اول: تعریف زمان و مکان در مراحل مختلف ۱۶

۱ ـ تعریف مکان به «ترتیب» و زمان به «تبدیل» ۱۶

۲ ـ تعریف مکان به «حرکت درمسافت»

و زمان به «توسعه واضافه» ۱۷

۲/۱ ـ علت تصرف در تعریف اول از زمان و مکان ۱۷

۲/۱/۱ ـ ضرورت وجود «حرکت در مکان» ۱۷

۲/۱/۲ ـ ضرورت وجود «اشتداد و توسعه در زمان» ۱۸

۲/۲ ـ ارائه مرحله دوم از تعریف زمان و مکان ۱۸

۳ ـ تعریف مکان به «نفوذ فاعلیت در مادون»

و زمان به «تعلق به فاعلیت مافوق» ۲۲

۳/۱ ـ علت تصرف در تعریف دوم از زمان و مکان ۲۲

۳/۲ ـ ارائه مرحله سوم از تعریف زمان و مکان ۲۳

۳/۲/۱ ـ تعریف مکان به «نسبت نفوذ فاعلیت، در مادون» ۲۳

۳/۲/۲ ـ تعریف زمان به «میزان تعلق به فاعلیت مولا» ۲۵

۳/۲/۲/۱ ـ رابطه زمان مادون با مکان مولا ۲۶

عـــنوان صـــــفحه

۲/۲/۲/۳ ـ حضور فاعلیت عبد در توسعه زمانی خود ۲۸

▣ فصل دوم: رابطه زمان و مکان ۳۱

۱ ـ اصل بودن گسترش زمانی نسبت به گسترش مکانی ۳۱

۲ ـ تقوم زمان و مکان به یکدیگر ۳۲

▣ فصل سوم: تأثیر مراتب مختلف نظام ولایت در ایجاد زمان و مکان ۳۵

۱ ـ تأثیر حضرت حق در ایجاد زمان و مکان ۳۵

۱/۱ ـ ایجاد حضرت حق در ایجاد زمان و مکان ۳۵

۱/۲ ـ فاعلیت حضرت حق رکن اصلی در تعریف زمان و مکان ۳۶

۲ ـ تأثیر فاعلیت محورنظام«نبی‌اکرم(ص)»درایجاد زمان و مکان ۳۷

۲/۱ ـ ضرورت وجود مراتب در نظام ولایت ۳۷

۲/۲ ـ نبی‌اکرم (ص) واسطه جریان فیض الهی

و توسعه زمانی‌ومکانی کل نظام ۳۸

۲/۲/۱ ـ اشراف زمانی و مکانی نبی‌اکرم(ص)بر کل کائنات ۳۸

۲/۲/۲ ـ خلق فاعلها به تبع توسعه مکانی نبی اکرم(ص) ۳۹

۳ ـ تأثیر فاعلیت اجزاء نظام در ایجاد زمان و مکان ۴۰

۳/۱ ـ تأثیر فاعلیت اجزاء نظام بواسطه متقوم بودن

توسعه مکانی مافوق به تبعیت مادون ۴۰

عـــنوان صـــــفحه

۳/۲ ـ کیفیت «توسعه فاعل» و «توسعه کل نظام»
در صورت تمرد فاعلها..... ۴۰

«بخش سوم امر ثابت»

▣ فصل اول: نفی امر ثابت بمعنای جهت ثابت و قانون حاکم..... ۴۵
▣ فصل دوم: معرفی امر ثابت بر مبنای ولایت..... ۴۸
۱ ـ معرفی فاعل واحد بعنوان امر ثابت..... ۴۸
۲ ـ کیفیت افاضه فاعل واحد..... ۵۰
۲/۱ ـ احتیاج مخلوقات به افاضه حضرت حق(فاعل واحد)..... ۵۰
۲/۲ ـ افاضه حضرت حق به مخلوقات از طریق نبی اکرم(ص)..... ۵۱
۲/۳ ـ تمثلی نبودن تعلق به فاعلیت حضرت حق..... ۵۲
۳ ـ عدم حاکمیت قانون بر افاضه فاعل واحد(حضرت حق)..... ۵۳
▣ فصل سوم: تفسیر کتاب(نقشه) بر مبنای ولایت..... ۵۵
۱ ـ ضرورت کتاب(نقشه) و تفسیر شدن آن بر مبنای فاعلیت..... ۵۵
۱/۱ ـ ضرورت نقشه(کتاب) برای حرکت عالم..... ۵۵
۱/۲ ـ تفسیر شدن قانون به تبع فاعلیت..... ۵۶

عـــنوان صـــــفحه

۱/۳ ـ جلوگیری از هرج و مرج در صورت
پذیرش قانون به تبع فاعلیت..... ۵۷
۲ ـ توصیف اثباتی از کتاب..... ۵۷
۲/۱ ـ کتاب، "صورت کتبیه کل نظام"..... ۵۷
۲/۲ ـ کتاب، "ابزار تصرف مولا و نقشه اعطای او به بندگان"..... ۵۸
۲/۳ ـ کتاب، "کیف رضا و رضوان الهی" ۵۹
۲/۴ ـ تفاوت معنای کتاب در مراتب مختلف نظام..... ۶۰

«بخش چهارم توسعـــه»

▣ فصل اول: اصول عام توسعه ۶۳
۱ ـ ضرورت اصل توسعه در همه مخلوقات ۶۳
۱/۱ ـ تبعی بودن فاعلیت همه مخلوقات نسبت به اصل توسعه ۶۴
۱/۲ ـ تصرفی بودن فاعل نسبت به کیف نفوذ خود(رفع شبهه جبر)..... ۶۵
۲ ـ ضرورت اعطاء در توسعه..... ۶۶
۲/۱ ـ مقدم بودن اعطاء بر تبعیت فاعل ۶۷
▣ فصل دوم: مکانیزم توسعه ۶۹
۱ ـ مکانیزم توسعه نظام ولایت ۶۹

عـــنوان صـــــفحه

۱/۱ ـ توسعهٔ نظام از طریق خلق فاعل متعلق به فاعل محور ۷۱

۱/۱/۱ ـ کثرت فاعلها و نظام فاعلیت لازمهٔ توسعهٔ محور..... ۷۱

۱/۱/۲ ـ فاعل مادون ابزار تصرف فاعل مافوق ۷۲

۱/۲ ـ توسعه نظام از طریق خلق فاعلهای تبعی متعلق به فاعل تصرفی..... ۷۳

۱/۳ ـ اختلاف تأثیر مراتب مختلف نظام ولایت در ایجاد توسعه ۷۴

۲ ـ مکانیزم توسعه فرد در نظام ولایت ۷۷

۲/۱ ـ مراحل تحقق توسعه در فرد..... ۷۷

*مقدمه: تدریجی بودن توسعه ۷۷

۲/۱/۱ ـ تقاضای توسعه (تعیین محور) ۷۸

۲/۱/۲ ـ تعیین ظرفیت نیابت(نظام حساسیت) ۷۹

۲/۱/۳ ـ تعیین جایگاه فاعل در نظام(نظام تمثل) ۸۱

۲/۱/۴ ـ تبدیل ظرفیت(تحقق توسعه)..... ۸۲

تذکر: بریده نبودن تبیین مراحل توسعه از یکدیگر ۸۳

پاورقی: توسعه مبنای تفسیر کیفیت ۸۳

۲/۲ ـ بررسی کیفیت توسعه الهی و توسعه حیوانی در فرد ۸۳

*مقدمه: امکان طاعت و عصیان و ضرورت

امداد حضرت حق در هر دو صورت..... ۸۳

۲/۲/۱ ـ بررسی کیفیت توسعه الهی(طاعت)..... ۸۶

عـــنوان صـــــفحه

۲/۲/۱/۱ ـ معنای طاعت: عهده سپاری..... ۸۶
۲/۲/۱/۱/۱ ـ محال بودن پرستش بدون کیفیت ۸۹
۲/۲/۱/۲ ـ ثمره طاعت..... ۹۱
۲/۲/۱/۲/۱ ـ نیابت در تصرف و ارتقاء منزلت ۹۱
۲/۲/۱/۲/۲ ـ ابتهاج ۹۳
۲/۲/۲ ـ بررسی کیفیت توسعه حیوانی(عصیان) ۹۶
۲/۲/۲/۱ ـ معنای عصیان: اعراض از پذیرش فاعلیت مولی..... ۹۶
۲/۲/۲/۱/۱ ـ "تبعیت مشروط" مقدمه عصیان..... ۹۶
۲/۲/۲/۲ ـ ثمره عصیان ۹۸
۲/۲/۲/۲/۱ ـ سقوط به منزلت حیوانیت ۹۸
۲/۲/۲/۲/۲ ـ اضطراب ۹۹
۲/۲/۳ ـ بررسی انحلال عصیان در جهت طاعت ۱۰۰
۲/۲/۴ ـ استمرار "تبعیت و فاعلیت"
در فاعل تصرفی(مطیع و عاصی)..... ۱۰۳

عـــنوان صـــــفحه

«بخش پنجم کیفیت»

▣ فصل اول: نفی حکومت کیفیت بر فاعلیت..... ۱۰۷

۱ ـ نفی حرکت با توجه به حاکمیت کیفیت بر فاعلیت ۱۰۷

۲ ـ بازگشت خصوصیت اشیاء به تعلق(تعلق فاعلی)..... ۱۰۹

▣ فصل دوم: تفسیر کیفیت بر اساس ولایت..... ۱۱۱

۱ ـ کیفیت حاصل انعکاس نظام فاعلیت ۱۱۲

۱/۱ ـ فاعلیت بالاستقلال اصل در ایجاد کیفیت ۱۱۳

۲ ـ بررسی معنای قانون بر اساس ولایت..... ۱۱۳

۲/۱ ـ مراتب در قانون..... ۱۱۵

۲/۲ ـ وظیفه فاعلهای مادون‌نسبت به

قوانین و دستورات ولیّ مافوق ۱۱۶

۳ ـ انحلال فاعل تبعی (مصنوعات) در فاعل تصرفی ۱۱۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

*مقدمه

مجموع مباحث پیرامون فلسفه مبانی اصول نظام ولایت در سه جلد خدمت علاقه‌مندان تقدیم می‌گردد، در جلد اول به اثبات و توصیف حد اولیه وبیان ساختار مبانی اصولی نظام ولایت پرداختیم، و در جلد دوم و سوم به‌بررسی«مبانی اصول نظام ولایت» بر این مبنا خواهیم پرداخت.لذا جلد دوم در بردارنده مباحثی از قبیل:

تقوم، امر ثابت، زمان و مکان، توسعه و کیفیت خواهد بود و در جلد سوم به تعریف «علم» و مکانیزم پیدایش آن بر این مبنا می‌پردازیم.

آنچه توضیحش در مقدمه جلد ۲ ضروری است، جواب به این سئوال می‌باشد که، علت طرح و بررسی عناوین فوق به عنوان مبانی اصول نظام ولایت چیست؟ در مقام پاسخ گوئی به این سئوال باید توجه داشت که اینها، زیربنای چه منطقی هستند؟ و آن منطق به دنبال چیست؟

این عناوین باید بیانگر مبانی اصول و روش تنظیم باشند و روش تنظیم حلّ چه مباحث فلسفی برای امکان یافتن برنامه‌ریزی ضروری است؟ برنامه ابزار

تصرف اجتماعی است، یعنی ابزاری که با آن می‌توان در کل جامعه تصرف کرد و تغییرات و تحرکات مورد نظر را در آن ایجاد نمود.

به تعبیر دیگر هر برنامه‌ای متکفل ایجاد نوعی «حرکت» خاصی در خارج متناسب با موضوع خود می‌باشد، لذا ابتدائاً باید تفسیری فلسفی از حرکت داشت و دانست که هر حرکت خاصی چگونه واقع می‌شود؟ برای این منظور باید عواملی را که ایجاد و توصیف حرکت به آنها بستگی دارد شناسائی نمود.

شاید ابتدائی‌ترین امری که در برخورد با هر حرکتی بدیهی به نظر می‌رسد تغییر از وضعی به وضع دیگر باشد و در تعریف ابتدائی: «زمان» موضوع متغیر چیزی جز بیان تغییرات یا مراحل حرکت نیست.

پس باید تحلیل فلسفی از این مسئله داشت که اساساً خروج از یک وضع به وضع دیگر چگونه صورت می‌پذیرد؟ از طرف دیگر در تحقق این تغییرات، باید چگونگی قرارگیری یا «جای» کیفیات تشکیل دهند، این تغییر و موقعیت این موضوع در مجموعه‌های شاملتر مشخص باشد، و این همان مکان موضوع است، پس عنوان دیگر لازم به بررسی تعریف مکان بر مبنای ولایت و نحوه تعیین «جای» کیفیات درمجموعه می‌باشد. مسئله‌ای که مقدمتاً باید حل شده باشد تا بتوان از زمان و مکان تعریف مناسبی ارائه داد، چگونگی جمع شدن تعدد با وحدت در تغییر است، در حرکت باید قابلیت تبدیل کثرت به وحدت وجود داشته باشد تا بتوان با تصرف در کثرات به نتیجه واحد و مشخصی دست

یافت، باید رابطه وحدت و کثرت و چگونگی تبدیل دو به یک معلوم باشد تا پس از آن بتوان در چگونگی تغییر کیفیت بحث کرد و از آنجا که این رابطه بر مبنای ولایت «تقومی» است، لذا این مبحث تحت عنوان «تقوم» مورد بررسی قرار گرفته است.

از سوی دیگر چون تغییر هیچ کیفیتی نمی‌تواند مطلق بوده و باید محور و اساس ثابتی برای تعیین خود داشته باشد، لذا بررسی محور ثبات در تغییرات و کیفیت جریان این ثبات در حرکت، در قالب بحثی پیرامون «امرثابت» ضرورت می‌یابد.

توجه به این نکته که در برنامه‌ریزی صرف ایجاد تحرک اجتماعی کافی نیست، بلکه ایجاد حرکتی توسعه یاب که توسعه اجتماعی را به دنبال داشته باشد لازم است بحث دیگری را تحت عنوان «توسعه» ایجاب می‌کند و در ضمن آن باید تبیین نمود که بر مبنای ولایت توسعه در حرکت به چه معناست؟ و چگونه ممکن است؟ و اساساً آیا «توسعه» از حرکت جدائی پذیر است یا خیر؟

و از آنجا که حرکت سازماندهی شده در هر برنامه به منظور ایجاد خصوصیت و کیفیت جدیدی در عالم خارج است و پیدایش این کیفیت از قانون خاصی پیروی می‌نماید باید بحث دیگری را تحت عنوان «کیفیت» آغاز نمود و در آن به تحلیل چگونگی پیدایش کیفیت اعم از قانون و قانونمند برمبنای ولایت پرداخت تاپشتوانه‌ای برای ایجادکیفیات خاص در مقام تنظیم امور باشد.

با بررسی عناوین گذشته یعنی«زمان و مکان»، امر ثابت، توسعه و کیفیت

بر مبنای ولایت تحلیل فلسفی از حرکت و علت پیدایش خصوصیت جدید بر این مبنا کامل گشته و از مجموعه مبانی و تعاریف لازم به بررسی تنها بحث «علم» باقی می‌ماند.

هر چند توجیه ضرورت بررسی تعریف و مکانیزم پیدایش علم در بین اصول روش تنظیم، در مقدمه جلد دوم به صورت مفصل‌تری باید آورده شود، اما برای کامل شدن توضیح پیرامون مجموعه مبانی اصول نظام ولایت مطالبی پیرامون آن ذکر می‌گردد.

ضرورت طرح این عنوان از آنجا آشکار می‌گردد که توجه نمائیم روش تنظیم امور در واقع «روش تعریف دادن از اشیاء» می‌باشد. برای ایجاد تصرفات اجتماعی باید از شناخت کافی نسبت به موضوع مورد تصرف برخوردار بود و تعریف مشخصی از آن ارائه داد که این شناسائی و تعریف با ابزار روش تنظیم صورت می‌پذیرد، بنابراین اگر روش تنظیم با نگرش دیگر همان«روش تعریف» است، باید بدانیم چه شیوه‌ای برای تعریف کردن صحیح است و مکانیزم پیدایش علم چیست؟ تا بدین وسیله معیاری برای شناخت صحیح از شناخت غلط بدست آید.

به بیان دیگر تعاریفی که در هر مرتبه ارائه می‌شود جدا از نظامی که معرفتها را مشخص می‌کند نیست و این امر ضرورت هماهنگی بین نظام تعاریف (که به وسیله مدل صورت می‌پذیرد) با نظامی که معرفتها را مشخص می‌کند (مکانیزم شناخت) راایجاب می‌نماید، روش تعریف باید بر اساس یک

نظام‌معرفت شکل‌گرفته و هر دو باید بریک مبنا هماهنگ گردند.

به این ترتیب روش تعریف (مدل تنظیم امور) نسبت بین مکانیزم شناخت و شناخت وضعیت قرار می‌گیرد، یعنی بحث علمی که در منزلت اصول روش تنظیم صورت می‌پذیرد تأثیر بسزائی در شکل‌گیری روش شناخت داشته، و روش شناخت، نیز نقش اساسی در شناخت موضوعات خارجی دارد، در اینصورت بحث علم در سه مرتبه قابل طرح و بررسی است.

بررسی بحث شناخت در عین ضرورت طرحش در بین اصول روش تنظیم مستقل از بحث حرکت نیست بلکه باید هماهنگ با بحث حرکت صورت پذیرد، چون پیدایش علم مرتبه‌ای از ایجاد حرکت و پیدایش کیفیت است، که توضیح آن در جای خود خواهد آمد. پس مجموعه مباحثی که قبل از منطق جزو مجموعه مبانی اصول نظام ولایت باید مطرح گردند به ترتیب متشکل شوند از: ۱ ـ تقوم (وحدت و کثرت) ۲ ـ زمان و مکان ۳ ـ امر ثابت ۴ ـ توسعه ۵ ـ کیفیت ۶ ـ علم. مجموع این شش عنوان ،امکان ارائه اصول نظام ولایت را فراهم خواهند ساخت که هسته اولیه تقسیمات کیفی وکمّی مدل را تشکیل می‌دهد.

بخش اول

«تـــقوم»

«بخش اول تقوّم»

* مقدمه

پس از توصیف حد اولیه ولایت و معنا شدن فاعلیت به ایجاد در سه رتبه «کیفیت، منزلت و اصل قدرت» و توصیف مراتب نظام ولایت در قدم[1] دوم، اولین مهره‌ای که باید بر اساس حد اولیه توصیف شده و باید مورد بررسی قرار گیرد، بحث تقوم فاعلها به هم می‌باشد، چرا که در آن، نحوه ارتباط مراتب مختلف فاعلیت به یکدیگر که بیانگر نحوهٔ ارتباط وحدت با کثرت است مشخص می‌گردد.

کیفیت جمع بین «وحدت و کثرت» مقدم‌ترین اصلی است که تمامی اصول و تناسباتی که در بحثهای آینده مطرح می‌گردد، به آن بستگی دارد، زیرا پس از این بحث است که می‌توان تناسبات نظام ولایت را در قالب بحثهای زمان، مکان، امر ثابت، توسعه و کیفیت بیان نموده و مجموعاً بحث حرکت را در این مبنا پاسخگو بوده لذا به عنوان اولین موضوع پس از طرح و تبیین حد اولیه بدان پرداخته می‌شود.

ورود به بحث تقوم طبیعتاً از آنجائی آغاز می‌گردد که بساطت

---

۱ ـ این دو مرحله از بحث در جزو شماره ۱ فلسفه مبانی اصول نظام ولایت بصورت مستوفی مورد بررسی قرار گرفته است.

(اصالت شیء) قدرت توصیف حقیقی کلیه مفاهیم را نداشته و تألیف وحدت و کثرت نیز بگونه‌ای به بساطت بازگشت می‌نمود. درارائه ابتدائی مفهوم ربط، ارتباط وحدت و کثرت به نحو اجمال روشن گردید اما در معانی و تعاریف اثباتی که در توصیف ربط مطرح شده، تنها مفهومی که حامل حقیقی معنای ارتباط و ترکیب است، مفهوم تقوم می‌باشد. در اصالت فاعلیت نیز مفهوم «ترکب» به تنهائی قدرت پاسخگوئی ارتباط بین فاعلها را ندارد، بنابراین مفهوم ترکب به مفهوم تقوم تبدیل می‌شود، یعنی همچنانکه در حد اولیه، فاعلیت و تعلق به هم متقوم بود، ارتباط مراتب مختلف فاعلیت در نظام(اعم از ارتباط فاعلهای تصرفی با هم و ارتباط فاعلهای تصرفی با فاعلهای تبعی) نیز به یکدیگر متقوم است.

یعنی بین انسانها و بین انسان و اشیاء قطعاً ارتباطی برقرار است، اما توصیف از این ارتباط بر مبنای اصالت فاعلیت چیزی جز مفهوم تقوم نیست هر چند بالاترین منزلتی که در بحث تقوم ضرورتاً باید مورد دقت قرار گیرد موضوع تبیین و تشکیل نظام فاعلیت است.

در اصالت ولایت، (نظام فاعلیت) در تمامی نسبتها و اقتضاءها، فاعلیت اصل خواهد شد و تمامی وحدتها و کثرتها به فاعلیت تفسیر خواهد گشت.

لذا وحدت نظام فاعلیت، و کثرت فاعلهای متعلق به محور، تحت عنوان «تقوم فاعلها به هم» به عنوان نتیجه این قسمت از بحث قابل طرح و بررسی است.

«فصل اول»

توصیف تقوم

۱ـ توصیف سلبی تقوم

به منظور توصیف مباحث اثباتی بحث تقوم لازم است اشاره‌ای هر چند اجمالی به مباحث سلبی گذشته صورت پذیرد.

بطور خلاصه ذکر شد که وحدت، به تنهائی و بریده از هر نوع کثرت(اصالت وجود) قدرت توصیف حرکت ـ تغییر و تکلیف را نداشته و در نهایت وحدتی تجریدی را تحویل می‌دهد که به نفی خود وحدت می‌انجامد و از طرفی کثرت تنها و بریده از هر نوع وحدتی(اصالت ماهیت) نیز علاوه بر عدم توانائی در توصیف حرکت،قدرت توصیف تکلیف را نداشته و در نهایت به نفی خود کثرت منجر می‌شود، تألیف بین وحدت و کثرت انتزاعی نیز ناتوان از توصیف ارتباط بین آن دو است چرا که در تألیف، دوئیت بین وحدت و کثرت از بین نمی‌رود و عباراتی نظیر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، و یا وحدت و کثرت را دو روی یک سکّه دانستن، حل کنندهٔ مشکل ارتباط بین وحدت و کثرت نیست.

با نفی تألیف و اثبات اجمالی ارتباط بین وحدت و کثرت و نفی هر کدام به تنهائی «وحدت ترکیبی» کثرت و وحدت، به عنوان نتیجه این

مباحث مطرح گردید.

اما توصیف اثباتی «وحدت ترکیبی» و چگونگی ارتباط آندو و تبدیل آن به یک مفهوم، مبتنی بر دستگاه اصالت فاعلیت، مبحثی است که در بحث تقوم باید روشن گردد[۱].

۲ ـ توصیف اثباتی تقوم بر مبنای ولایت

۲/۱ ـ طرح سه احتمال مختلف پیرامون موضوع تقوم بر مبنای ولایت

در تبیین موضوع تقوم بر مبنای ولایت سه احتمال مطرح است که اینک به توضیح آنها می‌پردازیم.

۲/۱/۱ ـ احتمال اول: تقوم دو فاعل در تعیین کیفیت، (بستر فاعلیت)

در این احتمال فاعلیت عبد و مولا در تعیین کیفیت تقوم دارند. چنانچه سابقاً در مباحث اصالت تعلق ذکر گردید، فاعلیت دارای بستری است که جدای از او به عنوان فاعل تبعی قابل ملاحظه است و این فاعل تبعی متناسب با تصرف فاعل تصرفی پذیرای تغییر است «لکن فاعل تصرفی در تصرف خود نسبت به فاعل تبعی و ایجاد تغییر کیفیت در او مستقل نبوده و کیفیت ثانی متناسب با خواست عبد و مشیت مولا معین گشته و تحقق کیفیت خاص به قدرت مولا انجام می‌پذیرد.» در این احتمال فاعل صرفاً در تعیین

---

۱ ـ نفی تألیف فاعلها بر مبنای اصالت فاعلیت در صورتی است که موضوع مورد ایجاد دو فاعل، نفس توسعه فاعلیت باشد (نه چیزی خارج از فاعلیت).

کیفیت(نه در ایجاد کیفیت) سهم دارد .

۲/۱/۲ ـ تقوم دو فاعل در ایجاد کیفیت(بستر فاعلیت)

احتمال دوم: در این احتمال فاعلیت عبد و مولا در ایجاد کیفیت متقوم هستند هر چند موضوع تقوم خارج از نفس فاعل و در بستر فعل فاعل است، اما فاعلیت عبد علاوه بر تعیین کیفیت، در ایجاد آن نیز سهیم است. اما موضوع مورد تصرف دو فاعل خارج از دو فاعل بوده و این ایجاد در بستر فاعلیت صورت می‌پذیرد.

۲/۱/۳ ـ تقوم دو فاعل در توسعه نفس فاعلیت

احتمال سوم: در این احتمال موضوع مورد تصرفِ دو فاعل، بستر فاعلیت نیست بلکه توسعه نفس فاعلیت است، و منظور از متقوم بودن در اصل فاعلیت هم اینستکه فاعل با فاعلیت خود، خود را مجرای فاعلیت مافوق قرار داده و بدین ترتیب فاعلیت مولا را در توسعه فاعلیت خود طلب می‌کند.

بنابراین موضوع تقوم فاعلیت مافوق و مادون در سه احتمال خلاصه می‌گردد:

۱ ـ تقوم دو فاعل در تعیین کیفیت(بستر فاعلیت)

۲ ـ تقوم دو فاعل در ایجاد کیفیت(بستر فاعلیت)

۳ ـ تقوم دو فاعل در نفس توسعه فاعلیت

۲/۲ ـ بررسی احتمال اول و دوم در تقوم

در احتمال اول و دوم فاعلیت عبد و مولا در تعیین و ایجاد کیفیت بستر فاعلیت نقش داشتند بر اساس این احتمال، عبد طلبی دارد و کیفیتی را سفارش می‌دهد و این سفارش، تناسبی با مشیت مولا دارد و آنچه محقق می‌شود نیز امر سومی غیر از خواست مولا و عبد است هر چند که نسبت دادن موضوع محقق شده بدو فاعل صحیح است اما به هر حال آنچه تحقق می‌یابد امری غیر از خواست دو فاعل است.

روشن است که در این احتمال دو فاعل حقیقتاً بهم متقوم نیستند، زیرا بر این اساس فاعل تنها در اعمال فاعلیتش به فاعلیت مولا متقوم است نه در توسعه نفس فاعلیتش، و این امر موضع مورد تقوم فاعلها را به خارج از موضوع فاعلیت آنها هدایت می‌کند که در اینصورت ترکیب حقیقی بین فاعلیت فاعلها ممکن نبوده و نتیجه‌ای جز تألیف فاعلیتها را در پی نخواهد داشت لذا فاعلیت فاعلها زمانی حقیقتاً ترکیب شده و تقوم می‌یابند که تقوم در نفس فاعلیت آنان صورت گیرد.

۲/۳ ـ بررسی احتمال سوم در تقوم

اما توصیف تقوم بر مبنای فاعلیت به تألیف نمی‌انجامد زیرا محصول تقوم دو فاعل در نظام فاعلیت، توسعه نفس فاعلیت مادون است و به این ترتیب دوئیت استقلالی دو فاعل کلاً برداشته می‌شود. از طرفی نیز به جهت

اینکه فاعل بریده از خود فاعل ملاحظه‌نگردد باید موضوع ایجاد و تصرف، خودفاعلیت باشد نه بستر تصرف خارج از او.

به این ترتیب معلوم می‌شود که این خود فاعل است که در تصرفاتش توسعه می‌یابد و شیئیء خارجی موضوع مستقلی نیست بلکه به خود فاعل ملحق می‌گردد.

در این احتمال بدلیل اینکه تقوم در نفس فاعلیت صورت می‌پذیرد، مادون، فاعلیت خود را مجرای توسعه فاعلیت مافوق قرار می‌دهد و از این رهگذر، هم فاعلیت مافوق بواسطه جریان یافتن فاعلیتش در مادون توسعه می‌یابد و هم فاعلیت مادون به واسطه نائل شدن به مقام خلافت و نیابت از مولا توسعه پیدا می‌کند و همین قضیه در سایر مراتب فاعلیت نیز تکرار می‌گردد، یعنی فاعل مادون نیز در توسعه فاعل پائین‌تر از خود سهیم بوده و به او قوام دارد[۱].

البته باید توجه داشت که بعد از اثبات فاعلیت بمعنای "ایجاد"، تقوم در نفس فاعلیت نیز(با توجه به حدّ اولیه) تقوم در ایجاد توسعه فاعلیت است یعنی دو فاعل در ایجاد، با یکدیگر مشارکت دارند و ایجاد و توسعهٔ اصل فاعلیت بهر دوی آنها منسوب می‌گردد.

---

۱ ـ در اصالت فاعلیتها متقوم دیدن فاعلها بهم بدین معناست که فاعل هم در چگونگی و هم در اصل قدرت فاعلیت خود (بعد از خلق) به فاعلیت دیگران در فاعلیت خودش تقوم داشته باشد.
مطلق ندیدن کیفیت فاعلیت فاعل و تقومی دیدن آن فقط در تأثیر گذاری نیست بلکه در خود قدرت و سطح فاعلیت هم رها و مطلق نیست و به فاعلیت دیگران متقوم است یعنی فاعل در یک فضا و نظام و جاذبه، دارای سعهٔ قدرتی خاصی است که در فضا و جاذبهٔ دیگر آن میدان و آن قدرت را ندارد.

بعبارت دیگر هم فاعل مافوق در ایجاد توسعه نفس فاعلیت این فاعل سهیم است و هم فاعل مادون در ایجاد این توسعه سهم دارد.

و اما سهیم بودن فاعل مادون در ایجاد بدین معناست که:

به اذن اول فاعل مافوق ایجاد می‌نماید، و به اذن ثانی فاعل مادون است که ایجاد می‌کند، اگر فاعل مادون مجرای فیض مولا در ایجاد توسعه خودش بود قهراً او در ایجاد سهیم خواهد گردید، چون "مجرا" بودن فاعل معنائی جز دخیل بودن و سهیم بودن فاعل در ایجاد توسعه خودش نخواهد داشت، البته مشارکت فاعل مادون در ایجاد توسعه خودش بمعنای حذف فاعلیت و ایجاد توسعه توسط مافوق نیست چرا که مافوق بوسیله جاری ساختن قدرت خویش در ایجاد توسعهٔ فاعلیت مادون، مشارکت خود را در این ایجاد حفظ می‌نماید. بهر حال اگر فاعل مادون مجرای توسعهٔ فاعل مافوق در توسعهٔ فاعلیت خودش قرار گرفت این مجرا بودن دو مسئله را اثبات می‌نماید:

اولاً: مادون نیز فاعلیت دارد

ثانیاً: مادون در ایجاد و تحقق فعل نیز سهیم است، که نتیجه این دو امر این است که فاعل در توسعه خودش سهیم باشد.

البته ناگفته نماند که در مورد اصل ایجاد، فاعلیت انسان به هیچ وجه دخالتی نداشته و تقوم فاعلی در آن راه ندارد، بلکه اصل ایجاد منسوب به فاعلیت بالاستقلال یعنی فاعلیت حضرت حق است اما از مرتبه اصل ایجاد

که بگذریم یعنی در مرحلهٔ ایجاد بالافاضه علاوه بر فاعلیت حضرت حق جلّت عظمته فاعلیت انسان نیز در ایجاد سهیم است و ایجاد کیفیات بر اساس تقوم فاعلیت دو فاعل صورت می‌پذیرد(البته دو فاعل متقوم بهم نه دو فاعلی که مطلقاً از هم مستقل بوده و یا یکی در عَرض و دیگری در طول باشد).

نتیجه: بدنبال اثبات بحث تقوم و طرح مباحث ذکر شده، با کنار هم قرار دادن سه مقدمه(از مباحثات قبل) معنای تقوم واضح می‌شود:

۱ـ فاعل حتماً متعلق است، اما نه متعلق‌به‌نفسه، بلکه متعلق‌به‌فاعلیت مولا در فاعلیت خود می‌باشد.

۲ ـ توسعه نفس فاعلیت حاصل همین تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود می‌باشد.

۳ ـ توسعه نفس فاعلیت به توسعه مجدد تعلق به فاعلیت مولا منجر می‌گردد.

«فصل دوم»
تقوم فاعلیتها (فاعل مافوق و فاعل مادون)

۱ ـ طرح سه احتمال در نحوه تقوم فاعلیت فاعلها به هم

بعد از اثبات موجد بودن فاعل بالافاضه به اذن مولی، در بیان نحوه تقوم مادون و مافوق احتمالاتی قابل طرح است.

۱ ـ احتمال اول این است که گفته شود مادون به فاعلیت مافوق و خودش، تقوم دارد اما مافوق هیچگونه تقومی به فاعلیت مادون خود ندارد، بلکه مافوق نیز همچون مادون، به خود و مافوق خود متقوم است.

بنابراین احتمال، طبیعتاً ترکیب و به تبع آن توسعه قابل توصیف نیست. زیرا لازمه ترکیب فاعل مادون و مافوق، تقوم طرفین به یکدیگر بوده و این شرط در صورت یک طرفی بودن رابطه مافوق ومادون، قابل تحقق نیست.[۱]

۲ ـ احتمال دوم در بیان تقوم فاعلها این است که گفته شود هر یک از فاعلها در نظام فاعلیت به خود و غیر خود متقوم هستند در این صورت نیز بدلیل اینکه در تقوم فاعلها، مراتب لحاظ نشده است، منجر به تساوی سهم فاعلها در تقوم می‌گردد، حال آنکه در تقوم اگر سهم تأثیر فاعلها مساوی

---

۱ ـ از لوازم باطل دیگر این احتمال قطع رابطه زمان از مکان است، چون در این صورت نمی‌توان برای زمان، مکانی را فرض کرد، که این مطلب پس از بیان اثباتی زمان و مکان واضح خواهد شد.

فرض شود اختلاف در نسبت تأثیر از بین رفته و ترکیب واقع نمی‌شود و موجب تألیفی شدن فاعلها می‌گردد، درحالیکه لازمه ترکیب فاعلها اختلاف در نسبت تأثیر آنها است و اختلاف در نسبت تأثیر فاعلها در ترکیب لازمهٔ وجود مراتب بین فاعلها و ساختار متناصب در نظام است.

۳ـ احتمال سوم این است که گفته شود فاعل مافوق به فاعل مادون و خودش، و فاعل مادون هم به فاعل مافوق و خودش متقوم است، که در این احتمال، حقیقت تقوم زمان به مکان روشن می‌گردد.

چرا که هم مکان و هم زمان و هم مراتب و مناصب در آن قابل توصیف است. اگر تصرف در مادون به معنای بسط وجودی فاعل مافوق و شعاع وجودی او در منزلت مادون باشد، صحیح است که گفته شود توسعه مافوق در منزلت مادون به خود مافوق متقوم است، به عبارت واضحتر توسعه مافوق به خود مافوق و مادون متکی است همانگونه که توسعه مادون به خود مادون و مافوق متّکی می‌باشد. به عبارت دیگر، اگر موضوع تقوم فاعلیت عبد و مولا "توسعه نفس فاعلیت مادون" قرار گرفت(و نه توسعه بستر فاعلیت) به این ترتیب، توسعه فاعلیت به دو فاعل منسوب می‌گردد، آنگاه در بیان تقوم صحیح است که گفته شود، "رشد مادون به خودش و مافوقش تقوم دارد".

هر چند این قید را باید در نظر داشت که مافوق به علت رفعت منزلت و اِشراف بیشتر، از سهم تأثیر بیشتری در توسعهٔ کل برخوردار است، البته

نسبت تأثیر اصلی در کیفیت توسعه به تفضّلی است که از ناحیه حضرت حق در جمیع مراتب نظام فاعلیت اعطاء می‌شود.

تذکر این نکته نیز ضروری است که افاضه مولا به عبد، در توسعه فاعلیتش به نحوهٔ تعلق خود او به مولا بستگی دارد. اگر تعلق او به مولا تعلق حیوانی باشد و در منزلت حیوانات با مولا ارتباط برقرار نماید مولا نیز در منزلت و رتبه حیوانات او را امداد می‌نماید و اگر تعلق فرد به مولا تعلق ملکوتی و متناسب با منزلت و رتبه انسانی باشد، بگونه‌ای ملکوتی امداد می‌گردد. حاصل این نحو توسعه، تقوم فاعلیت مولا و عبد است، چون توسعهٔ نفس فاعلیت عبد منوط به فاعلیت خودش و افاضه مولا است[۱].

۲ ـ عدم تأثیر تمرّد مادون در سیر ملکوتی مافوق

معنای متقوم بودن توسعه فاعلیت مادون به معنای بسته شدن دست مافوق به مادون نیست، و هر گونه تخلف و تمردی از جانب مادون هیچگونه خللی را در توسعه و رشد مافوق وارد نمی‌کند، چرا که در تقوم، نسبت تأثیر اصلی منوط به مافوق است. سرپیچی عبد از بندگی و اطاعت از مولا باعث لطمهٔ به خود او شده و منجر به سقوط او در منزلت حیوانات می‌گردد.

فاعلی که عصیان می‌ورزد و خود را تا منزلت حیوانات و اذلّ از آن،

---

۱ ـ با توجه به این مطلب معنای این آیه شریفه روشن می‌شود که می‌فرماید «کُلُّ نَفسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَة» و یا در آیهٔ شریفه دیگر می‌فرماید«.... بِسَعْیِهَا رَاضِیَه» هر کس مرهون اعمالی است که خود انجام داده است.
زیرا تقاضای خود عبد است که کیف توسعه الهی یا حیوانی او را مشخص می‌نماید(اما نه مجرد از اعطاء مولا) و آنچه که مولا اعطاء می‌فرماید نفس توسعه فاعلیت عبد است.

متنازل می‌کند، نسبت تأثیر خود را در توسعهٔ کل، به شدت کاهش می‌دهد اما هیچگونه ممانعتی در توسعه و اشتداد کل و در سیر ملکوتی و الهی ولیّ مافوق ندارد، زیرا در کل نظام فاعلیت، موضعگیری بخشی از فاعلها که تمرّد می‌ورزند در موضعگیری بخش دیگر نظام فاعلیت که متناسب با منزلت انسانی و ملکوتی عمل نموده‌اند، منحل شده و در نتیجه کل، به حرکت خاص خودش ادامه می‌دهد، یعنی در هر صورت فاعلیت مادون در کیف عبادت مافوق منحل است. نهایت اینکه تأثیر تمرّد فاعل مادون در تغییر شکل و کیفیت عبادت مافوق ظاهر می‌شود و تأثیری در اصل توسعه قدرت مافوق ندارد. به این ترتیب فرد عاصی با تخلّف خود صرفاً در خودش، ایجاد اضطراب می‌نماید و اضطراب او هیچ تأثیری در کل ندارد چون توسعهٔ کل، حول محور ظرفیت ولیّ اعظم انجام می‌پذیرد که هرگز ابتهاج و اشتداد از آن قطع شدنی نیست.

۳ ـ تقوم فاعلیتهای تصرفی

بر اساس مبنای ولایت باید گفت که نظام فاعلیت بهم متقوم است (که البته این مطلب تا حدود زیادی با ترکّب فاعلی فرق دارد) زیرا فاعلیت فرد نمی‌تواند مجرد از نظام مطرح شود، لذا در بحثِ تقوم فاعلیتها، نه فرد جدای از مجموعه و نه مجموعه جدای از فرد است، یعنی هیچکدام هویت مستقل از یکدیگر نداشته و بهم متقوم‌اند، در اینصورت در توسعهٔ قدرت نیز

می‌توان فرد و نظام را مستقل از هم پنداشت بلکه توسعه هر فاعل متقوم به سایر فاعلها و توسعه فاعلها نیز متقوم به هر یک از افراد نظام است یعنی همه فاعلها در توسعه فاعلیت یکدیگر شریکند اما نه بصورت مساوی و مستقل از عنایت مولا بلکه با قبول مراتب نظام و پذیرش فاعلیت و حضور مولا در تمامی مراتب مادون.

بخش دوم

«زمان و مکان»

«بخش دوم زمان و مکان»

* مقدمه

پس از طرح مسئله تقدم نظام فاعلیت به عنوان جمع بین وحدت و کثرت اولین مطلبی که باید مورد مداقه عقلی قرار گیرد این‌است‌که نسبت تأثیر وحدت و کثرت فاعلها در نظام نمی‌تواند به یک اندازه بوده و در نظام سهم تأثیرمساوی داشته باشند،بلکه در تقوم نظام فاعلیت قید مراتب جزءلاینفک از نظام است لذا سهم تأثیرها اصلی و فرعی دارند. علیهذا فاعلها به هم دارای تناسباتی هستند که تبیین چگونگی نسبت فاعلها در تقوم نظام فاعلیت بررسی زمان و مکان بر اساس ولایت را نتیجه می‌دهد.

در مجموع این قسمت، مرحله‌ای از رشد و توسعه که «نظام» در آن قرار دارد در مبحث «زمان» و فضائی که در آن فاعلها در منزلتهای گوناگون فاعلیت خواهند که در بحث «مکان» و تناسبات فاعلها نسبت به هم را در چگونگی تقدم نظام فاعلیت مورد بررسی قرار خواهیم داد که نتیجه آن تعریف نهائی از زمان و مکان بر مبنای ولایت است.

« فصل اول »

تعریف زمان و مکان در مراحل مختلف

با روشن شدن حدّ اولیه فاعلیت و مهره‌های دیگری همچون تقوم، براحتی می‌توان «زمان و مکان» را که از مهره‌های مهم بحث در تبیین فلسفه اصول نظام ولایت است معنا نمود.

بدین منظور و جهت دستیابی به تعریف نهائی زمان و مکان بر مبنای ولایت، طی سه مرحله با اضافه نمودن قید جدیدی در هر مرحله مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

۱ ـ تعریف مکان به «ترتیب» و زمان به «تبدیل»

اولین مرحله از تعریف که به فهم متعارف از زمان و مکان نزدیکتر می‌باشد تعریف مکان به «ترتیب یا مسافت» و زمان به «تبدیل» می‌باشد.

اگر یک مجموعه مرکب در نظر گرفته شود نحوه ترتیب یا ترکیب اجزاء نسبت به هم معرف مکان کیفیت، و تبدیل کیفیت از وضعیت الف به وضعیت ب معرف زمان کیفیت است، به عبارت دیگر میزان فاصله یا مسافت موجود بین هر یک از اجزاء نسبت به هم، وضعیت مکانی آنها را در آن مجموعه معین می‌نماید و نحوه تغییرات و تبدیلات مجموعه اجزاء و

انتقال آنها از یک وضعیت به وضعیت دیگر و یا حالتی به حالت دیگر، زمان کیفیت را تحویل می‌دهد.

۲ ـ تعریف مکان به «حرکت در مسافت» و زمان به «توسعه و اضافه»

۲/۱ ـ علت تصرف در تعریف اول از زمان و مکان

توجه به دو مطلب منشأ تبیین بیشتر تعریف از زمان و مکان می‌گردد

اولاً: حدّ اولیه قرار گرفتن حرکت حتی در تعریف.

ثانیاً: ضروری بودن توسعه و اشتداد در تعریف زمان.

۲/۱/۱ ـ ضرورت وجود «حرکت در مکان»

«مکان» بدون حرکت نیست چون بدون تعلق نمی‌باشد در مباحثی که در تبیین حدّ اولیه ارائه شد، تقوم بین تعلق و فاعلیت مفسر «ذات» و «کیفیت» معرفی گردید، بدین ترتیب، کیفیت، هیچگاه خالی از تعلق نبوده همانگونه که خالی از فاعلیت نیز نمی‌باشد. لذا توصیف از زمان و مکان منوط به لحاظ حدّ اولیه بوده و پذیرش وجود تعلق با پذیرش وجود حرکت برابر است، یعنی آنجا که تعلق هست حرکت ضروری است.

به بیان دیگر در این مرحله، حدّ اولیه تعلق در تعریف جریان داده شده است که این امر ضرورت حرکت را ایجاب می‌نماید، یعنی باید زمان و حتی مکان را بگونه‌ای معنا نمود که این مطلب در آن وضوح داشته باشد. و این

مقدمه‌ای برای مرحله سوم یعنی جریان حدّ اولیه فاعلیت در تعاریف می‌باشد.

البته با طرح ادعای فوق الذکر مبنی بر وجود حرکت در مکان، این سوال عنوان می‌گردد که در اینصورت چه تفاوتی بین زمان و مکان وجود دارد؟ جواب این سوال در مباحثی که پیرامون تفسیر رابطه وحدت‌وکثرت برمبنای تعلق صورت گرفته بیان گردیده است.

اجمال پاسخ چنین بود که حرکت مکانی بمعنای حرکت در مسافت است یعنی طی طریق از مکانی به مکان دیگر که هر دو درون یک مجموعه وجود داشته باشند و حرکت زمانی بمعنای حرکت از وضعیتی به وضعیت آتی و یا حالتی به حالت جدید(که طبعاً حالت جدید در زمان قبل موجود نبود و الاّ ارتباط آندو، مکانی می‌شد) که این تفاوت با تعریفی که در همین مرحله برای زمان و مکان انجام می‌پذیرد واضحتر خواهد شد.

بنابراین وقتی «تعلق»، حدّ اولیه در توصیف قرار گیرد، بدلیل اینکه تعلق و کشش ذاتاً نمی‌تواند منحاذ از حرکت تفسیر شود لذا در توصیف از مکان نیز قطعاً حرکت لحاظ خواهد گردید و توصیف مکان بر این اساس گامی به سمت تبیین بیشتر بحث مکان می‌باشد.

۲/۱/۲ ـ ضرورت وجود اشتداد و توسعه در زمان

اشتدادی بودن حرکت، و ضرورت توسعه در آن موضوعی است که در مهرهٔ بعدی بحث بطور مستوفی مورد دقت و بررسی قرار می‌گیرد اما

خلاصتاً اشتدادی بودن حرکت بمعنای وجود حرکت در حرکت است یعنی حرکت اول شدیدتر شده و سرعت بیشتری پیدا می‌کند که در اصطلاح علمی آنرا شتاب در حرکت نیز می‌گویند و اما توسعه معنای وجود حرکت در شتاب است یعنی حرکت دومی نیز حرکت پیدا کند و حرکت در حرکت در حرکت شود و به اصطلاح علمی، حرکت تبدیل به نرخ شتاب شده که در اینصورت موضوع مورد حرکت موضوعاً به موضوع جدید تبدیل می‌گردد، علیهذا ضرورت وجود اشتداد و توسعه درحرکت، مبتنی بر توصیف حرکت به «اضافه» است یعنی حرکت بدون اضافه شدن صورت نمی‌گیرد، این اضافه طبعاً از درون خود شئ صورت نمی‌گیرد، زیرا فاقد شئ هیچگاه نمی‌تواند معطی شئ باشد، لذا اضافه به معنای افاضه حضرت حق جلّت عظمته و رحمت او بر بندگان و مخلوقات است که هیچگاه قطع شدنی نیست و بدلیل اینکه این افاضهٔ و رحمت بصورت دائم التزاید بر بندگان سرازیر است حرکت مخلوقات نیز به تبع آن اشتدادی بوده و دائم التزاید شدت پیدا می‌کند.

۲/۲ ـ ارائه مرحله دوم از تعریف زمان و مکان

با توجه به این دو مقدمه(وارد کردن حرکت در حد اولیه و ضرورت وجود اشتداد در زمان) تعریف کاملتری از زمان و مکان را می‌توان ارائه کرد؛ در تعریف اولیه از زمان و مکان، مکان به مسافت و زمان به تبدیل معنا گشت اما از دو مقدمه فوق چنین نتیجه گرفتیم که حرکت ضرورتاً هم در

مکان (مسافت) و هم در زمان (ضرورت توسعه واضافه) جاری است لذا می‌توان تعریف روشن‌تری از زمان و مکان ارائه داد، یعنی مکان به حرکت در مسافت و زمان به حرکت در اضافه و توسعه معنا شود.

به عبارت دیگر حرکت هم در زمان وجود دارد و هم در مکان، اما ایندو دو سنخ از حرکتند، یکی حرکت در مسافت یا حرکت در میدانها و جاذبه‌ها و دیگری حرکت در توسعه یا اضافه شدنها است.

توضیح مطلب آنکه بر مبنای تعلق، «تعلق به مقصد»، دو نوع تعلق را بدنبال خود دارد، یک تعلق به آینده که برنامه تغییر کیفیت را معین می‌نماید و یک تعلق و جاذبه بین اجزاء کیفیت که به تبع جاذبه زمانی تعیین شده و مکان کیفیت را تشکیل می‌دهد.

بنابراین هر یک از اشیاء برای خود دارای میدان جاذبه‌ای است که حرکت در این میدانهای جاذبه همان حرکت مکانی می‌باشد، چنانچه گذشت اگر تعلق اصل باشد، حرکت نیز ضروری آن است، و حرکت در مکان یعنی نفوذ در میدان جاذبه یکدیگر، و بالا و پائین شدن منزلت کیفیت در مجموعه، یعنی کم و زیاد شدن فاصله‌ها و مسافتها، که نفس پیدایش این حرکت میدانی در گرو پیدایش حرکت توسعه‌ای است.

به بیان مصطلح می‌توان از مکان به سرعت و از زمان به نرخ شتاب تعبیر نمود و در اصطلاح فیزیکی حرکت در مسافت را به سرعت و تغییرات تغییر سرعت را نرخ شتاب نامید، سرعت یعنی تغییر مسافت در واحد زمان و

نرخ شتاب یعنی تغییرات شتاب، با توجه به مثال ذیل معنای سرعت و شتاب و نرخ شتاب روشن‌تر می‌گردد.

اتومبیلی در هر ساعت ۱۰ کیلومتر سرعت دارد، در مورد سرعت این اتومبیل سه فرض وجود دارد، اول اینکه این سرعت ثابت است و هیچگونه تغییری در آن فرض ندارد.

دوم اینکه فرض عدم ثبات در آن شود باین معنا که اتومبیل در هر لحظه بر سرعت قبلی خود بیفزاید، یعنی علاوه بر اینکه در یک سرعت ثابت نباشد در اضافه کردن سرعت، یک سرعت ثابت را حفظ کند در این صورت سرعت دوم را که حرکت درحرکت است شتاب می‌نامیم، سوم اینکه فرض عدم ثبات در سرعت اولیه و هم در «سرعت در سرعت» شود، یعنی شتاب نیز ثابت نمانده و تغییر کند. و تغییرات شتاب نیز سرعتی داشته باشد. در اینحال سه سرعت در هم ضرب شده و نرخ شتاب را می‌سازد. حال در فرض اول که صرفاً حرکت اتومبیل در سرعت انجام می‌پذیرد حرکت آن کمّی است در فرض دوم در ایجاد سرعت در سرعت، «کیفیت حرکت» تغییر پیدا می‌کند و در فرض سوم که حرکت در حرکت در حرکت است تغییر در «موضوع مورد حرکت» حاصل می‌شود یعنی موضوع سابق، توان و کشش حرکت جدید را ندارد لذا تبدیل موضوع صورت می‌پذیرد به عنوان مثال در این فرض، اتومبیل، ظرفیت پذیرش چنین حرکتی را نداشته لذا موضوع مورد حرکت، از ماشین به هواپیما تبدیل می‌گردد.

با استفاده از مثال فوق می‌توان تعریف مکان و زمان را بصورت واضحتری بیان نمود، می‌توان مکان را به حرکت در مسافت و زمان را به تبدیل توأم باتوسعه معنا کرد[۱].

متناسب با مثال فوق «توسعه» بمعنای تغییر و تبدیل موضوع و «حرکت در مسافت» بمعنای سرعت تغییرات در هر متحرک است.

۳ـ تعریف مکان به «نفوذ فاعلیت در مادون» و زمان به «تعلق به فاعلیت مافوق»

۳/۱ ـ علت تصرف در تعریف دوم از زمان و مکان

با عبور از تعاریف زمان و مکان بر اساس اصالت تعلق و توسعه در حدّ اولیه تعلق و توصیف آن به ولایت، طبعاً در تعاریف فوق نیز تغییراتی حاصل خواهد شد. ارائه تعریف زمان و مکان بر اساس ولایت، علاوه بر روشنتر ساختن تعریف زمان و مکان، تأثیر تغییر حدّ اولیه را در سایر تعاریف بخوبی نمایان می‌سازد.

در توصیف حد اولیه[۲] پس از اثبات تعلق، تقوم تعلق به فاعلیت اثبات گردید و پس از آن در مرحله نهائی توصیف از حدّ اولیه، معلوم شد که طرف تعلق فاعل نیز باید فاعلیت باشد، و این امر همانگونه که توصیف کاملتری از امر ثابت، نحوهٔ پیدایش کیفیت و قانون نحوهٔ تقوم فاعلها در نظام

---

۱ ـ البته وارد کردن حرکت در مکان و تعبیر سرعت از آن، از دیدگاه اصالت شئ، اشتباه می‌باشد چون از نظر آنها مکان متنزع از حرکت بوده و هر جا پای حرکت در کار باشد حتماً زمان در کار می‌باشد.

۲ ـ به جزوهٔ شماره(۱) مراجعه شود.

فاعلیت، را ممکن می‌سازد، توصیف مبین‌تری از زمان و مکان را هم بدنبال خواهد داشت.

بنابراین علت ورود به مباحث جدید، نارسائی مفهومی حدّ اولیه گذشته در توصیف از تعاریف بود که با تصرف در آن حدود، و توسعه مفهومی آن، و با مطرح کردن قیود جدید، طبعاً بهینه نظام تعاریف با دقت و سعه بیشتری انجام می‌پذیرد.

۳/۲ ـ ارائه مرحله سوم از تعریف زمان و مکان

۳/۲/۱ ـ تعریف مکان به «نسبت نفوذ فاعلیت، در مادون»

درمرحله قبل بر اساس اصالت تعلق مکان هر شئ به نسبت تأثیر و جاذبه به آن کیفیت نسبت به سایر کیفیات تعریف می‌گردید، که در این مرحله با توجه به پذیرش حد اولیه ولایت و تغییری که متناسب با رشد و توسعهٔ حدّ اولیه در تعریف مکان بوجود می‌آید مکان به «نسبت نفوذ فاعلیتها در مادون» تفسیر می‌گردد. یعنی مکان یک فاعل به میزان وسعهٔ نفوذی است که در فاعلهای مادون خود اعم از فاعلهای تصرفی و تبعی داراست[۷]

به این ترتیب به جای آنکه میزان نفوذ یک کیفیت در میدان جاذبهٔ کیفیات دیگر معرف مکان و منزلت «کیفیت» باشد، میزان نفوذ هر فاعل در میدان فاعلیت فاعل دیگر، معرف مکان و منزلت «فاعل» است، مکان به‌منزلت فاعل در نظام فاعلیت تعریف می‌گردد، و منزلت فاعل هم تابع میزان

نفوذ فاعلیت او در فاعلیت دیگران است.

البته چنانچه متذکر شدیم میدان نفوذ فاعل می‌تواند فاعلهای تبعی اعم از اشیاء و یا قوانین و فرمولها و یا فاعلهای تصرفی باشد، که به میزان نفوذی که این فاعل در فاعلیت آنان پیداکرده، آنها را تابع ارادهٔ خویش قرار داده و مطیع خود نموده است و در این میدان می‌تواند نافذ و متصرف باشد.

بنابراین فاعلیت در مکان، فاعلیت تصرفی است، یعنی فاعل می‌تواند با فاعلیت خود منزلت خودش را در نظام تغییر داده و بالا و پائین کند، می‌تواند با توسعه نفوذ خود در خارج، وحدت ترکیبی فاعلیتش را افزایش داده و منزلت خود را بالا ببرد و نیز می‌تواند با محدود کردن نفوذ خود در غیر، وحدت ترکیبی فاعلیت خود راکاهش داده و منزلت خود را پایین بیاورد.

البته به اقتضای فاعلیت، ایجاد توسعه در فاعلیت و یا تضییق در آن می‌تواند در جهت خداپرستی یا دنیا پرستی واقع شود، یعنی تصرفش را می‌تواند الهی نموده و تابع اولیاء نور گرداند و یا شیطانی و تابع اولیاء طاغوت قرار دهد.

بنابراین شاخصه مکان مسافت است، اما این مسافت گاهی به فاصله مکانی دو شئ معنا می‌شود و گاهی به حرکت در میدانهای جاذبه تعریف می‌گردد، و در وجه دقیقتر آن، مسافت بمعنای نسبت نفوذ فاعلیتها خواهد بود. یعنی همانند «منزلت میدانهای حرکت»، «منزلت میدان فاعلیت» نیز وجود دارد، لذا معنای مسافت بر مبنای ولایت همان «منزلت نفوذ منزلت

فاعلیت و منزلت نیابت از مولا» است.

۳/۲/۲ ـ تعریف زمان به «میزان تعلق به فاعلیت مولا»

در مرحله قبل زمان به میزان توسعه و اضافه‌ای که کیفیت در مراحل تبدیل خود پیدا می‌کند معنا شد و در این مرحله با توجه به پذیرش مبنای فاعلیت(بصورتی که اجمال آن گذشت)، باید آن رابه میزان توسعه و اضافه‌ای که فاعل به تبع فاعلیت مولا در مراحل تبدیل خود پیدا می‌کند معنا نمود.

چون در این مرحله باید بجای تبدیل یک شئ به شئ دیگر، توسعه تعلق به فاعلیت مولا را مطرح کرد، توسعه در تعلق بمعنای قرب بیشتر نسبت به مولا است که حاصل آن ترفیع درجه و ارتقاء از منزلت قبل به منزلت جدید است. «رابطه زمانی» بر مبنای اصالت ولایت به رابطه عبد و مولا تفسیر می‌شود، منتهی رابطه‌ای که فرد با فاعلیت خود با مولا برقرار کرده و توسعه فاعلیت او را در خود می‌طلبد در اینصورت متقوم به فاعلیت مولا، زمان خود را توسعه داده و خود را از وضعیت گذشته خارج و به وضعیت آتی(اعطاء از جانب مولا و متقوم به تقاضای عبد) وارد می‌سازد.

البته برای خروج از یک وضع به وضع دیگر، یک نحو سوزش و درد که حاصل کنده شدن و انقطاع و بریده شدن از وضع گذشته و یک نحوه تعلق جدید به معبود و معشوق لازم است، نهایت این تبدل حال در مؤمن و کافر به یک گونه نیست. مؤمن را سوزش حبّ حبیب و عشق به معبود

حقیقی یعنی حضرت رب‌الارباب به تحرک وامی‌دارد بگونه‌ای که ملائک به آن غبطه می‌خورند، و کافر را تعلق به عالم ماده و شدت در دنیا پرستی و حیوانیت اولیاء شیطانی به تحرک وامی‌دارد که در نتیجه اذلّ از هر حیوانی راه ضلالت و گمراهی و بعد از معبود را پیش کشیده و خود را جزء پست‌ترین موجودات قرار می‌دهد.

۳/۲/۲/۱ ـ رابطه زمان مادون با مکان مولا

بنابراین زمان یعنی توسعه فاعل، اما توسعه‌ای که برمبنای فاعلیت تحلیل شود و توسعه در این دستگاه یعنی قرب به مولا که بواسطه تمسک به فاعلیت مولا و طلب فاعلیت مولا در فاعلیت خود حاصل می‌شود که حاصل همین تعلق زمانی، ارتقاء منزلتی است که فرد در نظام پیدا می‌کند، که این ارتقاء منزلت بمعنای توسعه در مکان فرد می‌باشد، یعنی فاعل بر اثر شدت تعلق به مولا، قدرت جدیدی پیدا می‌کند که می‌تواند سعهٔ نفوذ وگسترهٔ خود را در مادون و کثرتها افزایش دهد به مانند یک سرهنگ ارتش که به میزان شدت درانجام وظیفه و خدمتگزاری خود، ارتقاء درجه یافته و منصب جدید پیدا می‌کند و حاصل این منصب جدید، کثرت نفوذ و سعهٔ تصرفات او در مادون است یعنی اگر تابحال بر یک هنگ حکومت می‌کرد بعد از ترفیع مقام بر یک لشگر حکم می‌راند.

توسعه فاعلیتی که در عبد به دلیل شدت تعلق به مولا ایجاد می‌شود

علاوه بر اینکه گسترهٔ نفوذ عبد را در مادون افزایش می‌دهد موجب اخذ مقام نیابت از جانب مولا نیز می‌گردد، یعنی دست و بازوی مولا در توسعه قدرت او قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر عبد با فاعلیت خود سبب توسعه قدرت و نفوذ مولا گردیده و سعهٔ مکانی مولا را افزایش می‌دهد بدین سبب می‌توان گفت توسعه در زمان عبد با توسعه مکان مولا برابری دارد. و به عبارت منطقی‌تر می‌توان گفت توسعه زمانی عبد به بسط مکانی فاعلیت مولا متقوم است که در این مقام به شرح و بسط اجمالی مطلب فوق می‌پردازیم.

باید توجه داشت که مولا در جریان نفوذ فاعلیت خود به مادون، تعلق به مادون دارد چراکه اگر مطلق تعلق به مادون از او قطع گردد جریان یافتن فاعلیتش در مادون و امکان سرپرستی و ولایت مادون غیر ممکن می‌گردد. اما این تعلق، تعلق مکانی است نه تعلق زمانی، چون تعلق مولا به مادون در صورتی تعلق زمانی است که مادون برای مولا مقصد و هدف قرار گیرد و حال آنکه چنین نیست، زیرا تعلق مولا به مادون به این خاطر نیست که بخواهد خود را در مرتبه مادون قرار دهد. بلکه این تعلق(تعلق به کثرت و مادون) صرفاً به سبب جریان نفوذ فاعلیت خود و رساندن افاضه و اعطاء به کثرات است چراکه خود، طریق در افاضه پروردگار به مردم است، محبت و عشقی که پیامبراکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) به امت و مردم ابراز می‌کردند نه از آن جهت بود که اینان برای مردم و بخاطر خدمتگزاری به آنان خلق شده باشند بلکه این دلسوزی به دلیل ولایت و سرپرستی و دستگیری و نجات

آنان از ضلالت و گمراهی و هدایت به سوی کمال و پرستش خداوند متعال می‌باشد.

بنابراین بطور خلاصه رابطه مولا با عبد، رابطه مکانی و رابطه عبد با مولا رابطه زمانی است، که درنتیجه متناسب با رابطه‌زمانی عبد به مولا، توسعه‌مکانی نیز برای‌مولا حاصل می‌گردد.

۳/۲/۲/۲ ـ حضور فاعلیت عبد در توسعه زمانی خود

با توجه به تعریف زمان بر اساس اصالت ولایت متذکر شدیم که فاعل با تعلق خود نسبت به مولا توسعه فاعلیت مولا را در فاعلیت خود طلب می‌نماید لذا در مرتبه ثانی با افاضات مولا برای عبد، قرب حاصل شده و ارتقاء پیدا می‌کند، فاعلیتی که بندگان دارند فاعلیتی بالافاضه و منوط به عنایت و الطاف پروردگار است، اگر لمحه‌ای افاضه او از مخلوقات قطع گردد نه فعلی بجا می‌ماند و نه فاعلیتی و همه در سایه الطاف و ید باکفایت اوست. آنکه را خواست هدایت می‌کند و هر که را نخواهد به ضلالت و گمراهی درمی‌افکند، در پیشگاه قدس ربوبی، همه بندگان خاضع و خاشع و مطیع و تابع‌اند، و هم چنانکه دربحث فاعلیت و ولایت نیز بیان گردید فاعل به تبعیت از مولا است که می‌تواند فاعلیتی داشته باشد و اگر هیچ گونه تبعیتی در او لحاظ نگردد فاعلیت او مستقل از پروردگار شده و به تفویض منجر می‌گردد.

تبعیتی که فاعل نسبت به فاعلیت مولا دارد، زمان این فاعل را تشکیل می‌دهد که با افاضه مولا در مرتبه تحقق و اعطاء، مکان و منزلت او در نظام

معین می‌گردد. فاعل در حالیکه تابع است فاعل است، تبعیت و تصرف در فاعلیت نمودن فاعل،بهم متقوم‌اند. هرگز لحاظ تبعیت در فاعل بمعنای محکومیت و مجبور بودن وی و حکومت کیفیت بر فاعلیت نیست.

البته می‌توان گفت که فاعلیت ضرورتاً در اصل فاعل بودن، تابع و محکوم است یعنی نمی‌تواند فاعلیت کند که فاعل نباشد، ولی در میزان و کیفیت تبعیت خود از مولا، قطعاً متصرف است.

متصرف بودن فاعل در تبعیت خود از مولا (یا در زمان خود) نیز از سنخ تصرف او در مادون خود نیست.

تصرف او در تبعیتش ازمولا به دعا و تقاضای از خود مولا است. لذا فاعل در ربط زمانی خود که مکان مولا است نه می‌تواند متصرف باشد بگونه‌ای که زمان مافوق را عوض کند و نه بگونه‌ای تابع باشد که منجر به حذف فاعلیتش شود بلکه در زمان خود به تقاضا و طلب از مولا متصرف است.

بنابراین فاعلیت عبد در زمان، فاعلیت در طلب و تقاضایش نسبت به مولا است که این تقاضا تابع ظرفیت و اختیار خود اوست، می‌تواند متناسب با ظرفیت فطریش که منزلتی انسانی و ملکوتی است، طلب الهی و ملکوتی داشته و به اشتداد و کمال و قرب نائل شده و حضور فاعلیت مولا را در همه مراتب درک کند یعنی «رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند» و از طرفی نیز می‌تواند طلب حیوانی داشته و خود را از منزلت انسانیت به اسفل السافلین رسانده و پرستش مولا را از طریق ماده طلب کند که در نتیجه بُعد از رحمت

الهی برای او حاصل می‌شود و در مرتبه اضلّ از حیوانات خود را به پلیدترین و نجس‌ترین نجاستها تبدیل کند.

البته هر یک از مراتب حیوانیت و مادون آن، قطعاً در توسعه عالم از جایگاهی برخوردار است اما اینکه این فاعل در چه منزلتی قرار گیرد بعهدهٔ خود اوست، و همین امر معنای وجود فاعلیت را در ربط زمانی معین می‌نماید.

بنابراین با وجود اینکه فاعل در توسعه زمانی خود محتاج افاضه مولاست می‌توان گفت که تابعیت فاعل در توسعه خودش امری ضروری است، اما این امر(لزوم تبعیت) بمعنای حکومت «کیفیت» بر فاعلیت نیست زیرا فاعل می‌تواند از منزلت انتخابی خود، فاعلیت مولا را طلب کرده و او را عبادت نماید و مولا هم متناسب با همین طلب، او را امداد می‌نماید. یعنی فاعل، هر چند در اصل عبادت و پرستش هیچگونه فاعلیتی نداشته باشد،" و کل شی یُسَبِّحُ بحمدک" اما بدلیل اینکه فاعل است کیف عبادت و بندگی خود را خود تعیین می‌نماید(یعنی عبادتی ملکوتی و یا حیوانی) و لذا می‌توان عبادتش را به او منسوب نمود و درقبال نحوه عملکرد و فاعلیتش او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد.

«فصل دوم»

رابطه زمان و مکان

۱ـ اصل بودن گسترش زمانی نسبت به گسترش مکانی

«توسعه زمانی» نسبت به «گسترش نفوذ مکانی» اصل است، یعنی متناسب باشدت تعلق به مولا و طلب فاعلیت او در فاعلیت خود، قدرت نفوذ فاعلیت و تصرف او در مادون افزایش می‌یابد و از این جهت می‌توان زمان را مقدم بر مکان و تعیین کنندهٔ آن دانست.

اما اصل بودن زمان نسبت به مکان بمعنای جدا بودن جریان توسع این‌دو از یکدیگر نبوده و این تبعیت بمعنای تقدم و تأخر در تحقق ایند نمی‌باشد یعنی اینگونه نیست که عبادت قلبی فاعل در یک جا و پرستش تصرفی‌اش جای دیگری باشد بلکه اینها در یک فاعلیت به هم متقوم هستند

«شدت حب» «وکثرت بیشتر یافتن» با هم به ایجاد حضرت حق ایجا می‌شوند لذا تقدم فاعلیت زمانی بمعنای بیشتر بودن سهم تأثیر آن در توسع است نه بمعنای تقدم زمانی او نسبت به فاعلیت مکانی، مقدم بودن جاذب زمانی بر جاذبه مکانی بگونه‌ای نیست که تقوم زمان به مکان را نفی کند یعنی اشتداد ولی اعظم جدای از وحدت و کثرت نیست، بلکه اشتدادی است که در آن اشتداد، ولیّ اعظم خدا را به همه زبانها تسبیح می‌کند و در

پرستش حضرت حق جل جلاله با تمامی کثرات در تمامی مراتب همراه است.[۱]

۲ ـ تقوم زمان و مکان به یکدیگر

برای تبیین واضح رابطه زمان و مکان و حتی بحث قبل راجع به رابطه زمان عبد و مکان مولا باید به تقومی بودن رابطه زمان و مکان توجه نمود، چنانکه ذکر گردید تعلق فاعلیت عبد به مولا خود «زمان ساز» بوده و برای عبد بمنزلهٔ عبادت است و تعلق یا تصرف مافوق نسبت به مادون نیز «مکان ساز» است و در این بحث تأکید بر این است که این دو (تعلق مادون و تصرف مافوق) به یکدیگر قوام دارند یعنی نمی‌شود مکانی سابق بر زمان یا زمانی سابق بر مکان واقع شود و همین تقومی که بین زمان مادون و مکان مافوق وجود دارد بین اشتداد زمانی و گسترش مکانی هر فاعل نیز موجود می‌باشد. اینگونه نیست که ابتدا شدت زمانی خلق شده باشد و سپس توسعه مکانی ایجاد شود، شدت زمانی و مکانی را باید با هم ملاحظه کرد، نه شدت زمانی بدون ملاحظه ترکیب قابل تفسیر است و نه ترکیب بدون افاضه و شدت زمانی.

این معنا در قالب نمودار زیر بروشنی قابل تقریب است.

اگر دو محور مختصات داشته باشیم که یکی نمودار تغییرات زمانی و دیگری نمودار تغییرات مکانی باشد، نموداری که می‌خواهد نمایشگر

---

۱ ـ معنای اینکه صلوات خداوندی بر نبی اکرم صلوات الله علیه وآله به اندازه کل مخلوقات «من سبح لک یارب العالمین» است نیزمؤید همین معناست و به نظر می‌رسد جمیع ادعیه به صورت واضح همین معنا را برساند.

تغییرات فاعلیت باشد یک خط مستقیم با زاویه ۴۵ درجه از مبدأ مختصات را تشکیل می‌دهد که فاصله هر نقطه از این نمودار با دو محور مختصات به یک اندازه است و این گویای آن است که بهمراه هر تغییر مکانی تغییر زمانی متناسب با آن رخ می‌دهد و برعکس متناسب با هر تغییر زمانی تغییر مکان متناسب نیز انجام می‌پذیرد یعنی هیچکدام بدون دیگری قابل وقوع و قابل معنی شدن نیست. چراکه مبداء ایجاد هر دو حضرت حق است و فاعل در هیچکدام استقلال نداشته و نمی‌تواند یک طرفه عمل کند و مولی اگر بخواهد اعطا کند با هم اعطا می‌نماید نه اینکه قسمتی را در حال حاضراعطا کرده و قسمتی رابعداًاعطانماید. بعلاوه، دلیل دیگر در عدم امکان ملاحظه زمان بدون مکان و مکان بدون زمان اینستکه اضافه شدن (زمان) بدون ترکیب امکان ندارد، یعنی اضافه شدن وتوسعه وقتی مصداق پیدا می‌کند که روابط تشکیل دهنده مرکب (ساختار مکانی) عوض شود.

برای مثال اگر بخواهیم‌به ظرفی که دارای یک لیتر آب است یک لیتر دیگر آب اضافه کنیم باید یک لیتر آب اول، پذیرای مقدار جدید آب اضافه باشد، زیرا اگر روابط درونی یک لیتر آب اول به همان صورت قبلی باقی بوده و پذیرای آب جدید نگردد لازمه‌اش انفصال مطلق بین آب اول و آب دوم است. وجود هرگونه نسبت یا رابطه‌ای بین آب اول و آب دوم، ترکیب آندو را بهمراه دارد.

بنابراین لازمه اضافه شدن (توسعه)، تغییر در روابط درونی و یا

ساختار مکانی موضوع است و این همان معنای تقوم حرکت زمانی به حرکت مکانی می‌باشد.

به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت:"قوام میدانهای نفوذ به توسعه نفوذ و قوام توسعه نفوذ به تغییر روابط درونی مرکب معنا می‌شود."

«فصل سوم»
تأثیر مراتب مختلف نظام ولایت در ایجاد زمان و مکان

۱ـ تاثیرحضرت حق درایجاد زمان ومکان

۱/۱ـ ایجاد حضرت حق جلّ و اعلی مبدأ زمان و مکان

مبدأ ایجاد زمان و مکان هر دو حضرت حق است و ایجاد و قیومیت حضرت حق جلّت عظمته در کل مجموع و تا کنه اجزاء مجموعه جاری است چون هیچ چیز در هیچ مرتبه‌ای نمی‌تواند به خود تکیه داشته باشد، و همه مخلوقات لاجرم متکی به اویند لذا علاوه بر توسعه‌ای که مولا، پس از اظهار عجز عبد و طلب فاعلیت مولا در خودش در عبد ایجاد می‌کند. سابق بر حرکت زمانی عبد نیز افاضه مولا وجود دارد. یعنی اگر اعطاء و صلوات مولا نباشد، فرض هیچگونه حرکت و فاعلیتی برای عبد وجود ندارد زیرا فاعلیت عبد، فاعلیت بالافاضه است یعنی به عنایت و لطف خداوند است که فاعل می‌تواند فاعلیت نماید، البته سابق بودن افاضه او بر فاعلیت عبد هیچگاه بمعنای نفی فاعلیت عبد نیست بلکه بدین معناست که بعد از حفظ اصل ظرفیت او اگر مولا زمینه فاعلیت عبد را فراهم نیاورد فرد قادر به هیچگونه فاعلیتی نخواهد بود، به عنوان مثال اگر فرد در حین عصیان یا طاعت قدرت تکلم خود را از دست بدهد و یا بگونه‌ای دچار فراموشی

گردد و یا قدرت دیدن از او سلب شود و یا بگونه‌ای تحول در وضعیت جاذبه و سردی و گرمی هوا و وضع کهکشانها ایجاد شود که نتواند طاعت و یا عصیان خداوند را بنماید در اینصورت نیز فاعلیتی محقق نگردیده است و اخذ فاعل بدلیل عصیان نیز معنا ندارد، بدین ترتیب لزوماً علاوه بر تقوم عبد به مولا در ایجاد توسعه، در تعیین ظرفیت اولیه و مرحله تقاضا نیز متقوم به افاضات مولا است.

۱/۲ ـ فاعلیت حضرت حق رکن اصلی در تعریف زمان و مکان

بنابراین با توجه به مطالب فوق الذکر می‌توان گفت فاعلیت حضرت حق در تعریف زمان و مکان رکن اصلی را داراست یعنی امداد و اعطاء اوست که امکان حرکت را برای فاعل چه در زمان و یا در مکان فراهم می‌آورد.

البته قدرتی که فاعل در زمان و مکان داراست فاعلیت و تصرفی است که به فرض وجود وی از او جدا ناشدنی و غیر قابل انفکاک است لذا فاعلیتش در زمان به میزان طلب و کیف طلب و تقاضای اوست و در مکان نیز به عاملیت و نیابتی که در رتبه قبل پیدا می‌کند می‌تواند به نسبت متصرف باشد و همان میزان از تصرف است که مصحح ثواب و عقاب بوده و او را شریک در فعل خیر و یا فعل شر می‌نماید، بنابراین می‌توان گفت از آنجا که سهم تأثیر اصلی در پیدایش زمان ومکان منوط به ایجاد و فاعلیت علی‌الاطلاق حضرت حق است در تعریف زمان و مکان هم باید این

محوریت انعکاس یابد[۱]

۲ ـ تأثیر فاعلیت محور نظام(نبی اکرم (ص)) در ایجاد زمان و مکان

۲/۱ ـ ضرورت وجود مراتب در نظام ولایت

اینکه گفته شد ایجاد و قیومیت حضرت حق جلت عظمته در کل مجموعه مخلوقات جاری است و همه به فاعلیت او تعلق دارند، بدین معنی نیست که همه مخلوقات در یک رتبه بوده و نظام ولایت دارای مراتب نیست، نظام حتماً دارای مراتب است و علت این اختلاف مراتب فاعلها را باید در توسعه محور جستجو نمود زیرا چنانکه در مباحث اصلی فاعلیت بیان گردید توسعه محور به خلق فاعل متعلق به اوست یعنی با تقاضائی که محور عالم نسبت به افاضه دائم التزاید حضرت حق در خود دارد، برای او فاعل تبعی خلق شده که با منحل شدن آن فاعل تبعی در فاعلیت او بر گسترهٔ نفوذ و سیطرهٔ قدرت او افزوده شده در نتیجه توسعه می‌یابد (عاملیت یافتن محور در انحلال فاعل تبعی متعلق به‌او، اولین مرتبه را در نظام تشکیل می‌دهد) یعنی در سیکل دوم فاعل محور و فاعل متعلق باو یک نظام را تشکیل داده و مجموعاً از خداوند تقاضا و طلب دارند و این سیکل همینطور ادامه یافته و نظام و مراتب در فاعلها بوجود می‌آید لذا می‌توان گفت هر

---

۱ ـ البته بیان سهم تأثیر اصلی اشاره به این استکه اگر مطلق سهم در ایجاد زمان و مکان فاعل، منوط به حضرت حق باشد و فاعل هیچگونه سهمی در ایجاد منزلت ـ قدرت و کیف طلب خود نداشته باشد منجر به نفی فاعلیت شده و در نهایت به تشأن می‌انجامد.

فاعلی در نظام، زمان و مکان متناسب با خود را دارا بوده و دارای مرتبه و منزلتی مخصوص به خود است. با بیان فوق ضرورت اختلاف مراتب در نظام ولایت ایجاب می‌کند که در هر رتبه، ولیّ بالاتر برای فاعل پائین‌تر محور بوده و ولی اعظم الهی محور کل کائنات باشد، به عبارت دیگر تعلق فاعلها به حضرت حق ضرورتاً از طریق شفاعت فاعلهای بالاتر صورت می‌پذیرد تا به فاعلیت نبی اکرم صلوات الله علیه می‌رسد که همه مخلوقات به طفیل ایشان خلق شده و بواسطه ایشان بر آنها رحمت الهی نازل گردیده و به شفاعت ایشان اطاعت و پرستش آنان مورد قبول قرار می‌گیرد.

۲/۲ ـ نبی اکرم (ص) واسطه جریان فیض الهی و توسعه زمانی و مکانی کل نظام

۲/۲/۱ ـ اشراف زمانی و مکانی نبی اکرم (ص) بر کل کائنات

با توجه به مطالب فوق، بالاترین و اصلی‌ترین مرتبه در نظام مربوط به شخص اول عالم ممکنات یعنی حضرت نبی‌اکرم (ص) است و زمان و مکان ایشان محیط و مشرف بر کل کائنات می‌باشد چون وجود مقدسش با تمام ظرفیت خود، متعلق به رحمت حضرت حق است و هیچ سهمی از فاعلیت ایشان در غیر طاعت و پرستش مصرف نمی‌شود و بالاترین ظرفیت در اطاعت منسوب به ایشان و به همین جهت به تبع توسعه ایشان توسعه در کل عالم صورت می‌پذیرد لذا نفوذ فاعلیت ایشان در کل موجودات جاری است.

حاصل آنکه توسعه مکانی حضرت نبی اکرم (ص) به گسترده‌تر شدن

نظام برای ایشان و نفوذ فاعلیت ایشان در مجموعه‌ای بزرگتر و توسعه زمانی ایشان به شدیدتر شدن تعلقش به رحمت بی‌پایان ربوبی است، یعنی حتی در آن مرتبه از نظام ولایت هم رشد و توسعه متوقف شدنی نیست.

۲/۲/۲ ـ خلق فاعلها به تبع توسعه مکانی نبی اکرم (ص)

پس بنابراین رابطه‌ای که بین زمان و مکان بیان گردید توسعه مکانی محور به تبع توسعه زمانی ایشان صورت می‌پذیرد یعنی محور تقاضای توسعه فاعلیت حضرت حق را در فاعلیت خود دارد و حضرت حق متناسب با طلب و تقاضای ایشان بر ایشان رحمت و صلوات دائم التزاید خود را نازل می‌فرماید، نزول این صلوات و رحمت به خلق فاعل متعلق به ایشان است، یعنی برای او کسانی را خلق می‌کند که بتوانند در مقام نیابت از او، فاعلیت او را در مراتب نازلتر نشر و گسترش داده و در نتیجه سبب توسعه نفوذ و گسترده شدن ولایت او در تمامی مراتب گردند، لذا همه انسانها بلکه کائنات به تبعیت از آن وجود شریف و به سبب افاضه و صلوات خدای متعال بر آن حضرت، خلق می‌شوند.

در اینصورت چنانکه متذکر شدیم، فاعلی که به تبع توسعه فاعل بالاتر ایجاد می‌شود زمان و مکان خاص خودش را داراست که لزوماً با زمان و مکان فاعل بالاتر متفاوت خواهد بود.

۳ ـ تأثیر فاعلیت اجزاء نظام در ایجاد زمان و مکان

۳/۱ ـ تأثیر فاعلیت اجزاء نظام بواسطه متقوم بودن توسعه مکانی مافوق به تبعیت مادون

اگر می‌گوئیم مبدأ پیدایش زمان و مکان حضرت حق بوده، و در مجموعه مخلوقات نیز نبی اکرم (ص) اشرف مخلوقات می‌باشد و از منزلت بالاتری نسبت به سایرین برخوردار بوده و بقیه به طفیل آن وجود شریف ایجاد گشته‌اند به معنی حذف تأثیر فاعلیت اجزاء نظام در توسعه زمانی و مکانی کل عالم نیست، و این مطلب با دقت در آنچه قبلاً در تبیین رابطه «گسترش فاعلیت مکانی مولا با توسعه فاعلیت زمانی عبد» بیان گردید، واضح می‌گردد.

در آنجا بسط نفوذ فاعلیت مافوق در مادون به شدت تعلق مادون به مافوق متقوم گردیده و این مسئله در همه مراتب نظام جاری است، و به این ترتیب همه فاعلهائی که بدنه نظام را تشکیل می‌دهند اعم از فاعلهای تبعی و تصرفی، در توسعه نظام شریک هستند، فاعلهای تبعی با تبعیت از فاعلهای تصرفی و مجرا قرار گرفتن برای نفوذ فاعلیت آنها و فاعلهای تصرفی با تبعیت از فاعل مافوق از یک طرف و تصرف متناسب با آن تبعیت، از طرف دیگر، در توسعه نظام شریک می‌باشند.

۳/۲ ـ کیفیت «توسعه فاعل» و «توسعه کل نظام» در صورت تمرد فاعلها

با توجه به مطالب فوق که فاعل از یک طرف در توسعه نظام شریک

است و از طرفی نیز می‌تواند عصیان بورزد و در خلاف جهتی که مولا برای رشد عالم در پیش گرفته است فاعلیت نماید.

آیا می‌توان این شبهه را مطرح نمود که توسعه مکانی مولا منوط به تبعیت مادون است؟ آیا می‌توان ادعا کرد که بر این اساس، تمرد مادون می‌تواند مانع عمده‌ای بر سر راه «توسعه مافوق خودش» و همچنین «توسعه محور نظام» و در مرتبه سوم «توسعه کل نظام» قرار گیرد؟

آیا این امکان وجود دارد که در صورت تمرد غالب افراد بشر در یک مدت زمان طولانی، مسیر آفرینش از غایتی که برای آن خلق شده است منحرف گردد؟

با توجه به بحث توسعه این مسئله (تأثیر فاعل عاصی در توسعه کل نظام) از جنبه دیگری نیز قابل طرح است و آن اینکه اصولاً آیا زمان و مکان افرادی که دارای ارواح خبیثه هستند قابل توسعه است؟ آیا شخصی مثل عمر علیه العنه که در آنچه خدای متعال در ابتدای امر به او عطا فرموده بود کفران ورزید و آنرا از دست داد توسعه ندارد؟ آیا توسعه منفی یا زمان منفی در این رابطه قابل طرح نیست؟

در مورد سؤال اخیر، جواب مطلب واضح است، چون حیوانی شدن فاعلیت و روی آوردن به دنیا مانع از توسعه فاعلیت نیست، اما توسعهٔ حیوانی، یعنی همانگونه که فرد مطیع، نسبت به اولیاء الهی اطاعت دارد، فرد عاصی هم نسبت به اولیاء طاغوت سر سپرده است، و همانگونه که حاصل

این اطاعت در آنجا دستگیری اولیاء نور و تقرب بنده به معبود حقیقی خویش بوده در اینجا هم حاصل این سر سپردگی دستگیری اولیاء ظلمت و تقرب فرد عاصی به معبود صوری و مجازی خویش است، و به این ترتیب فرد در دنیا پرستی نیز توسعه قدرت می‌یابد یعنی عمر و پیروانش دائماً در یک وحدت ترکیبی جدید منحل می‌شوند.

و در مورد وجه اول تأثیر فاعل عاصی بر توسعه کل نظام هم باید خاطر نشان ساخت، به هر اندازه که فاعل منزلت خود را در نظام ولایت پائین‌تر آورد سهم تأثیر خود را در توسعه کل کم نموده است، و از طرف دیگر در مقیاس کل عالم که ملاحظه شود همزمان با توسعه حیوانی و شیطانی افرادی مثل عمر علیه العنه، توسعه‌هائی برای رهبران ومردان الهی همچون حضرت مولی‌الموحدین علی (ع) صورت می‌پذیرد که با مقابله شدید (ولو بوسیله خانه نشینی و تحمل مصائب) فاعلیت ارکان کفر را در فاعلیت الهی خود منحل کرده و بدین ترتیب آثار اعمال آنانرا خنثی نموده‌اند.

عمر علیه‌اللعنه و امثال او خودشان را از منزلت فاعلیت تصرفی در جهت مقصد ولیّ‌الهی به منزلت فاعلیت‌تصرفی هم‌رتبه با پست‌ترین حیوانات می‌برند، اما درمقابل آن در همان حال به وجود مبارک حضرت سید الموحدین علیه افضل صلوات المصلین و تابعین ایشان به حدی افاضه می‌شود که بتوانند بندگی خدا را در سطح بالاتری به انجام رسانند و به این وسیله نورانیت عالم را افزایش دهند، خصوصاً در قضیه حضرت امیر

(علیه‌السلام) در آنجائی که حضرت از کثرت مصیبت فرمود «قلّ صبری» یا در آن مواردی که دعا می‌فرمود، مورد عنایت خاصه حضرت حق بود.

یعنی در هر حال طریق بندگی برای اولیاء الهی باز است و روی گردانی مادون صرفاً کیفیت بندگی مافوق را تغییر می‌دهد اما مانع از تحقق و تشدید و توسعه زمانی او و تقرب او به خداوند قرار نمی‌گیرد.

حاصل کلام اینکه به هر تقدیر تمشیت امور عالم از دست حضرت احدیت خارج نمی‌گردد، لذا قادر است تا براحتی تأثیر سوء عملکرد طاغوتهای کوچک و بزرگ را در جهتی که عالم بسمت اوست هدایت کند.

بخش سوم

«امر ثابت»

«بخش سوم امر ثابت»

***مقدمه**

نیاز به توصیف از «امر ثابت» بر اساس ولایت، با نیازی که مبناهای دیگر(اصالت شی، ربط، تعلق) به توصیف از امر ثابت داشتند تفاوت اساسی دارد.

در اصالت ولایت مراحل توسعه نظام فاعلیت (زمان) اصل در توسعه نفوذ فاعلها نسبت به هم (چگونگی تقوم نظام فاعلیت) قرار گرفت، بر این اساس باید به دنبال پایگاهی برای تغییر مراحل توسعه و اشتداد دائم التزاید نظام فاعلیت باشیم، لذا در این کتاب بدنبال اثبات بحث امر ثابت بر مبنای ولایت، ربوبیت مطلقه حضرت رب‌العالمین به عنوان پایگاه اصلی حرکت اشتدادی نظام آفرینش معرفی می‌گردد.

« فصل اول »

نفی امر ثابت بمعنای جهت ثابت و قانون حاکم

آنچه که در مباحث اولیه تحت عنوان ضرورت امر ثابت در حرکت مطرح می‌شد، اثبات جهت داری حرکت و حکومت نقشه‌ای ثابت برسیر حرکت بود. بطور خلاصه سیر استدلال چنین بود که تغییر و حرکت امری است که بصورت فی الجمله غیر قابل انکار بوده و هر منطق و دستگاه فلسفی به نحوه‌ای ناگزیر از طرح آن بوده است. در تغییر، رفتن از جائی و یا تبدیل از حالتی به حالت دیگر ملاحظه سمت و سو و جهت و غایت ثابت و خاص، امری ضروری است، زیرا در غیر اینصورت رفتن از هر کیفیتی به هر کیفیت دیگر و یا تبدیل از هر حالتی به حالت دیگر ممکن می‌شود که لازمه این فرض نیز هرج و مرج و در هم ریختگی نظام آفرینش است.

بنابراین هر آنچه که تصور شود اگر حرکت داشته باشد حتماً غایت و هدفی برای آن حرکت لحاظ شده است و با توجه به مباحث قبل وجود شیء برابر با جاذبه و کشش به سمت مقصد بوده و چیزی اضافه بر جاذبه درآن نیست و اساساً نفس جاذبه خلق شده است این جاذبهٔ بسمت غایت ثابت، مسیر ثابت و معینی را فراروی کیفیت ترسیم می‌نماید که برای طی این مسیر مشخص باید از قانون ثابت و حاکمی که مراحل حرکت بصورت

قوانینی متناوب در او نهفته شده است پیروی نماید، که از این قانون ثابت به «نقشه یا امر ثابت» تعبیر می‌شد.

حال با توجه به توسعه حدّ اولیه [۱] و اصل شدن فاعلیت، بایستی تفسیر جدیدی از امر ثابت ارائه گردد.

قبل از بررسی امر ثابت بر اساس حدّ اولیه فاعلیت لازم است به نواقص و ناتوانایی‌های امر ثابت توصیف شده بر اساس حدّ اولیه تعلق اشاره شود، هر چند بحث تفصیلی آن در مباحث قبل تحت عنوان «نفی تعلق به کیفیت و اثبات تعلق به فاعلیت» انجام پذیرفته است.

در آنجا چنین ذکر گردید که: اگر جهت ثابت و قانون حاکم بر سیر مجموعه، بعنوان امر ثابت مطرح شود، حکومت یک قانون و سیر ثابت بر حرکت اولاً منجر به نفی اختیار و فاعلیت شده و جبر عِلّی را حاکم بر نظام آفرینش می‌نماید، و ثانیاً جائی برای حرکت جبری هم باقی نگذارده و اساساً حرکت راناممکن می‌گرداند، چراکه با این تفسیر، ترکیب مجموعه‌ها در مراحل سیر باید متناسب با مراحلی باشد که جهت ثابت، آن مراحل را دیکته می‌کند، یعنی اینکه چه اتفاقی بیافتد و چه تغییری در مجموعه صورت پذیرد بستگی تام و تمام به قانون ثابت و حاکم دارد، یعنی بستگی به آن دارد که این متحرک ذاتاً برای چه غایتی خلق شده و آن غایت چه نقشه‌ای را ایجاب می‌کند و آن نقشه حاکم، در این مرحله چه سیری را برای آن

---

۱ ـ توضیح مراحل کمال حدّ اولیّه در جزوه «فلسفه مبانی اصول نظام ولایت جلد ۱» آمده است.

پذیرا بوده و چه حکمی را بهمراه دارد؟ و این همان برابری ذات و اثر یا وحدت تعلق با متعلّق(یعنی صورت خاص) را بدنبال دارد که دیگر معنای حرکت رانخواهد داشت. زیرا ضرورت جهت ابتدا کیفیت فعل را ضروری می‌کند و بعد ضرورت آنرا تا کنه مرکب پیش می‌برد، و کسی که این معنی(برابری ذات و اثر یا وحدت متعلِق با متعلَّق) را بپذیرد، در تفسیر حرکت ضرورتاً باید به انفصال یا اتصال مطلق قائل شود که قطعاً، هم نافی تغییر و هم نافی تغایر است. پس نفس تعلق فاعلیت به کیفیت ثابت، عدم پذیرش «قانون حاکم شامل و ثابت» بعنوان امر ثابت را بدنبال دارد، چون چنین امر ثابتی ضرورتاً منجر به حکومت کیفیت بر فاعلیت و نفی حرکت از فاعل می‌گردد.

« فصل دوم »

معرفی امر ثابت بر مبنای ولایت

۱ ـ معرفی فاعل واحد بعنوان امر ثابت

چنانچه متذکر شدیم امر ثابت اگر بمعنای قانون و جهت ثابت حاکم بر حرکت معرفی گردد نمی‌تواند مبیّن حقیقت حرکت و تبدیل و به تبع آن ترکیب باشد. حال با توجه به اصالت فاعلیت قطعاً کیفیت باید بر اساس فاعلیت معنا گردد یعنی فاعلیت اصل در تفسیر کیفیت شده و کیفیت محکوم فاعلیت باشد. بر این اساس امر ثابت نیز باید مبتنی بر حدّ اولیه جدید تبیین و توصیف گردد.

توصیف امر ثابت به فاعلیت بمعنای اصل قرار گرفتن فاعلیت و حکومت آن بر نظام هستی و حرکت و رشد و توسعه عالم است، منتهی نه هر فاعلی بلکه تنها فاعلی حکومت مطلقه بر کل آفرینش را داراست که «فاعل ثابت و واحد» بوده و فرض توسعه‌پذیری بر او محال باشد و الاّ در زمرهٔ فاعلهای مخلوق قرار می‌گیرد. و تنها این فاعل است که اصل در پیدایش حرکت و قدرت و خصوصیت بوده و همه موجودات متقوّم به اویند و به سمت او در حرکتند.

بنابراین امر ثابتی که حاکم بر سیر کلی عالم خلقت است همانا

"ربوبیت مطلقه الهیّه است".

البته ناگفته نماند همانگونه که در مباحث قبل پیرامون امر ثابت وجود مراتب ضرورتاً لحاظ می‌گردد و سیر حرکت موجودات به حکومت یک مجموعه قوانین (که آن مجموعه نیز به یک قانون واحد که از آن به جهت تعبیر می‌شد) بستگی پیدا می‌کرد، بر اساس فاعلیت نیز امر ثابت در تمامی مراتب قابل ملاحظه است، یعنی تفسیر امر ثابت به فاعل ثابت بمعنای اصل بودن «ولی مافوق» در فاعلیت فاعلهای مادون است. به عبارت دیگر در مراتب مختلف ولایت، از ولایت ربوبیه الهیه تا ولایت اجتماعی در هر مرتبه، عمل ولّی بالاتر، اصل در موضعگیری و فاعلیت فاعلهای پائین‌تر می‌باشد. البته فاعلیت ربوبیه الهیه نسبت به کل تغییرات اصل بوده و تولّی به رحمت او در تمامی مراتب جریان دارد، لذا صحیح است گفته شود حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِ الْعَالَمِیْنَ» این ربوبیت الهیه، همان ربوبیت و تربیتی است که همه را می‌پوشاند.

پس در اصالت فاعلیت امر ثابت به "تعلق به فاعلیت مستمر مولی و تبعیت مستمر فاعل، از فاعلیت و ایجاد حضرت حق" تفسیر می‌شود. بازگشت "رضوان" و کتاب نیز به تعلق به فاعلیت حضرت حق جلّت عظمته می‌باشد که در قسمت‌های آتی توضیح و تشریح آن خواهد آمد.

۲ ـ کیفیت افاضه فاعل واحد

۲/۱ ـ احتیاج مخلوقات به افاضه حضرت حق (فاعل واحد)

چنانچه ذکر گردید، جمیع مخلوقات بخصوص انسان برای ادامه حیات و رشد و توسعه خود، محتاج افاضه مستمر و دائم التزاید حضرت حق جلّت عظمته می‌باشند.

انسان در نظام فاعلیت به میزان ظرفیت خاصی که دارد در مجموعه نظام آفرینش سهمی از فاعلیت را داراست. لذا در محدودهٔ ظرفیت خود می‌تواند درجه تعلق خود را نسبت به مولا تعیین نماید و به میزانی که به فاعلیت مولا تعلق پیدا کند و با عجز و لابه و التماس، از مولا ارتقاء منزلت خود را آرزو نموده و ورود به منازل مقربین و مطیعین را طلب نماید، مولا نیز متناسب با درجه تعلق او، بنده را مشمول رحمت خود نموده و امداد می‌نماید و توسعه می‌دهد، توسعه او نیز به تغییر منزلت و ارتقاء رتبه‌ای است که در نظام پیدا می‌کند.

روشن است که فرد با فاعلیت خود و بدون استمداد از مولا نمی‌تواند منزلت خود را در نظام تغییر داده و خود را در رتبه بالاتری قرار دهد بلکه قدرت و افاضه مولاست که در تمامی مراتب (پس از اظهار عجز) عبد را دستگیری می‌نماید، لذا می‌توان گفت صرفاً فاعل بالاتر است که بر تغییر ظرفیت انسانها در نظام ولایت حکومت دارد.

بعبارت دیگر از آنجا که فاعلیت حضرت رب العالمین مبدأ پیدایش

حرکت و توسعه می‌باشد انسان علاوه بر فاعلیت نمودن بر اساس ظرفیت اولیه‌ای که به او اعطا شده است، برای خروج از آن ظرفیت و ورود به ظرفیت توسعه یافته‌تر نیز به لطف و عنایت حضرت حق محتاج است.

بنابراین می‌توان گفت «جهت توسعه نظام ولایت» به تقرّب و تعلق بیشتر به رحمت حضرت حق است، و غایت از خلقت نیز متوجه خود مخلوق است، یعنی "خلق" برای افاضه به مخلوق بوده نه توسعه خالق، چرا که توسعه یافتن وی دلیل بر نیازمندی اوست و او از هر نیازی مبرّا است.

من نکردم خلق تا سودی برم بلکه تا بربندگان جودی کنم

۲/۲ـ افاضه حضرت حق به مخلوقات از طریق نبی اکرم(ص)

چنانچه ذکر گردید تعلقات فاعلها در نظام ولایت به افاضه دائم التزاید حضرت حق جلّت عظمته بوده و همه مخلوقات به نحوه‌ای میل به افاضه و اعطاء بیشتر حضرت حق و در نتیجه رشد و توسعه دائمی خود دارند.

اما افاضه چیست و چگونه واقع می‌شود؟

"افاضه"، رحمت و صلوات بیکران حضرت حق بر وجود شریف و نازنین حضرت نبی اکرم(ص) است که به طفیل او و از طریق و مجرای او بر بندگان نیز نازل می‌گردد.

از آنجا که محوریت و حقیقت سرپرستی انسانها بعهدهٔ پیامبر گرامی است، اصل در توسعه آنها و طریق در افاضه به آنها نیز خود ایشان است، لذا

نزول رحمت الهی بر بندگان، مؤخر از نزول رحمت برنبی اکرم(ص) است.

با توجه به این مطلب، بدلیل اینکه افاضه حضرت حق بر مخلوقات از مجرای ولایت ایشان بر عالمیان منتشر می‌شود رشد و توسعه مخلوقات به طفیل توسعه و اشتداد دائم التزاید ایشان صورت گرفته و همه ریزه خوار نعمت وجود ایشان محسوب می‌گردند. هر چند این نزول صلوات الهی علاوه بر ایجاد توسعه در مخلوقات منشاء قرب مضاعف نبی اکرم(ص) به ساحت قدس ربوی نیزخواهد گشت.

۲/۳ ـ تمثلی نبودن تعلق به فاعلیت حضرت حق

امر ثابت و آن چیزی که حافظ و مقوّم نظام آفرینش بوده و طرف تعلق قرار می‌گیرد نمی‌تواند کیفیت داشته باشد چراکه متکیف شدن آن بهر نسبتی که باشد منجر به برابری ذات و اثر شده و در نهایت نافی حرکت است.

با توجه به این مطلب بین تعلق و طرف تعلق که فاعل واحد است هیچ امری که به نحوه‌ای حاکی از صورت یافتن و خاص شدن طرف تعلق است نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، بنابراین عشق و تعلق به مولا از سنخ تعلق تمثلی نیست زیرا در اینصورت تعلق همان تعلق به صورت است و تعلق به صورت و لو اینکه تعلق به صورت رحمت و یا کیفیت صلوات او باشد در نهایت همان تعلق به کیفیت بوده و نافی حرکت است. اما اگر فاعل در نفس فاعلیت خود به مولا تعلق پیدا کرده، و خود را بدون هیچ قید و شرطی به او

واگذار نماید در اینصورت تعلق به فاعلیت مولا پیدا کرده است، بدون اینکه وجود صورتی از فاعلیت مولا مقدم بر این تعلق ضرورتی داشته باشد. و ریشهٔ حل مشکل را باید در این امر جستجو نمود که "مادون به فاعلیت فاعل مافوق در نفس فاعلیت او در خودش تعلق دارد"، نه به کیف خاصی از فاعلیت مافوق، تا وجود صورت از آن کیف فاعلیت لازم باشد.

هر گونه که مافوق فاعلیت نماید مادون راضی و تسلیم است، تبعیت او مشروط به دارا بودن کیفیت خاص و صورت خاص نیست.

به این ترتیب فاعل در تعلق خود به حضرت حق هرگز تصویر تمثلی از فاعلیت او نداشته و نمی‌تواند داشته باشد زیرا هر گونه تصویر تمثلی بمعنای جایگزینی آن صورت بجای معبود حقیقی بوده و پرستش صورت است، علاوه بر این مطلب فاعل بدلیل مخلوق بودن هیچگونه اشرافی به فاعلیت حضرت حق ندارد تا بتواند صورتی صحیح از فاعلیت او تصوّر نماید.

۳ ـ عدم حاکمیت قانون بر افاضه فاعل واحد (حضرت حق)

با مباحث انجام شده راجع به فاعلیت نباید این شبهه مجدداً مطرح شود که: اگر فاعل واحد هم بخواهد امر ثابت قرار گیرد برای حفظ خصوصیت ثابت در حرکت، باید از «فاعلیت ثابت» برخوردار باشد و در افاضه خود از قانون و برنامه خاصی پیروی نماید، زیرا این اشکال نیز ریشه در اصالت کیفیت و حکومت آن بر فاعلیت دارد.

درست است که در سیر رشد، مجموعه تعلقات به فاعلیت ربوبی حضرت حق جلّت عظمته افزایش یافته و به طفیل لطف و عنایت او به نبی اکرم(ص) مخلوقات در مسیر رشد و توسعه بسر می‌برند، اما این امر هیچگاه بمعنای حکومت قانون بر فعل حضرت حق که مجبور باشد مطابق آن عمل کند، نیست هرگز چیزی حاکم بر حضرت حق نمی‌گردد، نمی‌توان با تکیه به ماهیات و ذواتی که مخلوق حضرت حق هستند معیاری ساخت و با آن معیار فعل حضرت باریتعالی را اندازه گیری کرد، ظاهر ادعیه نیز به وضوح مبیّن این مطلب است، در فرازهای اول دعای ابوحمزه از امام سجّاد(ع) منقول است: «بِکَ عَرَفْتُکَ وَاَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْکَ وَ دَعَوْتَنِي اِلَيْکَ وَ لَوْلاٰ اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مٰا اَنْتَ» ماهیات و ذوات همه مخلوق حضرت حق هستند و هرگز استحکامی جدای از حضرت حق برای آنها متصور نیست تا با تکیه به آنها بتوان فعل حضرت حق را محک زد، هر چیزی که در ظاهر تکیه‌گاه علم و ادراک انسان واقع گردد مخلوق حضرت حق می‌باشد، قانونیت هر قانون به اوست، و حقیقت و کیفیت هر چیز بازگشت باو دارد، عقل نیز مخلوق است و اینکه چگونه فکر کرده و اموری را عقلانی و اموری را غیر عقلانی ببیند نیز به اعطاء و خلق و افاضه او باز می‌گردد، هیچ تکیه‌گاهی یارای مقابله با او را ندارد و قوام هر تکیه‌گاه نیز با و تعریف می‌شود. لذا حضرت در دعا چنین بیان فرمود که: بک عرفتک... یعنی تو خود پایگاه برای شناخت خود هستی...

«فصل سوم»

تفسیر کتاب(نقشه) بر مبنای ولایت

۱ـ ضرورت نقشه(کتاب) و تفسیر شدن آن بر مبنای فاعلیت

۱/۱ـ ضرورت نقشه(کتاب) برای حرکت عالم

آنچه که تاکنون توضیح داده شد این بود که نقشه و قانون نمی‌تواند طرف تعلق فاعل قرار گرفته و بجای فاعل پرستیده شود، لذا فاعل واحد بعنوان امر ثابت معرفی گردید تا به این وسیله فاعل به مبدأ فیض عالم و ربوبیت مطلقه باریتعالی متصل شده و به او تعلق داشته باشد و معبود حقیقی را بپرستد. حال با توجه به حذف امر ثابت از طرف تعلق و جایگزین نمودن فاعل ثابت بجای آن "برنامه ـ کتاب ـ نقشه و قانون" چه جایگاهی پیدا می‌کند؟ آیا می‌توان گفت بر اساس فاعلیت برنامه و قانون کلاً حذف می‌شود؟ آیا حرکت و توسعهٔ عالم بدون برنامه صورت می‌پذیرد؟ نظام مشیّتی در کار نخواهد بود؟ آیا بر اساس فاعلیت عالم به هرج و مرج و بی‌قانونی می‌گراید؟ جواب همه این سئوالات منفی است، چون وجود نقشه‌برای حرکت عالم ضروری می‌باشد اما طبعاً باید نقشه بگونه‌ای تفسیر شود که مبتنی بر مبنای فاعلیت باشد و به نفی فاعلیت منجر نگردد. دنیا عبث خلق نشده است لذا برای حرکت خود نقشه دارد، عالم قطعاً منازل مختلفی

را طی می‌کند، دنیا، برزخ، قیامت، بهشت و جهنم قطعی می‌باشد، از قیامت به «یَوْمٌ لاَرَیْبَ فِیهِ» تعبیر شده و تحقق معاد(پس از گذشتن عالم از مرحله‌ای که در آن بسر می‌برد) تعارف بردار نیست، و اینها هم گواه عبور عالم از مراحل از قبل تعیین شده و به تعبیر دیگر گواه بر وجود نقشه برای حرکت عالم است و به همین دلیل یعنی پذیرش مشیّتی حاکم بر تاریخ بشریت بود که (قبلاً گفته شده و بعداً هم به مناسبت بیان خواهد گردید) که امداد حضرت حق به بندگان، متناسب با «مشیّت» حضرت باریتعالی صورت می‌پذیرد که البته تناسب با مشیّت همان تناسب با رشد کل نظام آفرینش است.

۱/۲ ـ تفسیر قانون به تبع فاعلیت

اما نکته مهم اینجاست که پذیرش قانون و حاکمیت آن بر حرکت تا کجا پیش می‌رود؟ آیا تا آنجا که برخود فاعل حکومت یافته و به سلب فاعلیت منجر گردد؟ مسلماً خیر، لذا باید نقشه و قانون را به تبع فاعلیت معنی نمود. بر مبنای فاعلیت "قانون" هم به تبع فاعل ایجاد می‌شود و هم به تبع او معنا می‌گردد، چون ثمره حاکمیت فاعل بر کیفیت و صورت، تفسیر قانون و تناسبات به تبع فاعلیت می‌باشد، یعنی اگر قانونی وجود دارد و اگر حرکت دارای کیفیت خاصی است، به دلیل تبعیتش از فاعل واحد می‌باشد نه اینکه قانون چیزی برابر فاعل باشد و فاعل محکوم به حرکت بر طبق آن گردد، چرا که: محکومیت فاعل بهر شکل که باشد نفی فاعلیت و نهایتاً نفی حرکت را

در پی خواهد داشت[۱]

۱/۳ ـ جلوگیری از هرج و مرج در صورت پذیرش قانون به تبع فاعلیت

قبل از توضیح عنوان فوق(یعنی پذیرش قانون در صورت تفسیر شدن آن بر مبنای فاعلیت) شاید این شبهه مطرح شود که اگر تعیین همه حرکتها به فاعل واحد بازگشت نماید، و دست او در ایجاد و عدم ایجاد هر گونه تغییر باز باشد، این امر باعث هرج و مرج در حرکت می‌گردد، چون معلوم نیست که بعد از هر مرحله از حرکت چه تغییری رخ خواهد داد و چه انقلابی در عالم صورت خواهد گرفت؟ اما توجه به توضیح فوق روشن ساخت که حاکمیت فاعل واحد به معنای نفی مطلق قانون از حرکت نیست، بلکه فاعلیت دارای نظام است و هر مرتبه از فاعلیت برای مراتب پائینتر در حکم امر ثابت می‌باشد و سر نخ همه قوانین هم در دست حضرت حق جل جلاله است «اَزِمَّةِ الاُمُورِ طُرّاً بِیَدِهِ» لذا در نظام هستی هیچگونه هرج ومرجی بوجود نمی‌آید.

۲ ـ توصیف اثباتی از کتاب

۲/۱ ـ کتاب بمعنای "صورت کتبیه کل نظام"

از دیدگاه اصالت فاعلیت، فاعل، مولّد و ایجاد کننده کیفیت است، اما

---

۱ ـ توضیح نحوه پیدایش قانون به تبع فاعلیت، در بحث آتی و آنجا که نحوه پیدایش کیفیت بر مبنای فاعلیت تبیین می‌گردد خواهد آمد.

نه یک فاعل تنها و بریده از نظام، چراکه هر فاعل در ایجاد کیفیت صرفاً از سهم تأثیری متناسب با منزلتِ فاعلیت خود برخوردار است، لذا باید ایجاد کیفیت و قانون و برنامه... را منوط به «فاعلیتِ نظام فاعلیت» دانست.

بنابراین اگر کیفیت، حاصل اصطکاک فاعلها باشد[۱] سیر حرکت کلی عالم نیز منوط به نظام فاعلیت خواهد بود، در این صورت نمی‌توان برای عالم سیر و مراتب و مراحلی را جدای از نظام فاعلیت فرض نمود و نظام را در آن سیر قرار داده و به سمت کمال یا هدف غائی سوق داد بلکه خارج از نظام فاعلیت، هیچ امری قابل تصور نیست و اساساً وجود سیر و مراحل حرکت، منتزع از نظام، امری تجریدی است.

با توجه به این مطلب، نظام فاعلیت است که موجد و مولّد سیر است که یا این سیر بطرف قرب الی اللّه و یا بعد از رحمت خداوند می‌باشد لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که «کتاب صورت کتبیه همین سیر و حرکتی است که به وسیله نظام فاعلیت ایجاد شده است» و چیزی خارج از آن نیست.

۲/۲ ـ تفسیر کتاب بمعنای ابزار تصرف مولا و نقشهٔ اعطای او به بندگان

البته ناگفته نماند که پیدایش قانون و کیفیت، منوط به منزلتی است که فاعل در نظام فاعلیت داراست و "قانون" ابزار تصرف فاعل در مراتب مادون است و سهم تأثیر اصلی در پیدایش کیفیت و قانون نیز بر عهده

---

۱ ـ رجوع شود به بحث کیفیت بر اساس فاعلیت.

فاعلیت محور و صادر اول، حضرت نبی اکرم صلوات الله علیه است و «کتاب» در این منزلت به عنوان ابزار سلطنت و حکومت نبوی بر کلّ عالم و تاریخ بوده و نقشه اعطای حضرت حق بر بندگان است.

"کتاب" ابزار سرپرستی و ابزار تصرف مولا در مخلوقات است، به تعبیر قرآن «شفاء لما فی الصدور» می‌باشد، نوری است که همه مراتب نظام را روشن می‌نماید، از ابتدائی که شخص بخواهد بطرف خدا آید و روی خود را بطرف حضرت باریتعالی نماید تا بالاترین مراتب عبودیت، از آن استضائه می‌کند، البته همه افراد به یک اندازه از انوار تابناک آن منور نمی‌گردند و هر کس در سعه ظرفیت فاعلیت خودش و متناسب با مراحل رشدی که دارد از آن بهره‌مند می‌شود.

به تعبیر دیگر«کتاب» بیانگر «تناسبات ربوبیت مولی و نقشهٔ اعطای مولیٰ به بندگان» است. به همین جهت همچون سایر کیفیات مخلوق بوده و طرف تعلق قرار نمی‌گیرد، یعنی خود او پرستش نمی‌گردد بلکه طریق پرستش و معین کننده کیفیت عبودیت عباد قرار می‌گیرد.

۲/۳ ـ کتاب «کیف رضا و رضوان الهی»

روشن شد که با معرفی فاعل ثابت به عنوان طرف تعلق، «نقشه و کتاب» حذف نمی‌شود بلکه تفسیر جدیدی پیدا می‌کند، دیگر این نقشه و کتاب نیست که قیّم حرکت است، دیگر این نقشه نیست که نگهبان و نگهدار

حرکت و معطی صورتها و خواص می‌باشد، بلکه فاعل واحد است که با اعطای خود قوام حرکت را بعهده دارد. بنابراین تعلق، به نقشه نیست بلکه تعلق به صاحب نقشه یا به فاعلیت ربوبیه حضرت حق است.

فاعل چنین می‌خواهد که مولا فاعلیت او را توسعه دهد و یا به عبارتی توسعه فاعلیت مولا را در خود طلب می‌نماید و در چنین صورتی است که به مقام «رضا» دست یافته است. یعنی هنگامی که هیچ کیفیتی را قید در تعلق به مولا قرار نداد و فاعلیت مولا را بدون شرط پذیرفت بدین معناست که نسبت به فاعلیت مولا بهر گونه که باشد رضایت دارد.

آنگاه که فاعل خود را مطیع قرار داد، مولا به او افاضه نموده و توسعه در فاعلیتش ایجاد می‌نماید و او را به مقام قرب خود نزدیکتر می‌سازد، کیف افاضه مولا با کیف تبعیت فاعل در یک راستا قرار گرفته و هم سو می‌شود، در اینصورت رضای او در رضای خداوند و رضای خداوند در رضای اوست. یعنی هر گونه که او دستور دهد، این فاعل تابع است. در این صورت می‌توان کتاب را «کیف رضا و رضوان الهی» نامید. «رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً».

۲/۳ ـ تفاوت معنای کتاب در مراتب مختلف نظام

بر اساس اصل بودن تعلق به فاعلیت مولیٰ و تفسیر کتاب به "ابزار سرپرستی مولیٰ"، معنای کتاب در مراتب مختلف متفاوت خواهد بود، کتاب و اسماء نسبت به بالاترین شخص نظام یعنی محور عالم امکان حضرت نبی

اکرم (ص) بیانگر بالاترین منزلت رحمت ربوبی است، و نسبت به دیگران و در رتبه‌های پائین‌تر بگونهٔ دیگری می‌باشد.

معنای کتاب نسبت به معصومین علیهم‌السلام که خدای متعال آنها را از هر رجس و پلیدی پاک قرار داده است، میزان و معنای احتیاج آنها به رب العالمین را می‌رساند و این چیزی است که نسبت به امثال ما حتماً متفاوت می‌باشد.

بخش چهارم

«توسعه»

«بخش چهارم توسعـــه»

***مقـدمه**

با تفسیر زمان به توسعهٔ نظام فاعلیت و مکان به گسترش منزلت نفوذ فاعل در درون نظام ولایت و حاکم بودن فاعل بر جهت توسعه(امر ثابت)، در این بحث به بررسی بیشتر چگونگی توسعهٔ نظام ولایت بیان مکانیزم سهم تأثیر فاعلها در توسعهٔ نظام می‌پردازیم، در بخش توسعهٔ نظام ولایت، خود نظام را لازمهٔ توسعه محور دانسته و توسعهٔ نظام را به خلق فاعل‌های جدید متعلق به محور توصیف می‌نمائیم و در بخش مکانیزم سهم تأثیر فاعلها به بررسی چگونگی توسعهٔ فرد در نظام ولایت و حاکمیت فاعل بر قرب و بُعد خودش نسبت به محور پرداخته و نهایتاً سهم تأثیر فاعلیتش یعنی (طاعت و عصیان) را در توسعهٔ نظام ولایت مورد دقت و کنکاش قرار خواهیم داد.

«فصل اول»

اصول عام توسعه

۱ـ ضرورت اصل توسعه در همه مخلوقات

همانگونه که در توصیف «زمان» و «مکان» بر اساس اصالت ولایت متذکر شدیم، «زمان» و «مکان» به توسعه تعریف می‌گردد، یعنی «زمان» به توسعهٔ تبعیت و شدت تعلق فاعل مخلوق به حضرت حق (تولّی) و «مکان» به توسعهٔ نفوذ و گسترش میدان نفوذ و تصرف فاعل و قدرت روزافزون فاعل در نیابت از مولی (ولایت) تفسیر می‌شود. بر این اساس، همانگونه که جای جای مباحث قبلی نیز بدان پرداخته شده خداوند متعال فاعلی«توسعه یاب» خلق فرموده بگونه‌ای که اصل توسعه چه توسعهٔ عشق و پرستش(حرکت زمانی فاعل) و چه توسعهٔ تصرف و نیابت(حرکت مکانی فاعل) در ذات فاعلیت مخلوق و در خود مفروض اولیه(حد اولیه نظام ولایت) اخذ گردیده است.

همانگونه که روشن است «فاعلیت» و «توسعه» دو قید در مفروض اولیه ما در تفسیر تمامی امور و ارائه نظام فکری است، و تمامی مهره‌های بحثی‌ای که در توصیف نظام فکری ارائه میگردد باید بر اساس این دو قید باشد، به عبارت دیگر این دو مفهوم «فاعلیت» و «توسعه» دو مفهوم محوری و شامل است که در تمامی مفاهیمی که بعداً ارئه می‌گردد حضور داشته و

آن مفاهیم بر این اساس طرح و توصیف می‌گردند. لذا این مبنا نیازی به اثبات ضرورت «فاعلیت» و ضرورت «توسعه» در مخلوقات را به صورت مجزا ندارد.

البته اینکه چرا «فاعلِ توسعه یاب» به عنوان حد اولیه انتخاب گردیده سئوالی است که در بحثهای گذشته جزوهٔ اول اصالت فاعلیت بدان پرداخته شده است.

خلاصهٔ مطالب گذشته برای رسیدن به «فاعل توسعه یاب» به عنوان حد اولیه و مبنای اصالت‌الولایه این است که در تفسیر حرکت، «فاعلیت» امری ضروری است، و حذف فاعلیت برابر با حذف حرکت است، و در تفسیر فاعلیت نیز «توسعه» امری ضروری بوده و حذف «توسعه» برابر با حذف موضوع فاعلیت فاعل(اشتداد نفس فاعلیت) می‌باشد.

۱/۱ ـ تبعی بودن فاعلیت همهٔ مخلوقات نسبت به اصل توسعه

با توجه به مطالب فوق‌روشن است که فاعل نسبت به اصل توسعه، تابع و محکوم می‌باشد و باید توسعه را بپذیرد[۱]، چرا که حاکم بودن فاعل نسبت به اصل توسعه به گونه‌ای که بتواند توسعه را نخواهد منجر به حذف فاعلیت خود فاعل گردیده و در نتیجه «حرکت» قابل تفسیر نخواهد بود.

این مطلب را به بیان متعارف می‌توان اینگونه بیان کرد که: مخلوق مجبور به اختیار و فاعلیت است و نسبت به اصل مختار بودن خود هیچگونه

---

۱ ـ بر اساس فاعلیت از این پذیرش توسعه، به فاعلیت تبعی تعبیر می‌کنیم.

اختیاری ندارد و فاعلیت و اختیار نیز بدون توسعه قابل تفسیر نیست، پس فاعل نسبت به اصل توسعه نیز محکوم است.

خلاصه اینکه «فاعل، مجبور به فاعلیت است و موضوع فاعلیت فاعل نیز توسعهٔ نفس فاعلیتش می‌باشد».

۱/۲ ـ تصرفی بودن فاعل نسبت به کیف نفوذ خود (رفع شبهه جبر)

وقتی که گفته می‌شود احتیاج به توسعه در نفس فاعلیت فاعل اخذ شده و مبدأ این تبعیت نیز خدای متعال است، هرگز معنای جبری بودن حرکت را ندارد، تا گفته شود که: این همان حاکمیت علیت است که در نهایت به اتصال یا انفصال مطلق می‌انجامد، چرا که محکوم بودن فاعل نسبت به اصل توسعه و پرستش، غیر از محکومیت فاعل نسبت به کیف خاص پرستش می‌باشد تا لازمه‌اش حاکمیت کیفیت بر فاعلیت باشد، فاعل در اصل پرستش تابع و مسخّر است اما نسبت به کیف پرستش (الهی یا حیوانی بودن آن) و کیف نفوذ فاعلیت خود، حاکم و متصرف می‌باشد، یعنی فاعل هرگز به کیف خاصی از توسعه تعلق ندارد تا منجر به وحدت بین کیفیت با ذات گردیده و مانع از حرکت شود. بلکه تعلق و تبعیت او فقط نسبت به اصل توسعه است نه کیفیت توسعه.

به بیانی دیگر اینکه ضرورتاً مخلوق باید قابلیت امداد شدن را داشته باشد از یک طرف فاعلیت تبعی بودن مخلوقات را اثبات می‌کند و از طرف

دیگر بیانگر این معناست که هرگز فاعل محکوم به کیف خاصی از پرستش نمی‌باشد، یعنی اصل اشتداد و پرستش و توسعه در مخلوقات امری است ضروری(فاعلیت تبعی) و چگونگی و کیفیت این توسعه به دست خود فاعل بوده و فاعل بر کیف پرستش خود و چگونگی اشتداد فاعلیتش حاکم می‌باشد(فاعلیت تصرفی).

خلاصه نکته لطیف و در خور توجه این است که هرگاه بیان می‌شود محرک حرکت زمانی خدای متعال است بدین معنی نیست که دیگر فاعلیت حذف شده و حرکت از بین می‌رود، بلکه به این معناست که حرکت مکانی متقوم به افاضه اوست یعنی حرکت و توسعه مستقل از خدای متعال نیست و این بهترین و روشن‌ترین بیان توصیف «الهی» از حرکت می‌باشد.

۲ ـ ضرورت اعطاء در توسعه

حال با کمی توجه در مطالب فوق می‌توان دریافت که لازمه این مباحث آنست که توسعه بدون اعطاء از خارج، برای فاعل امکان پذیر نمی‌باشد، «فاقد شیء هرگز معطی شیء نخواهد بود».

توسعه فاعل بدین معنی است که چیزی را که قبل از توسعه نداشته حالا دارا باشد، اضافه‌ای در فاعلیت او صورت پذیرد، ولی آیا می‌توان برای فاعل کمالی یافت که به مبدأ همهٔ کمالات بازگشت نکند؟

و این همان نکته‌ای است که قبلاً در توصیف فاعلیت تبعی به آن

پرداخته شده که فاعلیت تبعی همان فاعلیت بالافاضه است اما فقط با تکیه و افاضه مولی می‌تواند فاعلیت کند، زیرا تبعیت فاعلیت به مستقل نبودن او در فاعلیت تفسیر گردید.

بیان شد که خداوند متعال «شریک الباری» موجود مطلقی نیافریده است تا بتواند مستقلاً فاعلیت کرده و محتاج و فقیر نباشد، بلکه «مخلوق»، فاعلی است که با تکیه بر امداد مولیٰ فاعلیت کرده و در کنه فاعلیتش محتاج به انعام مولی است، و فاعل، منّت پذیر«انعام» و اکرام مولای منّان است[1] و به تعبیر دقیق‌تر فاعلیت فاعل نسبت به «قبول و عدم قبول انعام مولی»، تبعی است. او باالضروره باید مجرای افاضه فیض فیاض قرار گیرد تا بتواند فاعلیت کرده و نسبت به مرحلهٔ قبل خود، توسعه وجودی پیدا کند، توسعهٔ اختیار او به افاضه حضرت رب العالمین و تبعیت این فاعل نسبت به این افاضه قابل تفسیر می‌باشد.

۲/۱ ـ مقدم بودن اعطاء بر تبعیت فاعل

تبعیت فاعل در حرکت زمانی به تقاضائی است که فاعل مخلوق از خالق خویش نسبت به «توسعهٔ فاعلیت خود» دارد، یعنی فاعل مخلوق در حرکت زمانی‌اش استدعای توسعهٔ سرپرستی مولا را نسبت به خود از ولّی

---

۱ ـ و این پذیرش نیز فقط با فاعلیت قابل تفسیر است نه قابلیت محض و بهمین دلیل نیز«فاعلیت تبعی» طرح گردید.

علی‌الاطلاق دارد، حال نکته حائز اهمیت این است که آیا نفس این تقاضا بدون عنایت و رحمت حضرت حق امکان پذیر می‌باشد؟

روشن است که نفس تقاضای فاعل مخلوق از خالق نیز خود فاعلیتی است که بدون تعلق از ناحیه مادون و امداد از ناحیه مافوق امکان پذیر نخواهد بود، چراکه در این رتبهٔ از فاعلیت نیز رتبه‌ای از ایجاد(ایجاد تقاضا) و جود دارد که فاعل در ایجاد این تقاضا نیز مستقل نبوده و موجد بالافاضه و بالاذن می‌باشد.[۱]

به عبارت منطقی‌تر «مبدأ حرکت زمانی»، «ایجاد مستمر حضرت حق» می‌باشد، و «زمان افاضه» مقدم بر «زمان توسعه» است.

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت، علاوه بر اینکه قیّم وجود همهٔ مخلوقات حضرت حق می‌باشد، مبداء همه کمالات نیز خود حضرت حق است، یعنی بر اساس مبنای اصالت‌الولایه نباید هیچگونه ایجادی رامستقل از فاعلیت حضرت حق به کسی نسبت داد.

---

۱ ـ شایان ذکر است که علاوه بر توسعه، طلب توسعه نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است چراکه به نحوه‌های مختلف ملکوتی و حیوانی قابل تحقق می‌باشد.

«فصل دوم»

مکانیزم توسعه

۱ ـ مکانیزم توسعهٔ نظام ولایت

بعد از بیان اصول عامی که در خود حد اولیه اصالت فاعلیت منظور گشته بود، معلوم شد که «فاعل توسعه یاب بوده و به فاعلیت مولا در توسعه فاعلیت خودش تعلق دارد»، همچنین توضیح داده شد که «بسط» و توسعهٔ فاعلیت فاعل به این است که فاعلیتش با فاعلیت مرتبهٔ اول تفاوت کرده و شدیدتر شود، و گسترده شدن حیطهٔ تصرف و شدت نفوذ فاعل در خارج، لازمهٔ شدت در نفس فاعلیت و به تبع آن، شدت در هستی فاعل می‌باشد.

حال قبل از وارد شدن به تفصیل پیرامون مکانیزم توسعهٔ فرد و نظام، برای توضیح و دقت بیشتر در چگونگی پیدایش توسعه بر اساس اصالت ولایت، باید به تشریح این اصل شامل بر توسعهٔ فرد و نظام پرداخت که: شدیدتر شدن نفس فاعلیت فاعل و گسترده شدن اصل وجود و هستی او بدون خلق فاعل جدید ممتنع است[۱]، دلیل این مطلب اینست که اگر فاعل

---

۱ ـ در بینش اصالت شیء توسعه و تقرب را به ساده‌تر شدن و نزدیک تر شدن به بساطت تفسیر می‌کنند هر چه که دارای کثرت بیشتری است او از خدا دور است و شدت کمتری دارد و هر چه که به خدا نزدیک تر است از کمترین درجهٔ ترکیب برخوردار است در حالیکه بنابر مباحث گذشته اشتداد فقط با ملاحظهٔ حرکت، تغییر و پذیرش اضافه و منحل شدن این اضافه حول محور واحد (کثرت بیشتر حول یک محور) تعریف می‌گردد،

بخواهد شدت بیشتری پیدا کند باید «محلی» باشد تا این فاعل بتواند در آن محل بسط نفوذ بیابد، به عبارت دیگر «بستری» لازم است تا فاعل اول باگسترده شدن خود در آن بستر تصرف کرده و گسترش نفوذ پیدا کند این محل همان «فاعل جدیدی» است که به تبع گسترده شدن فاعل اول و به طفیل توسعهٔ او خلق می‌شود.

بنابراین برای تحقق توسعه، اولاً باید چیز جدیدی ایجاد شود و ثانیاً آنچه ایجاد شده باید فاعل باشد. باید چیزی ایجاد شود چون ضرورت توسعه به ضرورت «اضافه» در حرکت معنا شد و اضافه بمعنای ایجاد چیزی است که سابقاً به فاعلیت این فاعل ملحق نبود و آنچه ایجاد شده باید فاعل باشد چون به حکم حد اولیه در کلّ نظام خلقت، چیزی جز فاعل به چشم نمی‌خورد، کیفیت بدون فاعلیت وجود ندارد ولو فاعلیت تبعی. (البته توضیح این معنا که متناسب با مراتب مختلف نظام، چه فاعلی به تبع (چه) (فاعلی) خلق می‌شود در ادامهٔ همین بحث خواهد آمد.)

وحدت بیشتر در این دیدگاه جدای از کثرت بیشتر قابل ملاحظه نخواهد بود که بر مبنای اصالت الولایه از همین دیدگاه (کثرت حول محور واحد) به تفسیر توسعه خواهیم پرداخت که در نهایت وحدت به وحدت محور نظام ولایت، و کثرت به کثرت فاعلهای متعلق به محور تفسیر خواهد شد. شدت بدون تغییر و ترکیب فقط با خلق و اعدام قابل تصور است که اشکالات بسیاری بر آن وارد است و بطلان آن در بحثهای نقضی به روشنی واضح گردید.

۱/۱ ـ توسعهٔ نظام از طریق خلق فاعل متعلق به فاعل محور

۱/۱/۱ ـ کثرت فاعل‌ها در نظام فاعلیت لازمهٔ توسعهٔ محور

روشن گردید که حرکت و توسعه فاعل مافوق با ایجاد فاعل جدیدی که متعلق به اوست ممکن می‌باشد توسعهٔ «فاعل محور» نیز از این قاعده مستثنی نبوده و با افاضه حضرت حق در ایجاد فاعلها سهم تأثیر اصلی را داراست.

شدت تعلق نبی اکرم به حضرت احدّیت و توسعه نفس فاعلیت ایشان به تبع نزول رحمت الهی، خلق فاعلهای جدیدی را به تبع توسعه فاعلیت ایشان ایجاب می‌کند، بعد از خلق فاعل جدید فاعلیت فاعل محور، کثرت جدید پیدا کرده و همراه فاعل جدید با ظرفیت جدیدی فاعلیت نموده و به این ترتیب فاعلهای جدیدی که همگی برای او و متعلق به فاعلهای بالاتر می‌باشند ایجاد می‌شوند. بنابراین کثرت فاعلهائی که همگی حول محوریت فاعل اول پدید آمده‌اند بخوبی روشن می‌باشد، و این بدان معناست که «نظام» به تبع پرستش محور و برای پرستش بواسطهٔ محور بوجود آمده و لازمهٔ وجودی محور می‌باشند، و فاعل محور به همهٔ زبانها و همراه تمامی کثرات خدا را عبادت کرده و در عبادت تمامی «عابدها» شریک می‌باشد، چرا که فاعلهای دیگر به طفیل توسعه و اشتداد و عبادت او و متعلق به او ایجاد شده‌اند و از طریق اوست که می‌توانند عبادت کنند. بنابراین علت حضور فاعل محور در مادون و علت تصرف او در مادون، پرستش خدا و ولایت و سرپرستی او در قالب این تصرف می‌باشد، معصوم با حالت توجه

و انکساری که به یک فرد عطا می‌کند در عمل عبادی او شریک می‌گردد و این حضور مولی در مادون معرف شدت حضرتش در پرستش حضرت حق می‌باشد چراکه هرگز غرض او از تصرف در مادون تعلق به مادون به نفسها نمی‌باشد،خلاصه اینکه معصوم(ع) بابسط مکانی خود در مادون علاوه بر توسعهٔ مکانی خود، توسعهٔ زمانی مادون را ممکن گردانیده و از طریق واسطه شدن در رسیدن فیض حضرت حق به مادون، حضرت حق را عبادت و پرستش می‌نماید.

۱/۱/۲ ـ فاعل مادون ابزار تصرف فاعل مافوق

اگر خلق فاعل اول به تبع توسعه فاعل محور و به اذن حضرت حق و به تبع افاضهٔ حضرتش بر نبی‌اکرم(ص) صورت پذیرفت، چنین فاعلی که به طفیل وجود فاعل محور و متعلق به او خلق شده و در فاعلیت او منحل گشته است، جزء فعل فاعل محور محسوب شده و به فاعلیت او منتسب می‌باشد. به عبارت دیگر فاعل جدید نسبت به فاعل مافوق خود، حالت ابزاری داشته و فقط به تبعیت از او و با تکیه بر او است که می‌تواند تصرف کند و به همین دلیل پرستش فاعل پائین‌تر فقط از طریق فاعل بالاتر میسر است[۱].

به بیان منطقی‌تر، فاعل پایین‌تر(فاعل جدید) متقوم و قائم به فاعل

---

۱ ـ البته انتساب فاعل جدید به فاعل اول، مانع از فاعلیت فاعل جدید نمی‌باشد چراکه خود نیز فاعل می‌باشد و همانگونه که گذشت حذف فاعلیت از فاعل جدید و تابع محض دانستن آن نسبت به موجدش همان نگرش تجریدی و اصالت علیت است که معلول را شأن علت می‌داند.

بالاتر(محور) می‌باشد چرا که توسعهٔ زمانی فاعل بالاتر و قرب او به مولا و شدیدتر شدن فاعلیتش از گستردگی مکانی او نمی‌تواند جدا باشد، ایندو(زمان و مکان) متقوم به هم هستند و وقتی که متقوم به هم ایجاد شدند فاعل پایین نمی‌تواند به فاعل بالاتر متقوم نباشد،فاعل پائین به منزلهٔ اعضاء و جوارح او عمل می‌کند و فاعل بالاتر از طریق فاعل جدید است که می‌تواند کار جدیدی انجام دهد. یعنی توسعهٔ قدرت محور، به تعلق فاعل مخلوق به محور و فاعلیت و تصرف فاعل محور در فاعل مخلوق، حاصل می‌شود، خدای متعال به برکت او فاعلهای دیگر را «برای او» خلق می‌کند و او با گستردگی میدان نفوذش در فاعلهای دیگر و تعلق فاعلهای دیگر به خودش، خدای متعال را عبادت می‌کند و توسعهٔ پرستش او(به این معنا) لزوماً توسعهٔ نظام ولایت را به دنبال دارد.

۱/۲ ـ توسعه نظام از طریق خلق فاعلهای تبعی متعلق به فاعل تصرفی

هر چند به بیانی که گذشت سهم تأثیر اصلی در توسعهٔ نظام بعهدهٔ فاعل محور و معصومین(ع) است اما با حکم عامی که برای توسعه ذکر گردید هر یک از فاعلهای تصرفی دیگر موجود در نظام نیز به میزان جایگاه خود در نظام در توسعهٔ آن سهیم هستند.

بیان سهم تأثیر دیگر انسانها هم باید بر همان اساسی که تأثیر فاعل محور تبیین گشت تحلیل شود یعنی توسعهٔ اینها هم به وسیلهٔ خلق فاعل متعلق

به فاعلیت آنها ممکن است، با این تفاوت که در این مرتبه و به تبع توسعهٔ فاعلهایی که در رتبهٔ پائین تر قرار دارند، فاعل مختار ایجاد نمی‌شود. به تبع فاعلیت فاعلهای معمولی ممکن است بعضی از حیوانات و یا فاعلهای تبعی محض مثل انواع مصنوعات بشری به وجود آید، و به این وسیله فرد، هم خود توسعه یابد و هم (به همان میزان) در توسعهٔ نظام شریک گردد[۱].

۱/۳ ـ اختلاف تأثیر مراتب مختلف نظام ولایت در ایجاد توسعه

بنابراین توسعهٔ فاعلهای درون نظام چه در توسعهٔ زمانی و چه در گسترش مکانی منسوب به نظام فاعلیت می‌باشد، این نظام فاعلیت است که با فیض و عنایت حضرت رب العالمین با شدت دائم التزاید، حرکت تقربی و توسعه‌ای خود را می‌پیماید.

---

۱ با توجه به مطالب فوق روشن است که بر مبنای فاعلیت انسان در ضمن ایجادی که به واسطهٔ تصرفاتش می‌نماید، خودش مجرای تصرف مولا و جریان فیض مولا به خودش می‌باشد، یعنی هر چند انسان فاعلیت بالاستقلال ندارد و مولاست که متناسب با خواست او فاعلیتش را توسعه می‌دهد، اما حضرت حق فاعلیت خودِاین فرد را هم در توسعهٔ خودش و اشتداد و تقربش سهیم قرار داده است، طیّبات و خبائث را برای او مشخص کرده و طریق طاعت را بر او آسان گردانیده است و این موجب ابتهاج شخص می‌گردد.

برای مثال یک وقت شخصی با وجود اینکه انسان با او مخالفت کرده است به انسان اکرام می‌نماید، این، سرافکندگی زیادی را به دنبال دارد. یکبار هم انسان مخالفت با کسی نکرده، اما انتظار اکرامی هم از کسی ندارد، اما شخصی به او انعام می‌کند، در این حالت نیز انسان دچار شرمساری می‌شود اما به مراتب کمتر از رتبهٔ قبل، اما حضرت حق آنچنان کریم است که انسان را با این حداقل شرمساری هم مواجه نمی‌نماید آنهم از این طریق که خود فرد را واسطهٔ در رساندن خیرات به خودش قرار می‌دهد هر چند حضور فاعلیت مولا نیز در رسیدن این خیر برای بنده هویداست، یعنی شخصی متوجه می‌شود که با عنایت حضرت حق زیارتِ‌باحال ونماز با توجّهی نصیبش گردید، لذا از این حال مبتهج می‌شود اما بدون اینکه هیچگونه سرافکندگی بخاطر این امر در خود احساس کند کأنّه «نور علی نور» است.

اما نکته‌ای که در این رابطه حائز اهمیت بوده و به همین لحاظ اختصاص به ذکر داده می‌شود اینست که نسبت داشتن ایجاد و توسعه به نظام فاعلیت به گونه‌ای نیست که موجب از بین رفتن تأثیر فاعلها گشته و فاعلها هیچگونه سهم تأثیری در توسعه نداشته باشد بلکه تصرف و توسعه، منسوب به کل نظام است و در عین حال فاعلها به نسبت قدرت و جایگاهی که در ساختار نظام فاعلیت دارند در توسعه و تصرف در نظام سهیم می‌باشند.

محور نظام بالاترین و اصلی‌ترین سهم تأثیر را در توسعهٔ نظام دارد بگونه‌ای که جهت‌گیری اصلی نظام به فاعلیت او باز می‌گردد یعنی فاعلیت فاعلهای پایین تر فقط در درون این جهت‌گیری امداد شده و متناسب با این جهت‌گیری است که می‌توانند تصرف کنند.

به عبارت دیگر، هر چند فاعلهای تصرفی(یعنی مکلفها) کیفیت خاصی از توسعهٔ تبعیت و توسعهٔ تصرف را طلب می‌کنند اما اینگونه نیست که اگر این کیفیت خواسته شده متناسب با جهت‌گیری کل نظام نباشد نیز امداد گردد، بلکه متناسب با توسعهٔ این مرتبه از کل نظام است که تقاضا امداد شده و توسعه محقق می‌گردد. و این مسئله در رتبه‌های گوناگون بهمین صورت است یعنی توسعهٔ فرد به تبع توسعهٔ نظام اجتماعی و توسعهٔنظام اجتماعی متناسب با توسعهٔ کل نظام تکوین امداد شده و واقع می‌گردد.

به عبارت منطقی‌تر هرگز سهم تأثیر فاعلهای پائین‌تر در توسعه از سهم فاعلهای بالاتر بیشتر نخواهد شد بلکه توسعهٔ محور اصل در توسعهٔ نظام

تکوین و توسعهٔ تکوین اصل و مقدم بر توسعهٔ تاریخ و نظامهای اجتماعی و توسعهٔ نظامهای اجتماعی اصل در توسعهٔ افراد می‌باشد.

در صورتیکه در نظام اجتماعی توسعه پیدا شود و جامعه ارتقاءسطح پیدا کند، جاذبه جدیدی ایجاد شده که در آن جاذبه و جهت‌گیری جدید معادلات و تعاریف جدیدی برای جامعه مطرح می‌شود و جایگاهها و مناصب و نحوهٔ تقوم آنها متناسب با این رتبهٔ جدید تغییر می‌یابد که در درون این جامعه افراد می‌توانند متناسب با این جاذبه و ساختار جدید، تقاضاهای نو و تازه‌ای که تا بحال امکان نداشته پیدا نمایند و افراد در درون این فضای جدید شرح صدر جدیدی پیدامی‌کنند که در فضای‌قبلی هرگز نمی‌توانستند به چنین شرح‌صدر و تقرب‌و شدتی دست یابند.

اگر از سطح فرد و جامعه نیز بالاتر آمده و به توسعهٔ عالم تکوین توجه نمائیم مشخص می‌شود که در صورت وارد شدن در مرحله جدید از خلقت، تغییرات کلی در همهٔ موضوعات قبلی بوجود می‌آید،[1] و این همه، حکایت از اختلاف تأثیر مراتب مختلف نظام در ایجاد توسعه در نظام ولایت می‌نماید.

---

۱ ـ برای مثال انشاءالله در زمان ظهور حضرت حجّت سلام‌الله علیه بسیاری از گرفتاریهای این مقطع از عالم وجود نخواهد داشت و جای آن مسائل جدید مطرح خواهد گردید که الآن بالمرّه موضوع ذهن هیچ‌یک از افراد نیست.

۲ ـ مکانیزم توسعه فرد در نظام ولایت

۲/۱ ـ مراحل تحقق توسعه در فرد

*** مقدمه: تدریجی بودن توسعه**

مکانیزم توسعه فرد و نظام، از یک قانون پیروی کرده و به تناسب موضوع تفاوتهائی با یکدیگر دارند، برای تبیین بیشتر و بهتر مکانیزم توسعه، پس از تشریح توسعه نظام ولایت، به تبیین توسعه فرد در نظام ولایت پرداخته می‌شود. اما قبل از بیان مراحل توسعه آنچه زمینهٔ مناسبی برای بیان این مراحل فراهم می‌نماید، ضرورت تدریج در توسعه است.

از آنجا که «توسعه» بر اساس اصالت ولایت حاصل فاعلیت فاعل و نفوذ ارادهٔ او در غیر می‌باشد، یکی از تفاوتهای اساسی و نقطه‌های افتراق این بینش با اصالت کیفیت روشن می‌گردد، چرا که نفوذ فاعلیت فاعل بر اساس «حرکت و ارادهٔ» فاعل متقوم به فاعلیت مولی صورت می‌پذیرد، و لازمهٔ اخذ حرکت در حصول توسعه تدریج و مراتب داری آن می‌باشد.

طی مراحلی از حرکت لازم است تا فاعل از منزلتی به منزلت دیگر و از شدتی به شدت بالاتر منتقل گردد، اینگونه نیست که فاعل با صرف «یک اراده» بدون پشت سرگذاردن مراحل و سیکل خاصی فاعلیتش ارتقاء یافته و مقرب درگاه باریتعالی گردد بلکه وقوع توسعه تدریجاً با فاعلیت فاعل و متناسب با امداد حضرت حق تحقق می‌یابد.

چنانچه این قاعده در توسعه نظام ولایت هم جاری بوده و گسترش

زمانی و مکانی نظام از زمانی که محور نظام، فاعلیت کرده و مورد رحمت و اعطاء و صلوات حضرت حق قرار می‌گرفت تا زمانی که فاعلهای دور دست بخواهند جرعه‌ای از این رحمت و صلوات را (با منّت و بذل فاعل محور) اسقاء کنند، باید مراتب و مراحلی را طی نماید.

تصور اینکه اعطاء بدون هیچ گونه فاصله‌ای و بدون هیچ‌گونه مرحله و مرتبه‌ای واقع گشته و توسعه تحقق یابد، ناشی از عدم درک صحیح از نظام ولایت و مرتکز شدن اصالت کیفیت در اذهان می‌باشد، اصالت کیفیت ابتداءً هیچگونه فاصلهٔ زمانی و نیز هیچگونه فاصلهٔ مکانی بین علت و معلول را نمی‌تواند تحلیل کند، و در نهایت به اتصال یا انفصال مطلق می‌انجامد(که بحثهای مفصل آن در نقض و رد اصالت کیفیت بیان گردید) حال بر اساس نکته فوق به بیان «مراحل» و «مراتب» توسعه می‌پردازیم.

۲/۱/۱ ـ تقاضای توسعه(تعیین محور)

فاعل مخلوق در بدو خلقت و قبل از شروع به فاعلیت ابتداءً فقط تقوم وجودی به اعطاء و رحمت و فاعلیت حضرت حق دارد، یعنی از طرف مولا اعطاء است و از طرف عبد ربط و تعلق وجودی به فاعلیت مولی است.

آنگاه که فاعلیت فاعل شروع می‌گردد در بدو امر فاعلیتش «صرف تقاضا» می‌باشد. یعنی پس از انتخاب راه، از مولای خود تقاضای سرپرستی و دستگیری دارد، اگر اختیار بندگی کرده و اولیاء نور را ولیّ خود قرار داده

باشد، تقاضای رحمت بی‌پایان الهی را بواسطه موالی خود دارد، اگر عصیان خدا را اختیار کرده و اولیاء طاغوت را ولی خود قرار داده باشد، تقاضای دستگیری و اعطاء از ناحیه آنان را دارد(هرچند سرپرستی اولیاء طاغوت هم در نهایت به ربوبیت الهی ختم می‌گردد، که توضیح آن در آخر همین مبحث خواهد آمد). پس اولین مرحله فاعلیت فاعل در سیر توسعهٔ الهی یا حیوانیش انتخاب محور و تقاضای سرپرستی ازاو می‌باشد[۱].

۲/۱/۲ ـ تعیین ظرفیت نیابت(نظام حساسیت)

در مرحله بعد این طلب، از طرف مولی، متناسب با مشیت بالغه‌اش امداد می‌گردد و فضائی را برای فاعلیت تقومی عبد فراهم می‌کند، فضائی که حاصل تقاضای عبد و امداد مولی است، از این مرحله به بعد دیگر فاعل تحت این نسبت حاصل از تقاضا و امداد است که فاعلیت کرده و در این فضا توسعه می‌یابد.

با این بیان روشن است که «توسعه» حتی توسعهٔ زمانی نیز به نسبتی به عبد منسوب می‌باشد، و به عبارت دیگر وصف جدیدی که برای فاعل ایجاد می‌شود«وصف متقوم» بوده که خود فاعل نیز در پیدایش و ایجاد این وصف

---

۱ ـ آنچه که در مورد این تقاضا باید دقت داشت این است که: این تقاضا نیز فاعلیتی است از طرف فاعل که بدون عنایت حضرت حق امکان ندارد و خود نیز دارای جهت الهی و حیوانی است و از این بابت سهم تأثیر وافری در چگونگی توسعه دارد، که در جای خود قابل تأمل است.

جدید سهیم می‌باشد[۱].

در این مرتبه(پیدایش اوصاف خاص برای فاعل) اینگونه نیست که ظرفیت جدیدی برای فاعل حاصل شده باشد، و از منزلتی به منزلت دیگر ارتقاء یافته باشد، بلکه شکل و صورت ظرفیت اولیه فاعل(که هیچ نسبتی به خود این فاعل نداشت، بلکه منسوب به فاعلیت فاعل بالاتر بود) با فاعلیت این فاعل به صورت نظام درآمده و تعلقاتش «وصف جدیدی» پیدا می‌کنند، بنحوی که محور این وصف جدید فاعلیت خود این فاعل می‌باشد، به عبارت دیگر در این رتبه موضوع فاعلیت فاعل، تعلق و ارتباطش به مولی می‌باشد، که با این تصرف میزان توانائی‌اش برای طریق قرار گرفتن و نیابت از مولی در تصرف در فاعلهای دیگر و منحل کردن فاعلهای تبعی در فاعلیت خودش، روشن می‌شود، یعنی ظرفیت خلافت و ظرفیت نیابتش روشن می‌گردد، که از آن به نظام اوصاف یا نظام حساسیتها تعبیر می‌کنیم.

اگر فاعلیت فاعل در این رتبه(رتبهٔ ارتباط با مولی) فاعلیت متناسب با منزلتش باشد، از این پس به عنوان نائب مولی عمل می‌کند و در تصرفاتی که انجام می‌دهد خلیفه مولاست، و اگر در تقاضایش در ارتباط به مولی حیوانی عمل کرد، مولی او را در رتبهٔ حیوانی سرپرستی می‌کند، که در واقع این سرپرستی همان استدراج است که واگذاری شخص به خود می‌باشد، در

---

۱ ـ وصف جدید با فاعلیت متقوم مولی و عبد، بوسیلهٔ سازمان بخشیدن تعلقات یا فاعلهای تبعی‌ای که متعلق به این فاعل می‌باشند حول فاعلیت عبد شکل می‌گیرد و یا به عبارت دیگر بوسیله وحدت رساندن فاعلهای تبعی حول محور فاعلیت عبد حاصل می‌گردد.

این صورت سرپرست شخص را باید شیطان شمرد چراکه تولی او به شیطان و ائمه نار می‌باشد.

۲/۱/۳ ـ تعیین جایگاه فاعل در نظام

با فاعلیت فاعل در ارتباطش به مولی ظرفیت فاعل و نظام حساسیتهایش شکل می‌گیرد، اما هنوز روشن نشده است که این اوصاف و حساسیتها در چه شکلی باید جریان یابد، ظرفیت وجودی فاعل معین گردیده است اما ظرفیت انتقال این اوصاف باید با فاعلیت مرتبهٔ دوم فاعل روشن گردد، به عبارت دیگر باید با فاعلیت این فاعل نسبت ظرفیت او با ظرفیت فاعلهای دیگر سنجیده شده و جایگاهش در منزلت خلافت روشن گردد، هر چند منزلت تولی و خلافت و نیابت او با فاعلیتش در رتبهٔ قبل معلوم گشته است، اما در این رتبه واضح می‌شود که با این ظرفیت چه جایگاهی در نظام پیدا خواهد کرد.

نسبیت(منزلت فاعل در نظام) حاصل این مرتبهٔ از فاعلیت فاعل(برخورد با فاعلهای دیگر) می‌باشد، که در فرد از آن به «نظام تمثل» و در جامعه از آن به «قابلیتها» تعبیر می‌نمائیم.

البته تحقق این رتبه از کیفیت و شکل یافتن ربط این فاعل با فاعلهای دیگر بستگی تام و تمامی به چگونگی فاعلیتش در رتبهٔ قبل دارد، یعنی فاعلیت فاعل در این رتبه رنگ و بوی فاعلیتش در رتبه قبل را دارد، به بیان دیگر فاعلیت در این رتبه تابع فاعلیت در رتبهٔ قبل بوده و نظام حساسیتهایش

اصل در نظام تمثلات او می‌باشد، چرا که فاعلیت او در این مرتبه جهت دار بوده و کیفیتی که در رتبهٔ قبل محقق گردیده است فاعلیت می‌کند.

هر چند که این اصل بودن فاعلیت رتبهٔ اول، در فاعلیت رتبهٔ دوم، بمعنای حذف فاعلیت و اختیار فاعل در این رتبه نمی‌باشد.

۲/۱/۴ ـ تبدیل ظرفیت(تحقق توسعه)

در مرتبهٔ سوم فاعل با نسبیتی که پیدا کرده است، اراده و فاعلیتش تا متن فاعلهای دیگر کشیده شده و منزلت خود را در نظام جریان می‌دهد. با فاعلیت فاعل در مرتبهٔ سوم، خلافت فاعل و نیابتش در درون سایر فاعلها ظاهر گشته و تا درون فاعلهای دیگر نفوذ پیدا می‌کند.

یعنی با فاعلیت فاعل، در رتبهٔ اول «حجم و بار» فاعل معین می‌گردد، و در رتبهٔ دوم«جا و شکلش» مشخص می‌شود، (اما هنوز آن خلافت جریان نیافته است)، و در مرتبهٔ سوم مقام خلافت برای فاعل محقق گردیده و فاعل از ظرفیت اول به ظرفیت دوم منتقل می‌گردد، یعنی در این رتبه است که توسعه محقق می‌گردد چرا که در این رتبه است که فاعلهای جدید به او منضم شده و او توانسته است فاعلهای جدیدی را به خود ملحق گردانیده و حول محور فاعلیت خود آنها را سامان بخشد. با فاعلیت تحققی است که فاعل می‌تواند اعطاء و رحمت خدا را در خود منحل کرده و جزء خود گرداند.

تذکر: بریده نبودن مراحل توسعه از یکدیگر

نکتهٔ بسیار دقیقی که باید در آن دقت فراوان نمود این است که در هر چهار مرتبهٔ از فاعلیت (تعیین محور، تعیین ظرفیت، تعیین جایگاه، تبدیل ظرفیت) تعلق به فاعل بالاتر وجود دارد، و تعلق به فاعل بالاتر منحصر به فاعلیت در رتبهٔ اول نیست، بلکه منزلت فاعلیت فاعل است که در هر رتبه با رتبهٔ دیگر متفاوت است. همانگونه که در شکل گرفتن انتخاب اولیه یا نظم اوصاف نیز اینگونه نیست که شخص بریدهٔ از فاعلهای دیگر بوده و هیچ ربطی به فاعلهای دیگر نداشته باشد، بلکه ربطش به فاعلهای دیگر تحت اشراف ارتباطش با مولی و به تبع ارتباط بامولی است، چنانکه در رتبهٔ دوم نیز اینگونه نیست که فاعل دیگر «ربطی به مولی» نداشته باشد بلکه ربط به مولی در کیفیت دیگری(کیف ارتباط با فاعلهای دیگر) ظاهر می‌شود.[1]

۲/۲ ـ بررسی کیفیت توسعه الهی و حیوانی در فرد

* ـ **مقدمه:** امکان طاعت‌وعصیان و ضرورت امداد حضرت حق در هر دو صورت بر اساس مبنای فاعلیت و ولایت، برای فاعل امکان طاعت و عصیان

---

۱ * توسعهٔ مبنای تفسیر کیفیت

با بیان بالا و توضیح سه سطح از «منزلت» در نظام ولایت تحقق یک سیکل از توسعه و بیان چگونگی تبدیل ظرفیت و تحقق قرب بر اساس این سه سطح از فاعلیت تفسیر جدیدی از «حساسیت ها، تمثلات، تصرفات» ارائه شده و برابر با توسعهٔ تعلقی، توسعهٔ تمثلی و توسعهٔ تحققی قرار گرفت بر این اساس به روشنی چگونگی حصول کیفیتها در مراتب مختلف به تبع توسعهٔ فاعلیت بیان گردیده و فاعلیت و توسعه، اصل در تفسیر کیفیت قرار می‌گیرد.

وجود دارد، یعنی می‌تواند خود را تا اعلی علیین بالا برده و هم ندا با زمزمهٔ ملکوتیان، خدا را عبادت و پرستش کند، و هم می‌تواند به عالم ناسوت هبوط نموده و با حیوانات دمساز شده و در آن رتبه خدا را پرستش نماید، در هر دو صورت نیز مولا متناسب با ظرفیت تقاضای این فاعل و همچنین نظام فاعلیت او را امداد می‌نماید.

مولا هر فردی را متناسب با منزلتی که برای خود برمی‌گزیند سرپرستی می‌نماید، آنکه می‌خواهد حیوان باشد او را دردردهٔ حیوانات سرپرستی نموده و قدرت حیوانی باو اعطا می‌نماید[1] که در اینصورت طبعاً تصرفات او نیز تصرفات حیوانی و در سبُعیت همچون درندگان بلکه با قدرتی فوق قدرت حیوانات در جامعه متصرف است، بنا به استفاده از آیه شریفه «کلاً نُمِدُّ هٰولاء و هٰولاء» هم کفار و هم مؤمنین در انجام فاعلیت خود امداد شده و اعطاء رب بر آنان سرازیر می‌شود منتهی انعام مولا متناسب با منزلت انتخابی افراد است.

و یا درآیه شریفه دیگر می‌فرماید: «و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها» مؤمن و کافر هر دو ملهم می‌شوند، اما کافر ملهم به فجور و مؤمن ملهم به تقوی است هر دو نوع الهام در دستگاه الهی وجود دارد اما رستگار کسی است که به سوی خدای متعال روکند و فاعلیت مولا را در خود در مرتبه انسانیت و مافوق آن آرزو کند. «قد افلح من زکیها».

---

۱ ـ اعطاء حیوانی باو از قبیل کاه و جو و نجاسات است که برای حیوانات رحمت است

اینگونه نیست که انسان واقعاً تحت قوانین ماده خلق شده و محکوم عالم ماده باشد. سرشت انسان از عالم ملکوت است و در منزلتی خلق شده که اگر در آن منزلت تابع مولا گردد همه فرشتگان به مقام او غبطه می‌خورند، او می‌تواند «منا اهل البیت» شود آنجا که معصوم (ع) در منزلت و مرتبه حضرت سلمان چنین می‌فرماید «وجعل هواه هوی علیا ...» اما همین انسان با فاعلیت خود می‌تواند خود را ذلیل و خوار و زبون گرداند و در منزلت حیوانات پست، خدا را پرستش نماید، که در چنین صورتی با فاعلیت خود تحت قوانین ماده عمل خواهد کرد. دلیل اینکه کفار همه امور جامعه را اعم از امور فکری، عاطفه‌ای، نظام مدیریت و امثال آنرابا قوانین ماده معنا می‌نمایند ناشی ازهمین این امر است.

بهر حال صحبت در اینستکه فاعلیت فاعل چه در رتبه عصیان و چه در حال عبادت و طاعت منوط به امداد و عنایت مولا است، و یا به عبارتی که مستفاد از مطالب گذشته بحث فاعلیت و ولایت است فاعلیت فاعل در توسعهٔ تصرف، فاعلیتی ترکبی و یا(به عبارت دقیق‌تر) فاعلیت متقوم است، یعنی ساختن وحدت ترکیبی خاص توسط فاعل، تابع نسبتی است که از تبعیت فاعل، از مولا و امداد مولا به این فاعل، بدست می‌آید. بنابراین تابین فاعلیت عبد و مولا تقومی صورت نپذیرد نظامی تشکیل نمی‌شود و این تقوم، تقوم تبعیت و اعطاء مولا است،یعنی تعلق فاعل به «توسعه فاعلیت و ایجاد فاعل واحد در فاعلیت خود» است.

البته فاعل بدلیل فاعلیتش می‌تواند در کیف توسعه خود (که به فاعلیت مکانی فاعل بازمی‌گردد) متصرف باشد یعنی شکل ملکوتی و مافوق آن و یا شکل حیوانی طلب کرده و در قالب قوانین ماده و التذاذهای نفسانی خدارا بپرستد که در اینصورت بدست خودش، خود را از شکل موجود الهی که توسعه‌اش استمرار دائمی دارد خارج کرده و در شکل حیوانات توسعه‌ای ظاهری یابد که این توسعه به دلیل سست بودن بنیان آن تورمی و شکننده بوده و دوامی ندارد.

«ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت...»

۲/۲/۱ ـ بررسی کیفیت توسعهٔ الهی (طاعت)

۲/۲/۱/۱ ـ معنای طاعت (عهده سپاری)

طاعت در لغت: بمعنای تبعیت، در اصطلاح فلسفی: بمعنای «طلب فاعلیت مولا در فاعلیت خود و منحل نمودن فاعلیت خود در فاعلیت اوست».

فرد با فاعلیت خود، فاعلیت مولا و جریان نفوذ او را در تمامی مراتب نظام ولایت طلب می‌نماید و در حقیقت تعلق به توسعه نفوذ مولا دارد که همین حقیقت معنای طاعت و عبادت است.

تعلق به توسعه نفوذ مولا و طلب فاعلیت او در تمامی مراتب نظام از طریق هماهنگ‌سازی خود با محور توسعه نظام است که این هماهنگ‌سازی باید متناسب با منزلت انسانی فرد باشد، یعنی متناسب با

منزلت خود، فاعلیت محور را در نظام جریان می‌دهد. در این صورت چنین فاعلی مطیع و عابد خواهد بود والا اگر منزلت خود را از منزلت انسانی نازل کرده و خود را در منزلت حیوانات و حتی پست تر از آنان قرار داد و در منزلت حیوانیت خود را با محور نظام هماهنگ نمود این همان معنای عصیان و سرپیچی و مخالفت با مولا است و هیچگونه بوئی از اطاعت و فرمانبرداری در آن به مشام نمی‌رسد، چرا که خواست مولا، در تبعیت متناسب با منزلت فرد است، فرد عابد پرستش مولا را در منزلت انسانی و ملکوتی طلب می‌کند، و سعی در هماهنگ‌سازی خود با محور در آن رتبه داشته و توسعه نفوذ مولا را در آن منزلت خواستار است، و این همان طاعتی است که معطر به عطر توسل به معصومین(ع) بوده و موجب رضایت و خشنودی خدا است.

البته معیار طاعت و بندگی به میزان تبعیت فرد بستگی دارد یعنی طاعت هر فرد به اندازه‌ای است که فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش تقاضا کند و حداعلای این تقاضا مرتبه‌ای است که در آن تبعیت محض می‌باشد. یعنی فاعلیت مولا را مشروط به هیچ شرطی ندانسته و بدون قید سرپرستی او را می‌پذیرد. چنین فردی در مقابل مولا تسلیم است، رضای مولا رضای او و سخط و غضب مولا، سخط و غضب اوست، لسان او در برابر مولا لسان عشق و حب و تسلیم است که قطعاً لسان تسلیم از لسان انقیاد بالاتر است.

فاعلی که در مقابل مولا تابع و تسلیم است در تبعیت خود از مولا

هیچگاه منتظر توجیه و توضیح دستورات نیست، و اگر مولا علت یک حکم را برای او توضیح دهد از اینکه مولا تأویل و علت این حکم را برای او گفته است بیشتر خوشحال می‌شود چون این توضیح را اعطاء، فوق اعطاء می‌داند "اعطاء اول" نفس صدور دستور و فرمان بود که اگر علت آنرا هم نمی‌دانست نسبت به آن تسلیم بود و"اعطاء دوم" توضیح معصوم(ع) نسبت به تأویل یک آیه یا روایت است.

فردی که تابع مولا است و تابع هیچگونه کیفیتی حتی کیفیت عبادات هم نیست،اگر باو گفته شود که در صورت تزاحم صلوة با نجاتِ یک نفس محترمه، نماز خود را ترک گفته و آن نفس محترمه را نجات بدهد و یا نماز رارها کرده و به جنگ برود، بدون هیچگونه ناراحتی و نگرانی از ترک نماز، وظیفه خود راکه تبعیت از دستورات مولا است انجام می‌دهد.

چنین فردی سعی در جریان دادن عبادت و پرستش مولا در تمامی حرکات و سکنات خود دارد یعنی همانگونه که در رابطه مکانی، فاعلیت مولا را در مادون جاری می‌نماید، در رابطه زمانی هم به فاعلیت مولا تعلق دارد و به این ترتیب معنای عبادت در تمامی حرکاتش جاری است. هم در مرتبه حالات روحی، هم مرتبه تمثیل و علم، و هم در مرتبه عملکرد خارجی، در هیچیک از اینها عصیان نمی‌ورزد و موضع طغیان و استقلالی ندارد، در برابر مولا انانیت بخرج نمی‌دهد یعنی در همه جا موضع او موضع تبعی است.

۲/۲/۱/۱/۱ ـ محال بودن پرستش بدون کیفیت

در بیان گذشته برای بیان معنای طاعت، تبعیت مشروط از مولا طرد گشته و چنین ذکر گردید که کُنه پرستش با عهده سپاری بی‌قید و شرط به حضرت حق جلت عظمة محقق می‌شود، و اصل قرار گرفتن هرگونه کیفیتی (اعم از کیفیات حسی، ذهنی یا حالی) مساوق با مشروط شدن تبعیت از مولا و هبوط به منزلت حیوانی است، اما در این قسمت صحبت در این‌است‌که پرستش حضرت حق بدون کیفیت ممتنع است و حتماً اطاعت از او، طریق دارد.

عبادت در هیچ رتبه‌ای بدون کیفیت نیست چه در رتبه عبادتهای عینی مانند نماز ـ روزه ـ حج ... و چه در رتبه عبادتهای ذهنی مانند اقامه حجت و دلائل ... و چه در رتبه عبادتهای روحی مانند حالات مختلف غم ـ اندوه ـ ابتهاج ـ اضطراب ـ تألّم ... همه و همه دارای کیفیت بوده و بدون آن، پرستشی واقع نمی‌شود. منتهی، مطلب قابل توجه این‌است‌که خود آن کیفیات نباید طرف تعلق و پرستش فرد قرار گیرد زیرا در اینصورت شخص عُجب عملی پیدا کرده و عمل‌خود را می‌پرستد، این همان معنای اصل قرار دادن کیفیت در پرستش مولا است.

به عنوان مثال اشتغال فکری، برای پیدا کردن طریقی برای احیاء دین و احکام متعالی اسلام و کمک و یاری به ولی فقیه، به منزله سلام و صلواتی است که به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) هدیه می‌گردد، اما آیا هرگز این کیفیت خدمت می‌تواند از خود مولا بیشتر موضوعیت یافته و از ارزش

بالاتری برخوردار باشد!؟ مسلماً جواب منفی است بنابراین هر چند به یک معنی پرستش به هیچ قیدی مقید نیست و محدود کردن آن به هر گونه حد و کیفیتی پرستش مشروط بوده و پرستش مشروط در نهایت به ضلالت و شرک می‌انجامد، اما پرستش و عبودیت و حتی عصیان در اشکال مختلفی قابل تحقق است زیرا انسان بگونه‌های مختلفی می‌تواند تصرف کند و تصرفات او طریق پرستش او را تشکیل می‌دهد.

یعنی به اشکال مختلف تصرفی که می‌نماید می‌تواند خدا را بپرستد، هم از طریق کیفیات و مصنوعاتی که درست می‌کند، هم از طریقی ایجاد ارتباطات بوسیله کلمات و زبان و هم از طریق برقراری عدالت در روابط اجتماعی و همه این صورتها و کیفیات، وسیله و ابزاری برای قرب و پرستش بیشتر به خالق متعال خواهد بود.

انسان خردمند انسانی است که هر وسیله و حادثه‌ای او را به مولایش نزدیکتر ساخته و او را متنبه سازد، ناملایمات و سختیها، خوشیها و لذتها و ابتهاجها و اضطرابها،... همه و همه پُلی برای رسیدن به مقصود بوده و خود ارزش پرستیدن ندارد. انسانی که در منزلت حقیقی خود به مولا تعلق داشته و تابع اوست هیچگاه در مقابل مسبب‌الاسباب، به اسباب توجهی ندارد بلکه در عین انجام وظیفهٔ خود، چشم و نظرش به عنایات و الطاف و رحمت بیکران مولا و اسماء حسنی الهی یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام دوخته شده است. از جای جای قرآن نیز این مفهوم مستفاد است که در عین تذکر

نسبت به رعایت و ملاحظه اسباب در هنگام انجام وظیفه پرستش این اسباب نیز شدیداً نهی گردیده و در مقابل، پرستش مسبب‌الاسباب دائماً یادآوری شده است. قرآن اقوامی را که بلا برآنها نازل شده اقوامی می‌داندکه به پرستش اسباب مشغول شده‌اند و به آن تمسک پیدا کرده و توسعهٔ خود را در شکل اصل دانستن قوانین محسوس ماده می‌خواهند.

بنابراین ماحصل کلام در این‌است‌که پرستش در هر مرتبه‌ای که باشد بدون صورت و کیفیت و ابزار و اسباب نیست اما نکته در این است که خود این ابزار و اسباب(اعم از حالات روحی ـ مفاهیم ذهنی ـ فعالیت خارجی) نمی‌تواند موضوع برای پرستش واقع شود.

۲/۲/۱/۲ ـ ثمره طاعت

۲/۲/۱/۲/۱ ـ نیابت در تصرف و ارتقاء منزلت

اگر فاعل علاوه بر تعلق و تمثل، فاعلیت مولا را در فعل خود هم جریان داد، بدین معناست که در همه تصرفات تابع مولا باشد گوش او آنچه را که خداوند اذن داده و یا رضایت داده بشنود، چشم او و یا سایر جوارح او آنچه را که خداوند اذن داده و می‌پسندد ببیند و انجام دهد، در صورت چنین تبعیتی از مولا، شخص سعه وجودی پیدا کرده و رتبه بالاتری از تبعیت را می‌طلبد که این امر افتقار و احتیاج بیشتر به مولا و عنایت مجدد او را بهمراه دارد، به این ترتیب می‌توان گفت که شخص در منزلت بالاتری به

مقام رفیع خلافت و نیابت نائل شده است.

انسان وقتی به این منزلت صعود می‌نماید که متناسب با منزلت و رتبه خود به فاعلیت مولا تعلق داشته باشد، در همه مراتب اعم از روح، ذهن و خارج، پسندد آنچه را جانان پسندد، در این صورت تمام افعال او وِردواحد است و لمحه‌ای تخلف برای او فرض نمی‌شود، در شکل همه کیفیات و تصرفات به پرستش خدا مشغول است و در هیچ کیفیتی حاضر به عصیان و سرپیچی از مولا نبوده و در هیچ مرتبه‌ای از انانیّت برخوردار نمی‌باشد چنین شخصی در تصرفاتش نائب مولا است یعنی مولا در فاعلیت او نافذ است و مولاست که موضوع تصرف او را در خارج یا در عالم تمثیل و یا در تعلقات روحی معین می‌نماید. در تعلقات روحی نمی‌خواهد چیزی را دوست داشته باشد مگر آنچه که خدا دوست بدارد حب و بغض و دوستی یا دشمنی او برای خداست، در تمثلات ذهنی نمی‌خواهد صورتی وارد ذهن او شود مگر آنچه که مورد پسند مولا است، در رفتار عینی نیز از عملی که رضایت حق در آن نیست شدیداً متنفر است، چنین فردی در این رتبه و منزلت را می‌توان پیرو و شیعه نامید و لقب عصمت اکتسابی را بر او نهاد چون او کاملاً ممحض درخواست و مشیت مولا است. این نحو نیابت از آن کسی است که در جمیع مراتب دارای ملکه عدالت است.[1]

---

۱ ـ البته نه عدالت مصطلح فقهی بلکه عدالت به معنای جریان نفوذ ولایت مولا در همه امور حتی در ترک مکروهات و انجام مستحبات و امثال آن

چنین فردی نعمات الهی را در تمام مراتب اکرام می‌دارد و تمامی اعطاء مولا را صرف در پرستش و عبادت کرده و در این رابطه هیچگونه هرزروی و کفران نعمت ندارد. تبدیل تمامی اعطاء مولا به پرستش و عبادت به این معناست که خود مجرای فیض ربوبی و اسم تصرفی مولا در مادون و عامل از طرف اوست. خود را وسیله‌ای برای توسعه فاعلیت مولا در پهنهٔ ارض می‌داند که به طفیل این عاملیت خود نیز توسعه یافته و وحدت و کثرت او گسترشی الهی می‌یابد تمامی همّ خود را در احیاء دین و کلام‌مولا و دشمنی و مخالفت با اعداء آنان مصروف می‌دارد.

البته هر فردی در منزلت و ظرفیت خود می‌تواند به چنین مقام و مرتبه‌ای برسد و در موضع خود خلیفه خدا گردد اما فرد اتم نیابت معصومین علیهم السلام هستند که محال مشیت خدا و مساکن برکت و معادن حکمت خدایند، و در مراتب پائین‌تر نیز افرادی هستند که در ظرفیت خود به تبعیت کامل از مولا رسیده‌اند. مانند جناب سلمان که در مورد ایشان چنین نقل شده و «جعل هواه هوی علیا» هوی و میل او میل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۲/۲/۱/۲/۲ ـ ابتهاج

با توجه به توضیحاتی که پیرامون طاعت و عبودیت مطرح شد، اینک ثمره و حاصل دیگر آنرا مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم. فرآیند تبعیت

بی‌چون و چرای از مولا لذتی است که در وی حاصل می‌شود. این گستردگی و انبساط خاطر ثمره رنج و المی است که مؤمن در قرب به سوی مولا و معشوق خود به جان خریده است.

چرا که رفتن از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر و کنده شدن از وضعیت و تعلقات مکانی و عروج به مرتبه والاتر بدون سوزش و هجر ممکن نیست اما مؤمن این سوزش و درد را برای رسیدن به درجه بالاتری از قرب برخود هموار می‌سازد. رنج و المی که بر مؤمن بر اثر مصائب و لطمات دنیوی وارد می‌شود، هیچگاه موجب اضطراب وی نخواهد بود، بلکه رنجی است که موافق با مسیر توسعه است.

اضطراب در مؤمن وسیله خروج از یکمرتبه و وارد شدن در مرتبه دیگر است لذا همین حال او با ابتهاج توأم خواهد بود.

مؤمن در همه رنجها و مصائب به خدای متعال پناه می‌برد و این مسئله موجب سکون و اعتماد بیشتر او به حضرت حق می‌گردد.

مؤمن در الم خود هم، هیچگاه اطمینان و یقین خود را از دست نمی‌دهد، بلکه صبر در همین الم و بلا موجبات افزایش یقین وی را فراهم می‌آورد. بطور مثال شیعه در رنج مصائب وارده بر حضرت سیدالشهدا (ع) می‌سوزد و احساس بیچارگی می‌نماید. مصائبی که با حوادثی همچون هتک حرمت حرم مطهرشان توسط رژیم منحوس عراق ادامه یافت، اما این سوختن‌ها منشأ بی‌اعتمادی و عدم وثوق به عنایت حق و یأس از رحمت او

نمی‌گردد بلکه موجب کمال یافتن عبادت اوست لذا در کنه آن بالاترین آرامش وجود دارد.

رنجی که بر مؤمن وارد می‌شود هیچگاه او را به سقوط و هبوط نمی‌کشاند بلکه در میان این فشارهاست که او صیقل یافته و طراوتش دو چندان گردیده و او را برای ادامه سیر در هدفش مصمم‌تر می‌سازد.

مؤمن به درجات بالای مصیبت که مصیبت برای خود اسلام است توجه دارد چنانچه در زیارت عاشورا خطاب به معصوم(ع) گفته می‌شود:«مصیبتة مااعظمها واعظم زریتها فی‌الاسلام و فی جمیع‌السموات و الارض»

ابتهاج در چنین مؤمنی به اعطاء دائم التزاید حضرت حق تقوم دارد چون فاعلیت خود را با تمام ظرفیت به مولا سپرده و کفران نمی‌ورزد تصرفات مولا در او به هیچ نحو هدر نمی‌رود، بلکه ذره ذره انعام مولا را باتمام وجود می‌چشد و آنرا مبدأ توسعه عشق و پرستش در همه ابعاد وجودی خود قرار می‌دهد چرا که روز بروز بر درجه عشق او به مولا و عطش او به دیدار محبوب اضافه می‌گردد. فاعلی که در این منزلت از تبعیت مولا قرار گیرد رشد فاعلیتش با اعطاء مولا از تناسب یک به یک برخوردار است به نحوی که می‌توان او را در نظام ولایت الهی خلیفه و نائبی دانست که زمانش عین توسعه است.

بنابراین بطور خلاصه می‌توان گفت که ابتهاج حاصل پرستش و اطاعت مولا است.

۲/۲/۲ ـ بررسی کیفیت توسعه حیوانی (عصیان)

۲/۲/۲/۱ ـ معنای عصیان: اعراض از پذیرش فاعلیت مولا

آنچه که در مرتبه اطاعت بیان گردید در مورد فاعلی است که در تمامی موارد نسبت به مولا تابع محض بوده و هیچگونه تمرّد و انانیتی از خود نداشته و متناسب بامنزلت فطری خود خدا را پرستش بنماید. در مقابل اطاعت، عصیان مطرح است، عصیان یعنی عدول از منزلت فطری و محور قرار دادن خصلتهای حیوانی.

فرد عاصی فردی است که در فاعلیت خود نسبت به مولا طغیان می‌ورزد یعنی پذیرای فاعلیت مولا در فاعلیت خودش نیست، در همه مراتب سرپیچی و انانیت در مقابل مولا را اصل قرار داده و مولا را از طریق کیفیات مادی پرستش می‌کند[۱] و متناسب با منزلتی که کسب می‌نماید سهم او را در نظام مشخص می‌گردد.

۲/۲/۲/۱/۱ ـ تبعیت مشروط مقدمه عصیان

انسان به دو شکل می‌تواند از موالیان خود تبعیت نماید:

۱ ـ تبعیت کامل و بدون قید و شرط، چنانکه توضیح این قسمت در بخش تبعیت مطرح گردید تبعیت بدون قید و شرط این‌است‌که عبد در تبعیت خود

---

۱ ـ تقابل با مولا به شکلهای مختلفی قابل تحقق است، گاهی انسان بوسیله لذت از اکل و شرب مقابل مولا می‌ایستد، گاه لذت از اصطلاحات علمی او را مغرور به خود کرده و عاصی می‌کند و گاه نیز بوسیله لذت حاصل از حالات و ابتهاجات روحی عُجب به نفس پیدا کرده و خود را در رده حیوانات می‌برد.

از مولا مقید به هیچ قیدی جز دستورات مولا نگردد، چنانکه ذکر گردید در صورتی عبد می‌تواند به چنین مقامی(که قبلاً از آن به مقام نیابت و خلافت یاد کردیم) نائل شود که نفس فاعلیت و شاء و اراده خود را در اختیار مولا قرار دهد و الا در صورتیکه موضوع تقوم فاعلیت خود و مولا را موضوعی خارج از نفس فاعلیت خود قرار دهد تبعیت خود ازمولا را بـه گـونه‌ای مشروط نموده است.

۲ ـ تبعیت مشروط، در این شکل از تبعیت، اطاعت و فرمانبرداری از مولا مقید و مشروط به وجود خصوصیت و کیفیت خاصی است، در واقع قبل از سپردن کامل خود به مولا، موضوعی را معین کرد و در محدودهٔ آن موضوع و آن طریق خدا را پرستش و عبادت می‌کند، که در واقع غرض او از این پرستش رسیدن به آن خصوصیت و هدفی است که خود معین نموده است و چون آن خصوصیت تنها با فاعلیت مافوق حاصل می‌گردد لذا از او تبعیت می‌نماید و همّ و غمّ او در اطاعت از مولا، تحقق آن خواسته‌ها و امیال خود اوست. مولا را بخاطر مولا بودن نمی‌ستاید بلکه ستایش او سبب این است که مولا آرزوی او را برآورده سازد.

تبعیت مشروط و مقید از مولا اولین پله اعراض از مولا است یعنی قبل از اینکه از مولا بطور کامل رو برگرداند خواهان فاعلیت مشروط مولا است، فاعلیت مولا را مشروط به شرط و رعایت خصوصیتی می‌نماید که خود معین کرده است، آنهم مقید کردن به کیفیت و نسبتی که نـازلتر از مقـام

الوهیت و حتی مکان انسانیت است و این مقید نمودن تبعیت خود و فاعلیت مولا به کیفیت همان معنای شرک به مولا است «ان الشرک لظلم عظیم.»

ناگفته نماند چنانکه ذکر گردید اگر انسان در تبعیت خود از مولا از منزلت فطری که حضرت حق برای او قرار داده است اعراض کرده و تبعیت خود را مشروط قرار داد، از ناحیه مولا امداد خواهد شد و توسعه خواهد یافت اما امداد و اعطاء به او متناسب با منزلت و درجه حیوانیت و اذلّ از آن بوده و هیچگاه هماهنگ ومتناسب با منزلت او نخواهد بود.

۲/۲/۲/۲ ـ ثمرهٔ عصیان

۲/۲/۲/۲/۱ سقوط به منزلت حیوانیت

اعراض از فاعلیت مولا بدان معناست که شخص عاصی فاعلیت مولا را در خودش در مرتبه حیوانی و اذل از حیوان طلب می‌کند، در اینصورت نه تنها برای او اشتداد و قرب حاصل نمی‌شود بلکه از عالم ناسوت هم هبوط کرده و در منزلت حیوانیت پست‌تر از آن سقوط می‌نماید شخصی که خود را در مرتبه حیوانات قرار داده در همان مرتبه نیز سهیم در ایجاد است و فاعلیت او مرتباً توسعه می‌یابد اما توسعه‌ای حیوانی اگر انسان توسعه حیوانی پیدا کند، چون حیوانیت او شکل اجتماعی یافته و در کلیه ابزار و روابط اجتماعی متجلی می‌شود لذا تبدیل به یک جانور قوی و خطرناک با قدرتی فوق قدرت همه حیوانات می‌گردد، کدام حیوان را می‌توان تصور نمود که

اندام او از آنطرف اقیانوسها تا اینطرف دنیا با نسبت تأثیر زیاد حضور داشته باشد، و بقدری توان توسعه نفوذ داشته باشد که تا مرز تغییر نظام حساسیتها و علاقه‌ها پیش می‌رود[۱].

۲/۲/۲/۲/۲ ـ اضطراب

در مقابل طاعت، عصیان و در مقابل ابتهاج، اضطرب قرار دارد. اضطراب حاصل عصیان و گناه و تعلق به منزلت و پرستش حالات و کیفیات بجای معبود واقعی است.

چنانکه ذکر گردید برای مؤمن و عاصی توسعه صورت می‌پذیرد اما توسعه هر کدام متناسب با منزلت آنهاست فرد عاصی در منزلت حیوانیت رشد و نموّ می‌یابد یعنی هر لحظه دست از وضعیت قبل خود برداشته و به وضعیت جدید حیوانی یعنی به کثرت تعلقات به دنیا و لذات آن، تعلق پیدا می‌کند. عبور از وضعیت قبل برای توسعه و ورود به وضعیت جدید همراه با مرارت و رنج و تعب است اما کنه این رنج و سختی او را به ابتهاج واقعی نمی‌رساند، بلکه بطور روزافزون اضطراب او را افزایش داده و عذاب فوق

---

۱ ـ البته مقابله به یک چنین حیوانات خطرناکی جز بوسیله انسانهای توسعه یافته در بعد الهی میسر نیست انسانهائی یارای ایستادگی در مقابل شیطنت کفار را دارند که دارای ایمانی شدید و قوی باشند. و این مسلم است که اگر مؤمنین به ولی اعظم صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین رو آورند و از ایشان استمداد طلبیده و اعمال فاعلیت حضرت را در فاعلیت خود طلب کنند حتماً در مقابله با کفار یاری شده و جنود ملائکه به کمک آنها فرستاده خواهد شد مضافاً به اینکه خود این مبارزه و مقابله با کفار، پلی برای گذر از یک مرحله کمال به مرحلهٔ بالاتر بوده سبب توسعه عبادت مؤمنین خواهد گردید.

عذاب برای او مهیا می‌سازد.

رنج اضطراب آور، آن رنجی است که موافق و هماهنگ با منزلت توسعه انسانی نیست لذا توسعه کفار چون توسعه‌ای نفسانی و حیوانی است و موافق منزلت خدادادی آنها نمی‌باشد، بهمین جهت روز بروز از تعلق و وابستگی آنها به رحمت حضرت حق(که منشاء پیدایش ابتهاج و لذت است) کم می‌شود و خود را با فاعلیت خود به پایین‌ترین مراتب نظام می‌رساند لذا دائماً از یقین آنها کاسته می‌شود، و چون یقین و اعتماد و وثوق به حضرت حق جلّت عظمته تنها محک و معیار و مصحح ابتهاج و لذت و آرامش و اطمینان است لذا فرد کافر در اضطراب دائم بسر خواهد برد زیرا دائماً از نور گریزان و در ظلمت خویش غوطه‌ورند و به اضطراب و نگرانی خود می‌افزایند.

بنابراین بطور خلاصه می‌توان گفت که اضطراب ثمره و حاصل عصیان است و عصیان ثمره سقوط از منزلت انسانی به منزلت حیوانی و پرستش به لسان حیوانات و پائینتر از آن است.

۲/۲/۳ ـ انحلال عصیان در جهت طاعت

پس از طرح بحث «طاعت و عصیان» سؤالات و شبهاتی مطرح است که باید به آنها پاسخ گفت سؤالاتی از این قبیل که: آیا توسعهٔ حیوانی مادون،(در صورت عصیان) مانع از توسعه مکانی مافوق نمی‌باشد؟ از آنجا

که غرض مولی از انعام به مادون توسعهٔ الهی او بوده نه توسعهٔ حیوانی او، آیا توسعهٔ حیوانی مادون نقض غرض مولی نیست؟

اساساً عصیان چه تأثیری در توسعه الهی کل عالم دارد؟ آیا می‌تواند مانعی برای توسعهٔ الهی عالم بشمار آید؟

در نهایت این سوال قابل طرح است که عصیان شخص عاصی در انسانهای دیگر چه تأثیری دارد؟

آیا عصیان او موجب گمراهی و ضلالت دیگران نیست؟

پاسخ سئوالات فوق با دقتی بیشتر در مبانی نظام ولایت واضح می‌گردد.

جواب سئوال اول: عصیان مادون مانع توسعه مکانی مولا نیست. چرا که مادون در هر کجا که باشد و هر گونه که عمل کند، خارج از مکان مولی نیست و هرگز از تحت سیطره و نفوذ مولا خارج نخواهد شد، به عبارت دیگر فاعلیت مولی در همهٔ مراتب و منازل حتی منازل پائین مبسوط می‌باشد.

جواب سئوال دوم: توسعهٔ حیوانی مادون نقض غرض مولی هم نمی‌باشد. چرا که آن چه از جانب مولی می‌رسد انعام و اعطا و تفضّل است که به ضرورت حرکت و توسعه همیشگی و دائمی است، این خود فرد عاصی است که به جای شکرگذاری برابر نعمتهای مولی کفران ورزیده و به نقمت تبدیل می‌کند، و اینکه این قدرت را دارد بلحاظ فاعل بودن اوست.

جواب سئوال سوم: تأثیر عصیان در توسعه کل عالم منحل است، که حصول به این نتیجه با توجه به دو نکته روشن می‌گردد، نکته اول اینکه:

نسبت تأثیر عملکرد فاعلهای پائین نسبت به عملکرد کل نظام آن چنان پائین و ناچیز هست که هرگز قابل ملاحظه و محاسبه نمی‌باشد.

نکته دوم اینکه: عصیان مادون سبب می‌گردد که مولی از موضعی بسیار بالاتر عکس العمل نشان داده و فاعلیت او را منحل گرداند، یعنی خود عصیان منشأ ظهور قدرت جدیدی برای مولا در مقابله با حیوانیت شخص عاصی می‌باشد، که این قدرت الهی جدیدی که برای مولی حاصل می‌شود موجب می‌شود تا توسعه الهی عالم نه تنها کم رنگ نگردد بلکه باشدت و توان بالاتری توسعه یابد.[۱]

جواب سئوال چهارم: مؤمنینی که درمعرض برخورد با انسانهای عاصی قرار می‌گیرند، به میزانی که به مولای خود تمسّک داشته باشند دارای موضعی برتر خواهند بود به گونه‌ای که ولایت مولی به منزله سنگر و حصنی برای آنان خواهد شد که فاعلیت فاعلهای عاصی هر قدر که بزرگ و عظیم باشد اثر سوئی بر آنها نداشته و آنان را از گزند شیاطین در امان

---

۱ ـ از همین جا این احتمال قابل طرح است که وجود عصیان برای توسعهٔ مؤمنین و کل عالم ضروری می‌باشد. بدین معنی که تمرد و عصیان فاعل و توسعهٔ حیوانی او موجب ظهور حیوانهای بسیار بزرگی در عالم می‌گردد که از حیث درّندگی و خوی حیوانی قابل مقایسه با حیوانهای معمولی نیستند، مثلاً آمریکا بمنزله حیوانی با هزار دست و پاست که در همه جای عالم حضور حیوانی دارد حال مقابلهٔ با این حیوان تمسک شدیدی به مولی را در پی دارد که این خود موجب توسعه بیش از حد مؤمنین می‌گردد، لذا این احتمال تقویت می‌گردد که وجود چنین حیواناتی برای توسعهٔ الهی ضروری است و وجود چنین حیواناتی گذر از وضع موجود، گذر از تعلق موجود را برای مؤمنین بسیار راحت تر خواهد کرد. البته به این نکته باید توجه داشت که خلق چنین افرادی(حیوانات بزرگ) از ابتدا ممکن نیست چرا که لازمه‌اش خلق انسان در منزلت حیوانیت است در حالی که فطرت اولیهٔ همهٔ انسانها خداپرستی در شکل ملکوتی و بالاتر از ملکوتی است.

می‌دارد، اما به میزانی که از تولی خود بکاهند و فاعلیت مولی در فاعلیت خودشان را مشروط و مقید بپذیرند به همان میزان از حصن حصین ولایت معصومین(ع) خارج گردیده و در معرض هجوم شیاطین جنّی وانسی قرار می‌گیرند و از همان موضعی که از سنگر خارج شده‌اند آسیب‌پذیر خواهند بود.

۲/۲/۴ ـ استمرار تبعیت و فاعلیت در فاعل تصرفی اعم از الهی و حیوانی

سئوالی که پس از مطالب فوق ممکن است مطرح گردد این است که فاعل تصرفی وقتی تصرفش به نیابت باشد، یعنی به تبعیت از مولا کارش را انجام دهد و از خود هیچ قیدی را وارد ننماید، به منزلهٔ دست و بازوی فاعل بالاتر قرار می‌گیرد شأنی از شئون فاعل بالاتر می‌شود که دیگر فاعلیتی ازخود ندارد، یعنی هر چه هست تبعیت می‌باشد و دیگر از فاعلیت و تصرف خبری نیست ازطرف دیگر در فاعل عاصی نیز به ذهن می‌آید که او فقط تصرف دارد و هیچ گونه تبعیتی در او وجود ندارد چرا که آنچه مولا می‌خواهد او نمی‌خواهد.

پاسخ این است که فاعل تصرفی در هر حال هم تبعیت دارد (چرا که فاعل مطلق و استقلالی نیست) و هم «تصرف» دارد (چرا که فاعل تصرفی است). آنچه که در تفسیر خیر و شر مهم می‌باشد این است که در فاعل مطیع و فاعل عاصی هم استمرار تبعیت را لحاظ نمائیم و هم استمرار تصرف را.

اگر دقت داشته باشیم که در عمل خیر و شر هر دو فاعل، فاعلیتشان

تسلیم فاعلیت حضرت حق می‌باشد اما یکی متناسب با فطرت در منزلت انسانی، و دیگری مخالف با فطرت و درمنزلت حیوانی، در این صورت مسئله خیر و شر، روشن می‌گردد چرا که هر دو فاعل در عین «متصرف بودن» مجرای حول و قوه الهی هستند و «موجد» تبعی می‌باشند یعنی یکی استمرار در ملکوتی بودن دارد و یکی استمرار در حیوانی بودن.

اینگونه نیست که از فاعل عاصی تبعیت حذف گردد، او هم تبعیت دارد اما در شکل حیوانی، کسی که تئوری بمب شیمیائی را برای فساد درست می‌کند در تصرفش تابع مشیت حضرت حق است. اما از تبعیتی غیر متناسب با مشیت حضرت حق برخوردار می‌باشد، یعنی از منزلت خود اعراض کرده و از رتبهٔ پائین‌تری تابع مشیت مولا است.

در فاعلیت ملکوتی نیز ولو ظاهراً انسان کاملاً خود را واگذار کرده و از خود چیزی ندارد اما حقیقتاً هیچ گاه فاعل از استمرار تبعیتش دست بر نداشته است. به همین جهت نائب است هر لحظه می‌تواند از این نمایندگی دست بردارد[1].

پس سهم تأثیر فاعل در ملکوتی شدن فاعلیتش «استمرار» تسلیم است نباید از این استمرار بسرعت عبور کرد و خیال کرد که دیگر جبر حاکم است. یعنی حتی اگر فاعل بگونه‌ای جزء مناسبات نظام‌ولایت قرارگرفت که

---

۱ ـ برای مثال اگر مؤمن شب برمی‌خیزد برای تهجد معنایش این نیست که دیگر فاعلیت ندارد!؟ نه او نیز می‌تواند بخوابد. آیا آنکه در نمازش سورهٔ توحید می‌خواند، نمی‌تواند سورهٔ دیگری بخواند؟ آیا نمی‌تواند اصلاً سوره‌ای نخواند و بر سورهٔ حمد اکتفا نماید؟

صحیح باشد بگوئیم:«چیزی از خودش،اضافه ندارد» باز هم فاعلیتش محفوظ است، چون او به فاعلیت خودش این منزلت را انتخاب کرده و به تصمیم خودش دوام در این منزلت را خواهان است.

نتیجه اینکه فاعل خیر و شر هر دو موجدند هر دو نیز احتیاج به رحمت حضرت حق و عنایات او دارند و در وقوع شیء خارجی نیز هر دو مجرای فاعلیت حضرت حق می‌باشند.

بخش پنجم

«کیفیت»

«بخش پنجم کیفیت»

***مقدمه**

تفسیر از قانون و قانونمندی بر مبنای ولایت عنوان دیگری است که به پشتوانه مباحث قبلی قابل بررسی است.

با بیان چگونگی سهم تأثیر فاعلها در توسعه نظام فاعلیت و اصل بودن توسعهٔ نظام فاعلیت در توسعهٔ نفوذ فاعلها، براحتی به این نتیجه می‌رسیم که اصلی، فرعی و تبعی بودن سهم فاعلها در توسعه و سطح‌بندی فاعلها در آن به خود فاعلها تفسیر می‌گردد، لذا این فاعلها هستند که نسبتها را می‌سازند و نسبتها و کیفیت نه تنها حاکم بر فاعلها نیستند بلکه هم عرض فاعلها نیز نمی‌باشند.

طرح و توصیف مراتب و شکلهای گوناگون کیفیت و نسبت به تبع فاعلیت فاعلها در نظام ولایت، نتیجه بحث و بررسی پیرامون این عنوان است که در این بخش از کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«فصل اول»

نفی حکومت کیفیت بر فاعلیت

۱ـ نفی حرکت با توجه به حاکمیت کیفیت بر فاعلیت

جهت توصیف بهتر کیفیت بر اساس ولایت لازم است در ابتداء اشاره‌ای به «حکومت کیفیت بر فاعلیت» داشته و آثار و لوازم آن را مورد بررسی قرار دهیم.

اگر فاعل به «نسبت و کیفیت» تعریف شود، محکوم نسبت گشته و دیگر فاعل نخواهد بود. فاعل در هیچ رتبه‌ای نمی‌تواند به کیفیت و قانون تعلق داشته باشد چراکه تعلق به قانون ولو اینکه به صورت تعلق به جریان و جهت خاص باشد نهایتاً به محکومیت فاعل تحت یک عمل خاص می‌انجامد که در صورت مجبور بودن فاعل به یک فعل خاص، میدان تحرک فاعلیت از او سلب می‌شود، یعنی نه می‌تواند این عمل خاص را ترک کند و نه اینکه عمل دیگری انجام دهد، لذا محصور تحت یک رابطه و یک قانون ثابت و خاص می‌گردد. روشن است که تحلیل از فاعلیت تحت قانون، هیچ تفاوتی با قائل شدن به رابطه یک به یک ذات و اثر نداشته و همان بحثهای تطابق و علیت تجریدی است که نهایتاً منجر به اتصال مطلق و یا انفصال مطلق بین ذات و اثر می‌شود. لذا «تعلق داشتن به کیفیت»

محکومیت فاعل را در پی دارد و طبعاً در هر رتبه‌ای و به هر شکلی که این محکومیت برای فاعل، فرض شود باطل است، چه اینکه تعلق به غایت خاص، یا تعلق بیک برنامه خاص و یا تعلق به یک جریان حرکت و سیر خاص باشد که هیچ تفاوتی بین اینها نبوده ومآلاً منجر به تطابق یک‌به‌یک ذات واثر می‌گردد(که نفی آن قبلاً گذشت).

تفاوتی نیست که از ابتدا فاعلیت نفی گردد و تعلق بالمطابقه با صورت، جایگزین آن شود[۱] یا اینکه گفته شود فاعل فقط یک کار خاص را می‌تواند انجام دهد و یا اینکه صرفاً یک برنامه ثابت و خاص را می‌تواند اجرا کند و یا اینکه در یک جهت و سیر و غایت خاص می‌تواند طی طریق کند، نتیجه تمامی این احتمالات نفی فاعلیت است که منجر به حاکمیت علیت تجریدی و نفی زمان و مکان را در پی دارد.

توضیح آنکه اگر بین صورت و ذی صورت، وحدت حقیقی قائل شویم و بپذیریم که اوصاف با موصوفشان برابری و عینیت دارند، یعنی آنچه که هست تعلق به روابط است و این تعلق خاص دارای این روابط، و این اوصاف برابر با این تعلق است، در این صورت تغییر محال می‌گردد.

چون باتوجه به «برابری تعلق و خصوصیات تعلق» با تغییر کیفیت و از بین رفتن خصوصیات، تعلق نیز حذف شده و نابود می‌شود. در نتیجه باید برای تغییر کیفیت، خلق و اعدام در تعلقها صورت پذیرد که انفصال مطلق در

---

۱ ـ تعلق بالمطابقه با صورت موجب نفی و عدم ترکیب با صورت دوم است.

حرکت را پدید آورده و تغییر را محال می‌کند.

ابطال مطلب فوق(اتصال مطلق بین تعلق و خصوصیات تعلق) مثبت این معناست که تعلق به کیفیت بدون لحاظ فاعلیت نمی‌تواند مصحح حرکت باشد.

۲ ـ بازگشت خصوصیت اشیاء به تعلق (تعلق فاعلی)

برای تبیین اثباتی رابطه تعلق و فاعلیت توجه به این نکته مفید است که:

هر چند شکلها و قالبهای اشیاء در ظاهر ممکن است بهم شبیه باشند، بطور مثال قالب و صورت یک مجسمه سنگی با مجسمه‌ای در همان صورت اما از فلز و یا از جنس دیگر شبیه بهم هستند، اما این شباهت یک شباهت تسامحی است چرا که قالبها و صورتها، چیزی جز خصوصیت اشیاء نمی‌باشند و خصوصیت اشیاء مثل وزن، حجم، سنگینی، سبکی، هادی بودن الکتریسیته یا گرما و... هرگز مثل هم نیستند و هر شیء خصوصیتی مخصوص به خود را بروز می‌دهد.

حال با اندک دقت ملاحظه می‌شود که تمامی این خصوصیتها بروز و ظهور تعلق‌اند، اما نه تعلق منحاذ از فاعلیت بلکه تعلق متقوم به فاعلیت. اثبات شد که «تعلق» اگر با «آثارش» برابری مطلق داشته باشد(این همانی بین تعلق و اثر) دیگر تغییر و حرکت برای مرکب متصور نیست، حرکت فقط در صورتی قابل تفسیر است که صورتها، روابط اوصاف و خصوصیات را تابع

تعلق دانسته و تعلق را نسبت به کیف ارتباط حاکم بدانیم. به عبارت دیگر در صورتی حرکت و تغییر را می‌توان توصیف نمود که بجای برابری یک بیک بین تعلق و خصوصیات و این همانی بین صورت و ذی صورت، معنای فاعلیت و مناسبات را طرح کنیم، یعنی اوصاف و روابط را مناسبات تعلق بدانیم این مناسبات، محکوم تعلق هستند و تعلق، تعلق فاعلی و دارای فاعلیت است، بنابراین فقط با فاعلیت تعلقی است که حرکت قابل تفسیر است، و اگر چنین شد که روابط و اوصاف، «مناسبات تعلق فاعلی» باشند و به فاعلیت توصیف گردند، طبعاً صدور اثر از صاحب اثر صدوری قهری و جبری نبوده بلکه نفوذ فاعلیت فاعل و حاکم است که بروز و ظهور می‌یابد.

بنابراین با توجه به مطلب فوق تعبیر ذات و اثر، از آن تعریف جبری و انتزاعی خارج شده و به تناسبات فاعلیت تبدیل می‌شود.

«فصل دوم»

تفسیر کیفیت بر اساس ولایت

حال در تفسیر کیفیت بر اساس فاعلیت آیا می‌توان گفت که با توجه به حاکمیت فاعلیت، کیفیت بطور کلی رها می‌شود؟ آیا اگر پایه تناسبات و کیفیات و قوانین به فاعلیت باز می‌گردد این بدان معناستکه هرج و مرج همه جا را در بر می‌گیرد؟ یا اینکه با توجه به اصالت فاعلیت کیفیت و علیت، تفسیر جدیدی پیدا می‌کنند؟!

بر اساس فاعلیت طبعاً اصل بودن علیت و کیفیت در محاسبات رها می‌شود، دیگر نمی‌توان گفت شیء در زمان اول دارای این کیفیت است و این کیفیت نیز دارای این آثار و خصوصیات است، بلکه آثار و خواص و کیفیات، با فاعلیت فاعلها پیدا می‌شود. در این دستگاه کیفیت به تناسبات فاعلیت معنا می‌شود. اما اگر بخواهیم کیفیت را مقوم ذات فاعلیت بدانیم، این نگرش نیز نگرش تجریدی است که در ذات فاعلیت نیز کیفیت را لحاظ می‌کند. کیفیت در اصالت ولایت، بر اساس فاعلیت تفسیر شده و خودش هیچگونه اصالتی ندارد. «کیفیت»، مناسبات فاعلیت است یعنی جزیان نفوذ فاعلیت است که نشاندهندهٔ کیفیت می‌باشد. نظام، نظام فاعلیت است و فاعلیت این نظام تحت ربوبیت مطلقه حضرت حق جلت عظمته بوده یعنی

متعلق به فاعل واحد است.

۱ ـ کیفیت حاصل انعکاس نظام فاعلیت

حال سوال در اینستکه بر اساس فاعلیت، کیفیت چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ اگر کیفیت به مناسبات نظام فاعلیت تعریف شود، این مناسبات نظام چگونه شکل گرفته و درست می‌شوند؟ بر اساس دستگاه نظام ولایت، کیفیت حاصل برخورد فاعلهابا یکدیگر است یعنی از برخورد فاعلها با یکدیگر، یک منتجه و «کیفیت» حاصل می‌شود. هیچگاه نمی‌توان کیفیات را به ذات ارجاع نموده و توصیف کرد بلکه مبتنی بر فاعلیت است که کیفیت شکل می‌گیرد یعنی کیفیت تناسبات فاعلیت است.

بنابراین آنچه که در توصیف کیفیت و نظام، اصالت دارد تناسبات فاعلیت است که پایه این تناسبات هم متکی به فاعلها بوده و در حقیقت حاصل برخورد و تقوم فاعلها در مراتب مختلف نظام است، در اینصورت هیچگاه نمی‌توان «نسبت» را هم عرض فاعلیت دانست بلکه باید آنرا به تبع فاعلیت توصیف کرد، یعنی دو چیز نیست که یکی فاعلیت و یکی نسبت باشد بلکه خود فاعلیتها هستند که بهم تقوم داشته و نظام نسبتها را تحویل می‌دهند، یعنی نسبت همان انعکاس فاعلیتها است.

در اینصورت دیگر نمی‌توان فاعلیت را با کیفیت اندازه‌گیری نمود بلکه کیفیت را باید با فاعلیت اندازه گرفت و معنای اصل بودن فاعلیت نیز

جز این نیست.

۱/۱ ـ فاعلیت بالاستقلال اصل در ایجاد کیفیت

بر اساس اصالت فاعلیت، در بالاترین منزلت ایجاد که منزلت ایجاد فاعلیت بالاستقلال یعنی حضرت حق جلت عظمته است اصل ظرفیت و حد کیفیت، صرفاً منسوب بایشان است، در این رتبه، فاعلیت و سرپرستی اوست که اندازه و حد کیفیتها را مشخص می‌نماید. لذا نباید با اسباب و کیفیات و فعل، مسبب الاسباب را اندازه گرفته و او را محدود ساخت، البته سهم نظام فاعلیت و ولایت در تعیین حدّ و مرز کیفیات در مرتبه بعد از این قرار دارد. به عبارت دیگر در منزلت اول، تحقق و تعیّن و تشخّص کیفیات، منسوب به ایجاد حقتعالی است و در منزلت ثانی، اصطکاک و برخورد فاعلهای درون نظام است که کیفیت را می‌سازد.

و این معنا، ریشه عدل و حکمت را در اعلی‌ترین منزلت نشان می‌دهد و محور پیدایش حدود وقوانین، به فعل و مشیت خداوند تبارک و تعالی تعریف می‌شود واین عین عدل است.

۲ ـ بررسی معنای قانون بر اساس ولایت

چنانکه ذکر گردید، بر اساس ولایت، کیفیت به تناسبات نظام ولایت و به تبع فاعلیت معنا شد، و اینک نیز به تفسیر معنای قانون و قانونمندی بر

این مبنا می‌پردازیم: بر مبنای ولایت، قانون به صورت مستقل، مدنظر انسان نخواهد بود، همچنانکه اشیاء خارجی مانند نفت، آب، مس و امثال آن را نیز نمی‌توان مستقل از نظام فاعلیت مورد نظر قرار داده و منشأ اثر تصور نمود، بلکه قانون منحل در فاعلیت فاعل و تابع نفوذ فاعلیت و ولایت است.فاعلیت مافوق در نظام ولایت به منزلهٔ قانون برای فاعلیت مادون است زیرا چنانچه در بحث علم عنوان گردید، صورتی که در تکیف شخص ایجاد می‌شود، تمثل متنازلی از جانب ولی قانون است و فعل او هیچگونه نسبتی به فرد نداشته و فاعلیت فرد در این امر تبعی است، لذا بر این اساس می‌توان گفت کل قوانین صورت نفوذ فاعلیت و ولایت است و ولایت در صدور کیفیات اصل می‌گردد.یعنی قانون، کیف نفوذ سرپرستی ولی و سرپرست بوده و به عبارت دیگر کیف افاضه مولا بر مخلوقات در سطوح مختلف می‌باشد البته بنابر مباحث مطرح شده، فاعلیت بریده از نظام قابل تفسیر نیست، لذا می‌توان گفت که قانون محصول تقوم فاعلیت فاعلها در نظام بوده و کیف تقوم نظام، اصل در قانون است، البته نسبت تأثیر اصلی در نظام نیز منوط به فاعلیت مولا است لذا فاعلیت مولا در ایجاد قوانین در تمامی مراتب سهم تأثیر اصلی را دارد.

قابل ذکر است که اگر چه فعل مافوق برای مادون، «قانون» محسوب می‌شود، اما این بمعنای احترام ذاتی داشتن و پرستیده شدن قانون توسط این فرد تابع نیست یعنی در هیچ مرحله‌ای فرد نمی‌تواند قانون را بپرستد زیرا تا

زمانی که مولا بخواهد به این قانون عمل می‌نماید و هرگز دست او بسته به این قانون نیست.

نکته: چون نظام به صورت دائم التزاید در حال توسعه و رشد است، این توسعه، سبب ایجاد توسعه و تغییر در نسبتها و قوانین شده بهمین جهت نسبت فاعلها بهم(در نظام فاعلیت) همیشه ثابت نخواهد بود.

۲/۱ ـ مراتب در قانون

چنانچه در توصیف قانون ذکر شد، قانون کیف نفوذ سرپرستی مولا در مراتب مادون است که دارای مراتبی است و متناسب با مراتب سرپرستی تفاوت می‌نماید.

گاهی سرپرست، سرپرست تاریخ است، در اینصورت قانون، کیف سرپرستی تاریخی و طریق رساندن لطف خدای متعال و ابزار اداره جهان، توسط ولی اعظم الهی خواهد بود[۱]. در یک مرتبه نیز قانون، ابزار تصرف و کیف سرپرستی ولیّ اجتماعی در هدایت و توسعه جامعه است.

در مراتب نازلتر، در درون جامعه نیز توسعه نفوذ و وسعت تصرف

---

۱ ـ در این منزلت، پرتوی از صلوات خدای متعال به نبی اکرم(ص) به همه جهانیان می‌رسد و در ظلّ توسعه و شدت قرب ایشان همه موجودات از نعمتهای الهی نازل شده بر ایشان متنعم می‌شوند البته در استفاده و بهره‌وری از این نعمات، هرکسی به شکلی و طریقی متناسب با منزلت و ظرفیت و فاعلیت خود از آن استفاده نموده و آنرا درک می‌نماید.

قانون، متناسب با منزلت و ظرفیت فاعل تفاوت پیدا می‌کند.

بنابراین اگر فاعل در منزلت تاریخی باشد، سعهٔ نفوذ او تاریخ را پوشانده و قوانین و صورت تمثلی او بر کل تاریخ حاکم است و اگر سعهٔ فاعل، در منزلت سرپرستی و هدایت جامعه باشد، قوانین ایجاد شده از جانب او محدود به هدایت جامعه است و بهمین ترتیب اگر منزلت فاعل درسعهٔ ادارهٔ یک وزارتخانه یا یک کارخانه باشد، قوانین ادارهٔ آن در همان محدوده، نفوذ و کارائی دارد. بدین ترتیب قانون در مراتب مختلف قابل ملاحظه است.

۲/۲ ـ وظیفه فاعلهای مادون نسبت به قوانین و دستورات ولیّ مافوق

با توجه به اینکه قانون کیف نفوذ و سرپرستی و ابزار تصرف ولی مافوق در مادون است باید دید که وظیفه و عکس العمل فاعلهای مادون در قبال دستورات و قوانین ولیّ مافوق چیست؟ آیا بدلیل اینکه همه فاعلیتها تحت الشعاع فاعلیت مولا و در نهایت فاعلیت حضرت حق هستند از فاعلیت ساقط می‌گردند؟ در پاسخ بنابر مبنای فاعلیت، چنین بیان شد که فاعلیت به عنوان یک اصل شامل، مأخوذ در حد اولیه توصیفات ماست بگونه‌ای که بدون لحاظ فاعلیت نه حرکت و نه ترکیب، قابلیت وقوع نداشته و لحاظ حرکت بدون فاعلیت، ملاحظه تجریدی و انتزاعی دیدن آن است، بنابراین پذیرش فاعلیت، اصلی غیر قابل انکار است، لذا فاعل مادون در قبال فاعل

مافوق حتماً دارای فاعلیت است، اما فاعلیت او نسبت به قوانین و دستورات ولیّ مافوق، فاعلیتی تبعی است، یعنی در تبعیت خود از قوانین تصرفی مولا، فاعلیت دارد، به عبارت دیگر میزان پذیرش و نحوه تبعیت او از مولا منوط به فاعلیت و تعلق او به مولا است و هر چه تعلق او کمتر باشد طبعاً در مرتبه نازلتری از تبعیت قرار می‌گیرد. و بالعکس، هر چه تعلق بیشتری به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش داشته باشد، تبعیت او از دستورات مولا بیشتر است.

بهر حال تنها وظیفه فاعل مادون، مواظبت بر دستورات مولاست و در صورتیکه بر دستورات مولا مواظبت تام نموده و کمال سعی خود را در تبعیت ابراز دارد، مولا نیز وعده فرموده که سرپرستی و هدایت او را در تمامی امور بعهده گیرد.

«و مَنْ یَتَوکَّلْ عَلیَ الله فهو حَسْبُه».

۳ ـ انحلال فاعلهای تبعی(مصنوعات) در فاعل تصرفی

با توجه به این مطلب که علم، ابزار تصرف و توسعه مثالی فاعل باشد، هر گاه فاعل به واسطه اشتداد و توسعه فاعلیت، در میدان جدیدی حضور و نفوذ یافت پیدایش علم برای او، بمعنای اشراف بر چیزی که سابق بر تصرف او وجود داشته است نخواهد بود. زیرا بر مبنای ولایت، فاعل سابق بر کیفیت بوده و علت و پیدایش آن است یعنی کیفیت حاصل نفوذ فاعلیت فاعل است، لذا مصنوع او منحل در فاعلیت اوست. به عبارت دیگر، کیفیت

مرکب، چیزی جز فاعلیت تبعی متقوم به فاعل تصرفی نیست، زیرا فاعلهای تبعی(اشیاء) منحل در فاعلیت تصرفی فاعلهای متصرف است، یعنی بعد از اینکه فاعل متصرف، در آنها تصرف نمود، ملحق و متعلق به فاعلیت او شده و جزء حوزهٔ ولایت و تصرف او درآمده و وحدت ترکیبی بزرگتری را ایجاد می‌نمایند. اگر میدان ولایت فاعل به یک حوزه مغناطیسی تشبیه شود، می‌توان گفت حوزه مغناطیسی فرد قبل از تصرف، در اشیاء تبعی و الحاق آنها باو، حوزه مغناطیسی کوچکی است که پس از تصرف و فاعلیت، بر اثر الحاق فاعلهای تبعی باو، گسترش وجودی پیدا کرده و بزرگ شده و نسبت تأثیرش در عالم افزایش می‌یابد[1].

---

۱ ـ با این تحلیل روشن می‌شود که صحیح است در روز حساب در مورد همه نعمتها از فرد سئوال شود، یعنی هم دربارهٔ دست، پا و دیگر اعضاء مشخص از او می‌پرسند، و هم در مورد قدرت اعتبارات مالی ـ سیاسی ـ اقتصادی و قدرت تصرف او در عینیت و هم از هر نوع قدرت اجتماعی دیگری که داشته باشد سوال می‌شود، زیرا همه اینها جزء بدنه و گسترهٔ وجودی او قرار می‌گیرند.